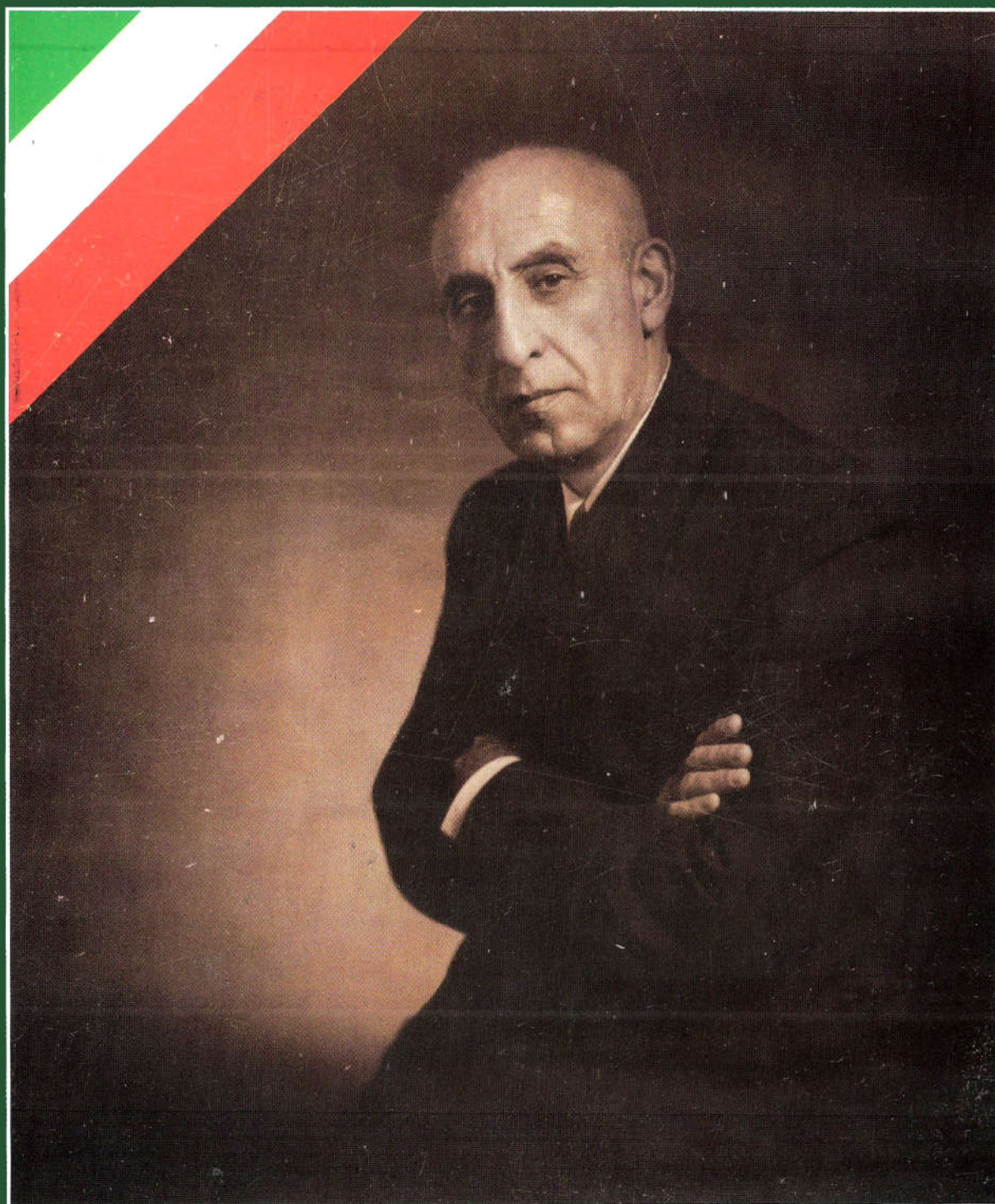


جبهه ملی ایران

◆ از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد ◆

نگارش: کورش زعیم
با همکاری علی اردلان



جبهه ملی ایران
از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد

نشر تاخ - انتشارات ایران مهر

نشر تاخ:

تویسرکان؛ صندوق پستی ۳۴۴؛
تهران: خیابان ولی عصر؛ بالاتر از دکتر فاطمی؛
کوچه بوعلی سینا؛ شماره ۱/۳؛ طبقه اول؛
تلفن: ۸-۸۸۶۲۹۱۷؛ نمابر: ۸۸۵۷۰۸۴
صندوق پستی ۳۴۵-۱۴۶۵۵

انتشارات ایران مهر:

تهران: خیابان ولی عصر؛ بالاتر از دکتر فاطمی؛
کوچه بوعلی سینا؛ شماره ۱/۳؛ طبقه اول؛
تلفن: ۸-۸۸۶۲۹۱۷؛ نمابر: ۸۸۵۷۰۸۴
صندوق پستی ۵۳۸-۱۴۳۳۵

جبهه ملی ایران

از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد

نگارش کورش زعیم

با همکاری علی اردلان

زعیم، کورش، ۱۳۱۸ -
جبهه ملی ایران / نویسنده کورش زعیم؛ با همکاری
علی اردلان. - تویسرکان: نشر تاخ، ۱۳۷۷ -
ISBN 964 - 5663 - 01 - 6
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی
پیش از انتشار).
کتابنامه
مندرجات: از آغاز تا کودتای ۲۸ مرداد. -
۱. جبهه ملی ایران. ۲. ایران -- تاریخ --
پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ -- جنبشها و قیامها.
الف. عنوان.

۹۵۵/۰۸۲۴ DSR۱۵۱۶/۷ج۲
م۷۷-۱۱۶۳۳

نشر تاخ - انتشارات ایران مهر

جبهه ملی ایران

از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد

نگارش کورش زعیم

با همکاری علی اردلان

لیتوگرافی: تصویر؛ چاپ: زلال؛ صحافی: گودرزی؛

نوبت چاپ: اول، ۱۳۷۸؛ شمارگان: ۳۰۰۰؛

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

شابک ۶ - ۰۱ - ۵۶۶۳ - ۹۶۴ - ۰۱ - ۶ - 964 - 5663 - ISBN

فهرست

۷	پیشگفتار
۱۱	فروریختن کاخ استبداد
۱۵	مجلس چهاردهم
۳۳	مجلس پانزدهم
۴۱	بحران نفت
۶۰	پیدایش جبهه ملی ایران
۷۰	مجلس شانزدهم
۸۰	سازماندهی جبهه ملی ایران
۸۶	ترکیب جبهه ملی ایران
۹۲	مصدق در مجلس شورای ملی
۹۹	جبهه ملی در کمیسیون نفت

۱۲۲	ملی شدن صنعت نفت
۱۳۱	نخستین دولت جبهه ملی
۱۴۴	نخست وزیر دکتر مصدق
۱۵۷	خلع ید
۱۶۹	مصدق و سازمان ملل متحد
۱۸۷	مجلس هفدهم
۲۱۲	فراکسیون نهضت ملی
۲۴۴	به سوی بحران
۲۵۷	کودتای ۲۸ مرداد
۳۰۱	۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۳۱۷	آخرین دفاع دکتر مصدق در دادگاه نظامی

پیش‌گفتار

درباره تاریخ جبهه ملی ایران، دکتر مصدق، نهضت ملی، جنبش ملی شدن نفت ایران و به طور کلی رویدادهای سیاسی ایران از شهریور ۱۳۲۰ و آغاز پادشاهی محمدرضا پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کتاب‌های فراوانی نوشته شده است که بسیاری از آنها از دیدگاه پژوهشی، آکادمیک و تاریخ‌نویسی کلاسیک کارهایی ارزنده و مرجع‌هایی ماندگار هستند. در برخی از آنها آنقدر به جزئیات ثبت تاریخی همه رویدادها، هرچند کم‌اهمیت، پرداخته شده که گرچه مراجع معتبر تاریخی برای کند و کاو دانشمندان و رساله‌نویسان می‌باشند، خواندن آنها برای مردم غیر متخصص، ولی علاقه‌مند به وقایع تاریخی گذشته، دشوار و کسل‌کننده است. بسیاری نیز صرفاً از دیدگاه‌های جناحی، عقیدتی، و تعصبات گروهی نوشته شده و چهره‌ای راستین از این دوران مهم از تاریخ ایران را نمی‌نمایند.

تاریخ نشان می‌دهد که مردم مصدق را دوست داشتند، به او ایمان داشتند، و به او امید بسته بودند. هنوز هم پس از گذشت بیش از پنجاه سال مردم او را نمادی افسانه‌ای از دموکراسی و تعهد خدمت به مردم می‌شناسند و او را سرمشقی

برای حاکمان دلخواه خود می‌دانند. افسانهٔ مصدق افسانهٔ یک پهلوان ملی است که در یک دوران اهریمنی ظهور کرد، با نیرومندترین دیو جهان جنگید و برای نخستین بار در طول هزاران سال تاریخ این کشور، دموکراسی را در ایران برقرار کرد و مزهٔ شیرین آزادی را به مردم چشانند. این افسانه سه نسل است که مانند یک فولکلور ملی، دل به دل و نسل به نسل انتقال داده شده است. نسل جوان ما باید بداند که مصدق کیست و چرا اینقدر محبوب است. نسل جوان ما باید بداند که مصدق روزی میهنش را از قعر تباهی و سیاهی استبداد و وابستگی اقتصادی و سیاسی بیرون کشید و قد ایران کمر خمیده را برافراشت تا جهان او را ببیند. جهان او را دید و شناخت و در برابرش کرنش کرد.

این کتاب به منظور آگاهی همگان، بویژه نسل جوان کشور که تشنه خویشتن شناسی است، نوشته شده است. نسلی که به خوبی می‌داند که چه می‌خواهد. آزادی می‌خواهد، عدالت می‌خواهد، استقلال سیاسی می‌خواهد، و رفاه اقتصادی می‌خواهد. آن‌ها این را نیز به خوبی می‌دانند که این افکار همیشه منفور همه دولت‌های دیکتاتوری بوده است و اینکه همه دیکتاتورها در سراسر جهان و تاریخ همیشه کوشیده‌اند که افکار مستقل و مردم آزادیخواه را مرعوب کنند و خاموش نگه دارند. نسل جوان ما تشنهٔ واقعیات تاریخی و اطلاعات است، اطلاعات دربارهٔ آنچه بوده است و می‌تواند باشد؛ اطلاعات دربارهٔ آنچه که فقط گهگاه و جسته گریخته دربارهٔ آن شنیده و خوانده است. ولی این شنیدن‌ها و دانستن‌ها برای نسل جوان ما که تشنه آگاهی است، که تشنه دانش است، که در جستجوی هویت ملی خود است، و او که به دنبال "بتر" می‌گردد و از بدی‌ها و پلیدی‌ها و نادرستی‌ها و دروغ‌ها و خشونت‌های جامعه گریزان است، کافی نیست. نسل جوان ما به دنبال سرمشق دلخواه و سرمشق آرمانی خود می‌گردد و ما این سرمشق را به او عرضه می‌کنیم، سرمشق آزادی و آزادگی، سرمشق راستی و درستی، سرمشق دموکراسی و احترام به رأی

و ارادهٔ مردم، سرمشق استقلال سیاسی و اقتدار ملی. او باید بداند که برای این سرمشق نیازی به نگرستن و جستجو در سرزمین‌های دوردست نیست. او باید بداند که در کشور ما چنین سرمشقی وجود دارد، سرمشقی که در جهان کم نظیر است و او می‌تواند به آن افتخار کند، هویت خود را بیابد و ایرانی بودن خود را یک امتیاز بداند.

این تاریخچهٔ کوچک واقعیاتی بزرگ در بردارد. این کتاب چکیدهٔ تاریخ پیدایش جبههٔ ملی، مبارزات سیاسی، و پیروزی‌ها و شکست‌های مصدق و جبهه ملی در راه رهاسازی کشور از استعمار سیاسی و استثمار اقتصادی به رهبری مردی است که در تاریخ سده بیستم جهان فقط گاندی را می‌توان هم تراز او شمرد. این کتاب به نسل جوان ما نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با ایمان، درایت، سرسختی و اتکا به رأی و خواست مردم بزرگترین دشمنان را شکست داد و بزرگترین موانع را برطرف کرد. این کتاب همچنین به نسل جوان نشان می‌دهد که چگونه اشخاص نادرست، جاه طلب، نوکر صفت و میهن فروش می‌توانند چون موربانه‌ها استخوان‌بندی سیاسی و اقتصادی یک کشور را ناتوان و متزلزل سازند.

نسل جوان از این کتاب درمی‌یابد که ملت او تا چه اندازه از رشد سیاسی برخوردار است، خادم را از خائن تشخیص می‌دهد و چیزی جز آزادی و دموکراسی برای او ارضا کننده نیست. ما این کتاب را به همهٔ هم‌میهنان جوانی تقدیم می‌کنیم که می‌خواهند بدانند، می‌خواهند خود را به عنوان عضوی از ملت بزرگ ایران بشناسند و می‌خواهند قلبشان از سرافکنندگی ملی سده‌ها و دهه‌های گذشته تهی شود و به آینده‌ای درخشان و پر عظمت در سایهٔ آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بنگرند.

داستان مصدق، داستان اراده ملی است، داستان رهبری کشور بر پایه رأی مردم و پشتیبانی مردم در راستای تحقق خواست مردم است. هیچ توطئه دشمنان ملت یا تحریف تاریخ

در طی این سال‌های دراز نتوانسته از عظمت این رهبر بزرگ بکاهد؛ برعکس، تاریخ نشان داده که مردم خادمان خود را می‌شناسند و رهبرانی که برای تثبیت قدرت خود متکی به نیروهای خارجی می‌شوند یا برای ارضای جاه یا قدرت طلبی‌هایشان خود را با زور و تزویر و خفقان بر مردم تحمیل می‌کنند، سرانجام مانند محمدرضا پهلوی گریان و خوار طرد می‌شوند و همیشه در تاریخ حقیر می‌مانند.

امیدواریم که این تاریخچه، آنچه را که می‌توانستیم باشیم و باید که می‌بوده باشیم به ما یادآوری کند و این باور را در نسل نو ملت ایران نیرو بخشد که باز هم می‌توانیم... و باید!

کوروش زعیم

۲۸ مرداد ۱۳۷۷

فروریختن کاخ استبداد

واقعہ شوم سوم شهریور ۱۳۲۰ و ورود متفقین (انگلیس - شوروی - آمریکا) به خاک وطن عزیز ما، سخت تکان دهنده، و فاجعه دردناکی برای ملت ستمدیده ایران و وطن دوستان و علاقه مندان به استقلال کشور بود. این ضربه هولناک به حدی شکننده و سهمگین بود که به وصف و بیان نمی آید.

اما در همان حال، این حادثه ویرانگر و اندوهبار، موجب رهایی ملت از چنگ و دندان استبداد رضا شاهی و برچیده شدن بساط دیکتاتوری گردید و خواه و ناخواه، پس از سال های سیاه، مردم از بند رسته توانستند به حقوق طبیعی و قانونی خود دست یابند و آزادانه به ابراز عقیده و خواسته های درونی و استفاده از مزایای زندگی عادی بپردازند، لذا فعالیت های اجتماعی و سیاسی رواج یافت و ملت خاموش و افسرده و بی رمق و عاری از نور حیات، به جوش و خروش آمد و در فضایی آزاد، که یکباره پدید آمده بود، دردهای نهفته ناشی از ظلم و تعدی و تجاوز و اختناق و فشارهای آن دوران تیره و ظلمانی، برملا و آشکار شد. نشریه های متعدد به صورت بیانیه ها، اعلامیه ها، شب نامه ها و نیز روزنامه های گوناگون که تعداد آن ها روز افزون،

بود، اسرار را فاش می‌کرد... و نیز تشکیل مجامع و مجالس خصوصی و عمومی و گردهم‌آیی‌ها در گوشه و کنار و هرکوی و برزن، موجب ارتباط بیشتر مردم جدا و بی‌خبر از یکدیگر می‌شد.

اولین گروه سیاسی که به فعالیت سازمانی پرداخت حزب توده بود که با فاصله کمی پس از اخراج رضاشاه از ایران تشکیل گردید. پایه‌گذاران این حزب عده‌ای از گروه معروف به «۵۳ نفر» بودند که از اردیبهشت ۱۳۱۶ به اتهام داشتن مرام کمونیستی در زندان به سر می‌بردند؛ اما این حزب به علت وابستگی به سیاست خارجی مورد استقبال آزادیخواهان ملی و طرفداران سیاست مستقل واقع نشد.

حضور قوای متفکین در ایران تنفر شدید عمومی را نسبت به دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور بیش از پیش برانگیخت؛ بخصوص که اثرات نکبت‌بار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن تغییرات کلی در بنیاد زندگی مادی و معنوی مردم به وجود آورد.

آزادیخواهان ملی برای استخلاص وطن و هموطنان، که گرفتار غولهای استعمار بودند و زیر سلطه عوامل و ایادی آنان رنج می‌بردند، آرام نداشتند و از راه‌های مختلف به دنبال چاره‌اندیشی بودند. همانطور که اشاره شد چون در دوره دیکتاتوری هیچگونه ارتباط اجتماعی وجود نداشت، بالطبع دارندگان آراء و افکار شناخته نشده بودند و از تمایلات سیاسی و نظریات اجتماعی یکدیگر بی‌خبر بودند و در آغاز به علت همدردی گرد هم جمع می‌شدند؛ ولی به تدریج به صورت گروه‌ها و احزاب مختلف به شکل‌گیری پرداختند.

اما در خلال آن احوال، موضوعی که مورد اتفاق نظر قرار گرفت شرکت در انتخابات دوره چهاردهم بود که در تاریخ اول تیر ۱۳۲۲ فرمان انجام آن صادر شد. چون به عقیده صاحب‌نظران بهترین راه رسیدن به حکومت مردم سالاری (دموکراسی) و استقرار حاکمیت قانون از طریق انتخاب

نمایندگان واقعی مردم میسر است (که در این باب تردیدی وجود نداشت)، بنابراین همگی به تلاش پرداختند. به خوبی می‌دانیم از زمان استیلای قدرت رضاشاه انتخابات مجلس شورای ملی فرمایشی و دستوری انجام می‌شد و هیچگاه آزادی برای مردم جهت انتخاب نمایندگان خود وجود نداشت و در این دوره هم با وجود قوای متفقین در مملکت، نمایندگان مجلس در اکثر شهرستانها با اراده و خواست آنان و دخالت دولت دست‌نشانده انتخاب شدند؛ اما در تهران که مردم آزاده تا حدودی امکان فعالیت و گزینش داشتند، برای انتخاب نمایندگان ملی کوشش فراوان کردند و تعدادی از نمایندگان دوازده‌گانه تهران به خواست و با رأی آزاد مردم برگزیده شدند (از جمله دکتر محمد مصدق که نماینده اول تهران بود) که منشأ آثار و اعمال چشم‌گیری قرار گرفتند.

علی اردلان

فصل یکم

مجلس چهاردهم

(۱۳۲۲-۱۳۲۴)

دکتر مصدق پس از حدود ۱۵ سال کناره‌گیری از سیاست (به علت حکومت خودکامه رضاشاه)، با سقوط رضاشاه دوباره وارد صحنه سیاست شد.

در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی با کوشش و مبارزات پیگیر مردم انتخابات نسبتاً آزادی صورت گرفت و دکتر مصدق به عنوان نامزد منفرد، بدون هیچ وابستگی حزبی، در انتخابات شرکت کرد و در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۲۲ به عنوان نماینده اول مردم تهران انتخاب شد. او در نخستین سخنرانی خود در مجلس، که در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی بود، مخالفت خود را با حکومت پهلوی، برای دومین بار در طول ۲۰ سال، ابراز داشت و درباره چگونگی استقرار حکومت رضاشاه افشاگری کرد.

مصدق با اینکه یکی از نمایندگان آزادیخواه و پیشرو مجلس در دوره‌های پنجم و ششم بود، در دوران پادشاهی رضا پهلوی جبراً از سیاست دور شد. او در نخستین سخنرانی مهیج خود در مجلس چهاردهم، در مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء، بار دیگر نشان داد که مردی آزاده، شجاع، صدیق و میهن‌پرست است.

قرارداد نفت

مسئله مهم دیگری که در مجلس چهاردهم مطرح شد، موضوع قرارداد نفت با آمریکایی‌ها بود. در آن زمان آمریکا که به علت پیروزی در جنگ هیبتی بین‌المللی پیدا کرده بود و قدرت اول جهان بشمار می‌رفت، مایل بود که در قرارداد نفت ایران و انگلیس سهیم شود. پیش از آن، نمایندگان شرکت‌های نفتی آمریکا برای تحصیل امتیاز استخراج نفت در مناطقی خارج از حوزه قرارداد داری، بارها به ایران آمده بودند، ولی در زمان نخست‌وزیری ساعد مراغه‌ای، این مسئله بطور رسمی در مجلس مطرح شد. نمایندگان حزب توده ایران، بویژه دکتر رادمنش، به مخالفت با هرگونه امتیاز نفت به آمریکاییان برخاستند.

محمد ساعد به مجلس گفت که پیشنهادهایی از سوی شرکت‌های آمریکایی رسیده، و دولت ایشان دو نفر کارشناس آمریکایی برای بررسی فنی قضیه استخدام کرده است تا با کمیسیونی که به این منظور تشکیل شده، همکاری کنند.

با استمرار بحث درباره قرارداد نفت در مجلس، موضوع نفت مهمترین بحث روز در محافل و حزب‌های سیاسی و مطبوعات شد. در این بین، دولت شوروی نیز هیئتی برای مذاکره به منظور اخذ

امتیاز استخراج نفت در شمال ایران، به ریاست شخصی به نام کافتارادزه، معاون وزارت خارجه، به ایران فرستاد که در روز ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ وارد تهران شد.

بحث نفت که مسئله داغ و حاد روز شده بود، زیربنای حوادث سیاسی مهمی قرار گرفت که سال‌های بعد در ایران اتفاق افتادند. مذاکره درباره اعطای امتیاز نفت شمال در مجلس، موجب شد که در هفتم آبان ۱۳۲۳، دکتر مصدق در یک سخنرانی تاریخی موضع خود را مشخص کند:

«... ما باید همان سیاستی را پیروی کنیم که نیاکان ما می‌کردند. اگر معلومات آن‌ها به قدر ما نبود، ایمانشان از ما بیشتر بود و به همین جهت توانستند متجاوز از یک قرن مملکت را بین دو سیاست حفظ کنند و برای ما ذخایری بگذارند که امروز مورد توجه واقع شود...»

دکتر مصدق زیانهای وارده بر کشور را، به علت تمدید قرارداد نفت توسط رضاشاه در مرداد ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی)، برشمرد و سیاست خود را در این باره اعلام کرد:

«... من با دادن هر امتیاز از نظر اقتصادی و سیاسی مخالفم؛ چون تفکیک مسایل سیاسی از اقتصادی مشکل است و این دو سیاست با هم بستگی تام دارند، هر کجا که اقتصاد صدق می‌کند سیاست هم غالباً صادق است... پس لزوم ندارد که ما به شرکتی که تابع یک دولت خارجی است و یا به یک دولت امتیاز دهیم تا اینکه در مملکت ما احداث این قبیل مؤسسات کند و در خاک ایران دولتهای دیگر تشکیل دهند.»

و بالاخره سیاست معروف خود را که مبنای مبارزه‌های آینده ملت ایران برای حفظ استقلال اقتصادی و سیاسی شد اعلام کرد: «... ملت ایران آرزومند توازن سیاسی است، یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد و آن توازن منفی است. ملت ایران هیچوقت با توازن مثبت موافقت نمی‌کند...»

دکتر مصدق که در اشاره به پیشنهاد اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی در برابر اعطای امتیاز نفت جنوب خاوری به آمریکا سخن می‌گفت، فلسفه نوری را مطرح کرد، و آن اینکه ایران به هیچ کشوری امتیاز نفت نمی‌دهد، ولی حاضر است در یک معامله عادلانه محصولات خود را به هر خریدار خارجی بفروشد.

سخنرانی دکتر مصدق که با تأیید و کف‌زدن‌های شدید نمایندگان (بجز نمایندگان حزب توده) استقبال شد، بازتاب گسترده‌ای در همه محافل سیاسی پیدا کرد و مطبوعات کشور (بجز آن‌ها که وابسته به حزب توده دست‌نشانده شوروی بودند) همگی از مصدق طرفداری کردند.

به این ترتیب دکتر مصدق به عنوان یک سیاستمدار مستقل و میهن‌پرست و دوراندیش و محبوب مطرح شد و خمیرمایه او برای رهبری سیاسی کشور آشکار گشت.

حزب توده که اکنون حاضر بود امتیاز نفت جنوب به آمریکا داده شود تا شوروی هم بتواند در مقابل به نفت شمال ایران چنگ اندازد، آغاز دشمنی علنی با دولت ساعد کرد و تظاهراتی با حمایت ارتش سرخ علیه دولت به راه انداخت.

دکتر حسین فاطمی، مدیر روزنامه باختر، که از مبارزان

آزادیخواه به شمار می‌آمد، در سرمقاله‌ای آتشین در شماره ۱۱ آبان ۱۳۲۳، به حزب توده که تا آن هنگام تظاهر به ملی بودن می‌کرد ولی ناگهان تغییر روش داده و اکنون متعصبانه از منافع شوروی دفاع می‌نمود، هشدار داد:

«... آقایان! کاری نکنید که مردم را از خود برانید و همفکران و دوستان را مظنون نمائید... با خبط و خطا باند سیاه بیست‌ساله را تقویت نکنید که همینطور از وحشت شما با عجله به قهقرا قدم بردارند و به دیوار ارتجاع تکیه دهند. این رفتار شما برای ملت و مملکت خطر بسیار دارد، از تعقیب این رویه منصرف شوید...»

بالاخره فشار افکار عمومی و مخالفت‌های جناح‌های سیاسی با محمد ساعد و اختلاف نظرهای میان آمریکا و انگلستان و شوروی که ایران را هنوز در اشغال داشتند، باعث شد که محمد ساعد از نخست‌وزیری استعفاء کند.

مجلس شورای ملی در یک جلسه علنی در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۳، رأی به نخست‌وزیری دکتر مصدق داد. محمدرضا شاه پس از آگاهی از رأی مجلس، ایشان را به نخست‌وزیری دعوت کرد؛ ولی دکتر مصدق به علت رد شرط او توسط مجلس، نپذیرفت. علت نپذیرفتن دکتر مصدق بسیار دوراندیشانه بود. او به خوبی می‌دانست در مجلسی که اکثریت با طرفداران دربار و سیاست انگلستان و حزب توده است، نمی‌تواند برنامه‌های خود را پیش ببرد و ناگزیر به استعفاء می‌گردد. به همین دلیل از نمایندگان مجلس درخواست کرده بود تصویب کنند که اگر دولت سقوط کرد، او کماکان وکیل مردم محسوب شود و بتواند به مجلس بازگردد. مجلس درخواست مصدق را

نپذیرفت و دکتر مصدق خود را کنار کشید؛ در نتیجه مرتضی قلی بیات از مجلس رأی تمایل گرفت و به نخست‌وزیری منصوب شد. در زمان دولت بیات، دکتر مصدق موفق شد که یکی از مهمترین حرکت‌های سیاسی خود را انجام دهد، حرکتی که در آینده کشور تأثیر بسزایی داشت.

در جلسه ۱۱ آذر ۱۳۲۳، همزمان با مطرح شدن برنامه دولت بیات در مجلس، دکتر مصدق بزرگترین مانور سیاسی مجلس چهاردهم را که پیشنهاد سلب اختیار مذاکره و بستن قرارداد امتیاز نفت از دولت بود، انجام داد:

«... چون نظریات من راجع به مخالفت با امتیاز در

جلسه هفتم آبان مورد تصدیق مجلس شده، این است که طرحی تهیه نموده‌ایم که هیچ دولت نتواند راجع به امتیاز نه مذاکره نماید و نه قراردادی امضاء کند و فقط راجع به فروش نفت با هر دولتی که مشتری است داخل مذاکره شود...»

مصدق سپس طرحی را به مجلس تقدیم کرد به این مضمون که: «هر عضو دولت که درباره امتیاز نفت مذاکرات رسمی با بیگانگان به عمل آورد یا قراردادی امضاء نماید، به ۳ تا ۸ سال زندان و انفصال دایم از خدمت دولتی محکوم شود.» و نیز اینکه: «دادستان می‌تواند فرد خاطی را بدون اجازه مجلس تعقیب کند.» در آن زمان تعقیب وزیران محتاج به اجازه مجلس شورای ملی بود.

مصدق اصرار داشت که این طرح فوری و در همان جلسه تصویب شود، ولی نمایندگان توده‌ای با تسریع در تصویب آن مخالفت کردند تا بتوانند پیش از تصویب آن امتیاز نفت شمال را به

شوروی بدهند؛ ولی بالاخره مصدق با پس گرفتن بند آخر که مربوط به تعقیب مستقیم دادستانی بود، طرح را با قید دو فوریت به تصویب رساند. بلافاصله پس از این کار، کافتار ادزه قائم مقام کمیساریای امور خارجه شوروی که برای اخذ امتیاز نفت شمال آمده بود، ایران را ترک کرد.

این طرح هوشمندانه و زیرکانه بعدها باعث نجات نفت شمال از دست روس‌ها شد. حزب توده که قوی‌ترین و متشکل‌ترین سازمان سیاسی کشور بود، اکنون که دیگر اعطای امتیاز نفت شمال را به شوروی دشوار می‌دید، دشمن دکتر مصدق گردید و حملات و کارشکنی‌های خود را علیه او آغاز کرد؛ ولی دکتر مصدق در آن زمان محبوب‌ترین چهره سیاسی کشور در میان مردم و مطبوعات آزاد و محافل سیاسی شده بود و حزب توده کاری از پیش نمی‌توانست ببرد.

نخستین جنبش مردمی

یکی دیگر از حرکت‌های مهم دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، اعلام جرم او علیه سهیلی نخست‌وزیر اسبق و تدین وزیر کشور او، در روز ۱۳ اسفند ۱۳۲۳، بود. نمایندگان جناح اکثریت مجلس با این اعلام جرم مخالفت کردند و مصدق در بازتاب این مقاومت گفت: «اینجا مجلس نیست، دزدگاه است.» و مجلس را با قهر ترک کرد.

خروج اعتراض‌آمیز مصدق از مجلس باعث نخستین جنبش مردمی دوران محمد رضا شاه شد. بازار با اعتراض بسته شد و در روز ۱۵ اسفند ۱۳۲۳، گروه زیادی از مردم و دانشجویان به خانه مصدق رفته و خواستار بازگشت او به مجلس شدند. مردم مصدق را روی دست بلند کردند و روانه میدان بهارستان شدند. سرتیپ گلشائیان که

فرماندار نظامی وقت بود دستور داد به سوی مردم تیراندازی شود. یک دانشجو به نام رضا خواجه نوری در این تیراندازی کشته شد و تعدادی نیز زخمی شدند. یکی از نمایندگان بعد از درخواست توضیح از فرماندار نظامی که برای توضیح در مجلس حاضر شده بود به او سیلی زد و یکی از تماشاچیان مجلس نیز بر سر او کوفت. مردم و مطبوعات بازتاب خشمگینانه‌ای نشان دادند و فرمانداری نظامی در این ماجرا بسیار تضعیف شد و از اقتدار افتاد.

دکتر مصدق در یک سخنرانی، ضمن تقبیح کار نظامیان، گفت که توطئه احتمالاً برای کشتن او بوده است.

رای دهندگان باید باسواد باشند

حوادث مربوط به هیجان ناشی از جنجال نفت باعث شد که دولت سهام السلطان بیات در روز ۲۸ فروردین ۱۳۲۴، در مجلس رای اعتماد نیاورد و سقوط کند و حکیم‌الملک، که طرفداران زیادی هم در مجلس نداشت، به نخست‌وزیری برسد. دکتر مصدق در این دوره موضوع اصلاح قانون انتخابات را عنوان کرد. یکی از این اصلاحات شرط باسواد بودن برای رای دهندگان بود. در سخنرانی خود در جلسه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۴، دکتر مصدق گفت:

«... صحت انتخابات وقتی تأمین می‌شود که

اشخاص باسواد رای بدهند، اشخاص بی‌سواد عموماً

آلت دست مالکین و کسان دیگرند، شرط سواد برای

انتخاب کنندگان بهترین مشوق فرهنگ ماست...»

تلاش مصدق برای ایجاد اصلاحات و صحت عمل در دولت،

دائمی و خستگی‌ناپذیر بود. کسانی که تاریخ فعالیت‌های مجلس

شورای ملی را در آن زمان می خوانند، آشکارا مشاهده می کنند که کسی جز مصدق حرفی برای گفتن نداشت و انگار همه پیشنهادها و طرح های اصلاحی و مثبت را مصدق عنوان می کرد. مثلاً در مورد صحت عمل بانکها، خواستار بازرسی بانک های ملی و سپه، که وامهای فرمایشی اعطاء می کردند، شد. در همان جلسه دکتر مصدق گفت:

«... عده ای از نمایندگان مجلس و اشخاص غیرتاجر سئو؛ هایی به بانک فرستاده که تنزیل شده و هر مدت که خواسته اند آنها را تجدید کرده اند و همچنین برخلاف مقررات بعضی از نمایندگان و اشخاص دیگر برای مقاصد غیربازرگانی از بانک دلار گرفته و از تفاوتی که بین قیمت بانک و بازار آزاد است، استفاده نموده اند...»

ایران در آن زمان دوران بی ثباتی را می گذراند. عدم هماهنگی در مجلس باعث می شد که دولت ها زودبه زود سقوط کنند و کشور دائم در تلاطم باشد. دکتر مصدق در همان جلسه ۲۳ اردیبهشت، گفت:

«... آقایان محترم با کمال تأسف عرض می کنم رویه ای که شما پیش گرفته اید یعنی دولتی را می آورید و بدون ذکر دلیل می برید و چرخ های مملکت را به وسیله وام از بانک ملی می گردانید؛ اگر ادامه پیدا کند مشروطیت و استقلال ما هر دو در خطر است...»

دولت حکیم الملک هم ماه بعد در روز ۱۳ خرداد ۱۳۲۴، به علت عدم دریافت رأی اعتماد سقوط کرد. این درست در هنگامی

بود که جنگ دوم جهانی پایان یافته بود و سران متفقین که نماینده ایران هم می‌بایستی جزو آنان می‌بود، در کنفرانس پتسدام که در ۲۶ تیر ۱۳۲۴ تشکیل شد، برای جهان آینده برنامه‌ریزی می‌کردند؛ ولی متأسفانه در آن زمان در ایران دولتی وجود نداشت، بنابراین نماینده‌ای هم نداشت که در آنجا از حقوق کشور دفاع کند. مجلس هفته‌ها درباره برنامه دولت و صلاحیت کابینه بحث می‌کرد و از دادن رأی اعتماد خودداری می‌نمود.

بالاخره در روز ۱۵ خرداد ۱۳۲۴، محسن صدر (صدرالاشراف) فرمان نخست‌وزیری را دریافت کرد. نخست‌وزیری صدر، که از نظر سیاسی بدنام بود، اختلافات شدیدی را در کشور دامن زد و مجلس مرکز صف‌آرایی برعلیه او شد؛ به همین دلیل دولت او فقط چهار ماه و نیم، آن هم بدون گرفتن رأی اعتماد از مجلس، کار کرد. این چهار ماه و نیم از بدترین دوره‌های تاریخ کشور بود، زیرا به علت هرج و مرج سیاسی و دسته‌بندی‌های گروه‌ها، که فعالترین و مخربترین آنها حزب توده بود، کشور صحنه مبارزه بین آمریکا و انگلستان با روسیه شده بود. دولتمردان کشور با یکدیگر به خاطر منافع شخصی در اختلاف و ستیز بودند، آشوب و زد و خورد و قتل و غارت در سراسر کشور رایج بود، عده‌ای از افسران در خراسان قیام کردند، قتل و کشتار در آذربایجان جریان داشت، فرقه دموکرات در تبریز ایجاد شد، و نیروهای شوروی از خروج از ایران خودداری می‌کردند. توجه مطبوعات در همه این احوال فقط به مخالفت با نخست‌وزیری صدر بود.

برای اینکه وضع کشور در آن روزها ترسیم شود، چند جمله از روزنامه‌های کشور در خرداد ۱۳۲۴، در زیر می‌آید:

رعد: «... ملت ایران نگران است که مبدا سیاست شوروی در ایران رواج مسلک کمونیزم باشد...»

کیهان: «... امروز کمتر خانی است که حرکت می‌کند و چهار صد یا پانصد سوار مسلح همراه نداشته باشد... در یک مملکت باید چند دولت وجود داشته باشد...»

آزیر: «... اموال دولت، غالباً از انبار دزدیده می‌شود... نان شهر مخلوطی از شن و سنگ و سبوس و خاک، آرد جو و مختصری آرد گندم است... دزدی و غارتگری به این روشنی را کسی تعقیب نمی‌کند...»

قیام ایران: «... سیاست روس و انگلیس تشنه رجال و زمامدارانی است که به هیچ یک از دو طرف تکیه نداشته باشند. اگر از بیطرفی و وطن پرستی این آقایان مطمئن شوند از مداخله علنی و پنهانی در امور ما صرف نظر می‌کنند و ما را به حال خود وامی‌گذارند ولی با کمال تأسف باید گفت که جای چنین مردانی خالی است...»

کیهان درباره کیفیت مجلس چهاردهم نوشت:

«... هیچ مدعی علیه سفیهی به قدر مجلس چهاردهم برای محکومیت خود سند نمی‌دهد. مردم پیوسته از خرابی مجلس و بی‌پرنسپیی آن صحبت می‌کنند و مجلس نیز پشت سر هم سندها را سنجاق می‌کند و جلوی ایشان می‌گذارد که این هم سند گفتار شما. پرروز برای یک کلمه حقی که بر زبان آقای دکتر مصدق جاری شد مجلس متشنج گردید و از اکثریت افتاد که به مجلس توهین شده است، ولی خود مجلس بزرگترین توهین را به خود کرد...»

میهن : «... مجلس چهاردهم... در طول پانزده ماه گذشته امتحان بی‌علاقگی و عدم اعتناء به منافع عمومی و مصالح کشور را داده‌اند. پانزده میلیون ایرانی با نظر کینه و بغض به این مجلس نگاه می‌کنند...»

جناح اکثریت مجلس که عموماً مورد تنفر مردم قرار داشتند، بیشترشان از دوره یازدهم و دوازدهم و بازماندگان دوره استبداد رضاشاهی بودند و اصولاً نمی‌توانستند خود را با سیاست باز دموکراسی و حفظ منافع مردم وفق بدهند. به همین دلیل، این مجلس کار مثبت نتوانست انجام بدهد و در حساسترین دوران تاریخ ما کشور مانند کشتی بی‌ناخدا در امواج سیاست خارجی و اختلافات داخلی بی‌هدف و سرگردان بود.

معدودی از نمایندگان که برای کشور احساس نگرانی می‌کردند، به ویژه به علت مخالفت با دولت صدرالاشراف که آن را نماد استبداد می‌دانستند، با هم متحد شدند و جناح ثابت اقلیت را به وجود آوردند. رهبری این جناح را دکتر مصدق، که در آن زمان خوشنامترین و محبوبترین چهره سیاسی کشور شده بود، به عهده داشت.

نخستین اعلامیه اقلیت مجلس به صورت یک گروه متشکل، علیه اعمال اکثریت بود. این گروه غالباً برای جلوگیری از رأی اعتماد به دولت صدر، مجلس را از اکثریت می‌انداخت. مصدق در روز ۵ تیر ۱۳۲۴، در یک سخنرانی علیه صدر گفت که: «ایشان ۹۶ سال دارد و شایسته نخست‌وزیری نیست.»، و اینکه:

«... سوابق آقای صدر در استبداد صغیر و اطاعت

کورکورانه ایشان از احکام دیکتاتوری سبب شده که

افکار عمومی با زمامداری ایشان موافقت نکنند...»

بالاخره با کوشش دکتر مصدق، محسن صدر کناره‌گیری کرد و دکتر مصدق که اکنون رهبر مسلم اقلیت ۳۰ نفری مجلس چهاردهم شده بود، در تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۲۴، شرایط خود را برای موافقت با نخست‌وزیر جدید اعلام کرد:

«... ۱- نسبت به هر کس که مورد توجه و اعتماد جامعه باشد و مجلس شورای ملی تمایل خود را به نخست‌وزیری او اظهار کند، موافقم.
۱- رأی خود را به برنامه دولت به شرط ذیل موکول می‌کنیم:

الف) چون موقعیت امروز مملکت ایجاب می‌کند که اکثریت قریب به اتفاق پشتیبان دولت باشد، نخست‌وزیر آینده باید دولت را از کسانی که به هیچ سیاست بستگی ندارند و سوابقشان روشن و مورد توجه افکار عمومی باشد، تشکیل دهد تا در این آخر دوره بتواند کارهایی در نفع مملکت بکند و کوچکترین خبط سبب می‌شود اوقات گرانبهای مملکت از دست برود...»

در مورد انتخابات دوره پانزدهم هم از شرایط دکتر مصدق این بود که فقط با سوادان رأی بدهند و رأی‌گیری در سراسر کشور در یک روز انجام شود.

در تاریخ ۲ آبان ۱۳۲۴، مجلس چهاردهم بار دیگر به حکمی ابراز تمایل کرد و کابینه جدید در ۱۳ دیماه ۱۳۲۴، به مجلس معرفی و تأیید شد. جناح اقلیت هم که برای شکست دادن محسن صدر متشکل شده بود، منحل شد.

بزرگترین بحرانی که دولت حکیمی با آن روبه‌رو شد، پیشنهاد کمیسیون سه‌جانبه نمایندگان شوروی، انگلستان و آمریکا برای بررسی اوضاع ایران و مسئله آذربایجان بود. مردم ایران از ایجاد این کمیسیون برای آینده کشور، به وحشت افتاده بودند. دکتر مصدق و چند نماینده دیگر در نامه‌ای به دولت حکیمی اعلام کردند که دولت بدون تأیید مجلس شورای ملی حق هیچگونه تصمیم‌گیری در این باره را ندارد. مصدق از رئیس مجلس خواست که ۲۰ نفر از نمایندگان انتخاب شوند تا با حکیمی در جلسه‌ای درباره کمیسیون سه‌جانبه گفتگو کنند.

در این جلسه حکیمی گفت که با تشکیل این کمیسیون مخالف است و پیشنهاد اصلاحی داده است که دو نفر نماینده از ایران هم در آن شرکت داشته باشند، ولی نمایندگان انگلستان و آمریکا نپذیرفته‌اند و امضاء نکرده‌اند.

دکتر مصدق از حکیمی پرسید که اگر مخالف بوده پس چرا پیشنهاد اصلاحی داده، و پیشنهاد کرد که حکیمی استعفاء دهد تا دولت جدید بتواند با تشکیل کمیسیون مخالفت کند. مصدق خواست موضوع در مجلس مطرح شود، ولی مجلس تشکیل نشد و مصدق ضمن صدور بیانیه‌ای در روز ۱۸ دی ۱۳۲۴، خطاب به مردم نوشت:

«ای مردم، ای کسانی که نمایندگی شما را قبول کرده و می‌خواهم برای شما جان‌فشانی کنم، بدانید و آگاه باشید که دو جلسه است می‌خواهم نظریات خود را در خصوص عملیات سیاسی و اقتصادی این دولت، که می‌خواهد شما را به اسارت بیگانگان قرار دهد، در

مجلس بیاناتی کنم، برای اینکه اظهاراتی نشود، مجلس شورای ملی تعطیل شده است...»

روز بعد، جلسه مجلس شورای ملی تشکیل شد و دکتر مصدق به این پیشنهاد حمله کرد و از اینکه تقی زاده که امتیاز نفت داری را تمدید کرده بود، اکنون رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل شده، و سیاست جهانی ایران در دست او قرار گرفته است، و نیز از اینکه سهیلی هم که علیه او در همین مجلس اعلام جرم شده بود، قرار است وارد هیئت نمایندگی شود، انتقاد کرد. دکتر مصدق متعاقباً از حکیمی خواست که از کار کناره گیری کند. حکیمی سرانجام در مجلس اعلام کرد که با پیشنهاد تشکیل کمیسیون مخالفت کرده است.

بحران آذربایجان

در این زمان که مجلس شورای ملی دچار اختلافات داخلی و توطئه و لجبازی و قهر و آشتی نمایندگان بود و دولت‌های ناتوان می‌آمدند و می‌رفتند؛ روس‌ها هم سرگرم توطئه برای جدا کردن آذربایجان از ایران بودند. همزمان با اعتراض وزیر خارجه ایران به روسیه به علت دخالت نظامی آن‌ها در آذربایجان، کنگره ملی حزب دموکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌وری، در روز ۲۶ آبان ۱۳۲۴، تشکیل شد و در روز اول آذرماه پیشه‌وری خود مختاری آذربایجان را رسماً اعلام کرد. در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴، مجلس ملی آذربایجان تشکیل شد و پیشه‌وری ایجاد دولت خود را به مردم و عملاً استقلال آذربایجان و جدایی آن را از ایران، اعلام کرد. پنج روز بعد در روز ۲۶ آذر ماه کردستان نیز اعلام استقلال کرد و لشکر ۳ ایران، مستقر در رضائیه، بی‌هیچ‌گونه مقاومت تسلیم شد. دکتر مصدق در جلسه روز

۲۸ آذر ۱۳۲۴ مجلس، درباره مسئله آذربایجان سخنرانی کرد و گفت که با آذربایجان نباید جنگ کرد؛ بلکه باید رفع شکایت آن‌ها را نمود تا مطیع مرکز شوند.

دولت حکیمی در مجلس استیضاح شد و چون از عهده مقابله با بحران برنمی‌آمد، در ۳۰ دی ماه ۱۳۲۴، استعفاء کرد. علاوه بر آذربایجان، در کردستان و تقریباً در سراسر کشور هرج و مرج رایج بود. تاریخ باید گناه این بحران‌ها و شکست‌ها و آشفتگی‌های سیاسی را متوجه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی کند؛ زیرا تنها پایگاه قدرتمند تصمیم‌گیری در کشور بود، ولی عملاً نسبت به مصالح و منافع کشور و ملت بی‌تفاوتی نشان داد.

در این گیرودار، احمد قوام با اکثریتی کوچک (۵۳ رأی از ۱۰۵ نفر حاضر در جلسه) در روز ۶ بهمن ۱۳۲۴، به‌عنوان نخست‌وزیر از مجلس رأی تمایل گرفت. قوام حل مسئله آذربایجان را در اولویت نخست قرار داد و برای مذاکره با کرملین سریعاً به مسکو سفر کرد. این آخرین روزهای مجلس بود و از آنجا که قانون تحریم انتخابات دوره پانزدهم هم تصویب شده بود، قوام بدون نگرانی از مجلس به کار خود مشغول شد.

در روز ۱۱ اسفند ۱۳۲۴، که چند روز بیشتر به پایان مجلس چهاردهم نمانده بود، کلیه نیروهای آمریکا و انگلستان طبق پیمان سه جانبه‌ای که با شوروی داشتند، خاک ایران را ترک کردند؛ ولی شوروی از تخلیه ایران سر باز زد. روز بعد دکتر مصدق در مجلس به شدت به عمل شوروی اعتراض کرد.

خاک بر سر این مجلس

دکتر مصدق به شدت از مجلس چهاردهم ناراضی بود، زیرا آن مجلس در دوره موجودیت خود هیچ کار مثبتی انجام نداده بود. اکنون هم که به تأخیر در انتخابات دوره پانزدهم رأی داده شده بود، دوران فترتی به وجود آمده بود که طی آن کشور محروم از یک مجلس نمایندگان بود. مصدق می‌ترسید که در آن دوران فترت، قوام‌السلطنه کارهایی انجام دهد که به صلاح ملت نباشد. مصدق در جلسه روز ۷ اسفند ۱۳۲۴، خطاب به نمایندگان گفت:

«... بنده از فترت خیلی می‌ترسم. از فترت چیزهای بدی دیده‌ام. هر خطری متوجه این مملکت شده است از فترت شده. اگر قرارداد بسته شده در موقع فترت بسته شده، اگر کودتا شده در فترت شده... نکنید این کارها را آقا! شما ۱۳ روز بیشتر اینجا نیستید... بیایید درب این مجلس را نبندید. مجلس را باز بگذارید.»

دکتر مصدق سه راه را برای جلوگیری از فترت پیشنهاد کرد، یکی تمدید دوره چهاردهم، دوم تشکیل یک کمیسیون از داخل و خارج مجلس برای نظارت بر کارهای دولت، و سوم انجام انتخابات تهران. خود ایشان پیشنهاد کرد که تنها راه عملی راه سوم است و از نمایندگان خواست که بیش از این بی‌اعتنایی نسبت به انجام وظائف خود نکنند و در چند روز باقیمانده تصمیمی بگیرند.

دکتر مصدق در جلسه ۱۲ اسفند ۱۳۲۴، ضمن سرزنش نمایندگان به خاطر غیبت‌های متوالی‌شان، درباره سفر احمد قوام گفت:

«... مردم از اینکه مسافرت آقای نخست‌وزیر از

مدت متعارف تجاوز کرده و خبری از ایشان نیست، نگران هستند... امیدوارم این نگرانی‌ها موضوع نداشته باشد؛ ولی چون موقع باریک و با نزدیک بودن موعد اختتام مجلس شاید دیگر فرصت صحبت کردن نداشته باشیم...»

ضمناً اعلام کرد که هر تصمیمی که نخست‌وزیر بگیرد باید در چارچوب قوانین و مقررات کشور باشد وگرنه از نظر ملت ایران باطل است.

روزنامه کیهان در شماره ۱۳ اسفند ۱۳۲۴، نوشت:

«... مردم دکتر مصدق را دوست دارند برای اینکه وقتی حرف می‌زند مکنونات خاطر ایشان را بیان می‌کند.»

در جلسه ۱۶ اسفند، دکتر مصدق بار دیگر به نمایندگان تذکر داد که در این چهار روز باقیمانده بایستی به الغای قانون تحریم انتخابات پردازند تا کشور بلا تکلیف نماند:

«... آقایان اول تکلیف مملکت را معین کنید و اینکار را به هر کار دیگر مقدم بدانید. از این مجلس می‌روید و یک ننگی را برای دوره چهاردهم خواهید گذاشت...»

نمایندگان به پیشنهاد او که باز در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۴ مطرح شده بود، رأی ندادند و پیشنهاد او تصویب نشد. دکتر مصدق در حال تأثر برخاست و فریاد زد:

«خاک بر سر این مجلس، خاک بر سر این مجلس!»

و این پایان مجلس چهاردهم بود.

فصل دوم

مجلس پانزدهم

(۱۳۲۶-۱۳۲۸)

شاه فرمان انتخاب دوره پانزدهم مجلس را سرانجام در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۲۵، صادر کرد. در این زمان، احمد قوام (قوام السلطنه)، نخست وزیر، قدرت خود را تثبیت کرده بود. او حزب دموکرات ایران را بنیانگذاری کرده و به وسیله آن کوشش داشت که صحنه سیاسی ایران را در کنترل خود داشته باشد. دولت طوری برنامه ریزی کرده بود که فقط هواداران قوام به مجلس راه پیدا کنند. یکبار قوام السلطنه در پاسخ به درخواست شیخ حسین لنکرانی برای آزادی انتخابات گفته بود:

«... چه وقت انتخابات آزاد بود که من آزادی

انتخابات بدهم...»

دکتر مصدق که نمایندگان مورد تأیید خود را از طریق حزب وحدت ایران معرفی کرده بود، در اعتراض به روند کنترل انتخابات، در نامه سرگشاده‌ای به قوام‌السلطنه نوشت:

«... مردم می‌گویند دولت مرکزی در بعضی حوزه‌ها عملاً بازرسی ندارد، و در سایر حوزه‌ها خود دولت به عنوان حزب دخالت می‌کند. انتخابات آزاد نخواهد بود و مجلسی که با این طرز تشکیل شود مظهر افکار عمومی ایران نیست...»

در روز ۲۰ دی ۱۳۲۵، دکتر مصدق برای جمعیت زیادی که در مسجد شاه گرد آمده بودند سخنرانی پرشوری کرد و به قوام‌السلطنه هشدار داد که از دخالت در انتخابات خودداری کند. چون قوام‌السلطنه اهمیتی به اعتراض دکتر مصدق و مردم نداد، در روز ۲۲ دی گروهی از سیاستمداران، مانند دکتر مصدق، آیت‌الله حسن امامی، سید حسن زعیم، دکتر متین دفتری، سید محمد صادق طباطبائی، آیت‌الله شیرازی و چند نفر دیگر، به دربار رفتند و متحصن شدند. پس از چهار روز تحصن، از شاه که با وجود نارضائی شخصی از قوام‌السلطنه جرأت اقدامی بر علیه او را نداشت، ناامید شدند و به تحصن پایان دادند.

انتخابات تهران در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۵، انجام شد و از ۱۲ نماینده انتخاب شده، نفر اول خود قوام‌السلطنه بود! ولی به خاطر درخواست نمایندگان انتخابی، قوام را حذف و اسامی ۱۲ نفر بعدی را اعلام کردند. دکتر مصدق با وجود دسائس و تمهیدات دولت، نفر شانزدهم شده بود و در نتیجه به مجلس راه پیدا نکرد. مردم و

مطبوعات از نتیجه انتخابات دوره پانزدهم راضی نبودند، و روش انجام انتخابات و نیز شخصیت نمایندگان انتخاب شده را مردود می دانستند. روزنامه نبرد امروز نوشت:

«... این مجلس را می توان مجلس اشخاص بی شخصیت و حقیر نامید. گویی تراز و مقیاسی در دست گرفتند و هر که ذره ای شخصیت داشت برکنار نمودند...»

بقیه روزنامه ها نیز کمابیش به نتیجه انتخابات و راه یافتن نمایندگان فرمایشی و کم مایه به مجلس، اعتراض کردند.

سال ۱۳۲۵ بدون مجلس پایان یافت، زیرا هم افکار عمومی علیه انتخابات تحریک شده بود و هم قوام السلطنه از گشایش مجلس خودداری می کرد، چون می ترسید که مجلس علیه خود او علم شود و از قدرت او در کنترل کشور بکاهد.

دوران فترت و خودداری قوام از گشایش مجلس پانزدهم، شانزده ماه طول کشید. بالاخره در روز ۲۳ تیر ۱۳۲۶، با سخنرانی افتتاحیه محمدرضا شاه، مجلس پانزدهم آغاز به کار کرد.

در نهایت، تأخیر در کار مجلس برای قوام السلطنه بسیار زیانبار شد. هنگام تصویب اعتبارنامه ها، افشاگری های زیادی شد و نمایندگان دست چین قوام السلطنه، در مجلس و مطبوعات هدف انتقاد، تهمت، توهین و افشاگری قرار گرفتند.

روز ۲۵ مرداد ۱۳۲۶، محمد مسعود در روزنامه جنجال برانگیز و انتقادی مرد امروز همگام با جو حاکم بر جامعه، سرمقاله تندی علیه قوام نوشت و یک میلیون ریال جایزه برای هر کس که او را به قتل برساند، تعیین نمود و سپس فراری شد.

چند روز بعد، در تاریخ ۱ شهریور ۱۳۲۶، حسین مکی و دکتر مظفر بقائی همراه با چند نفر دیگر از اعضای حزب دموکرات ایران، در اعتراض به سیاست قوام از حزب استعفاء کردند. این آقایان بعدها اقلیت مخالف مجلس را تشکیل دادند و از نظر خط‌مشی سیاسی به دکتر مصدق پیوستند.

با رسمیت یافتن مجلس، قوام‌السلطنه دریافت که برخی از نمایندگان که یا خود‌گزینش کرده بود و یا با خرید کرسی مجلس نماینده شده بودند، علیه خود او صف‌آرایی کرده‌اند. در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی در روز ۷ شهریور، پس از استعفای تشریفاتی او، فقط ۷۸ نفر از ۱۱۶ نفر نماینده حاضر به او رأی تمایل دادند. در تاریخ ۱۵ شهریور، عبدالقدیر آزاد در مجلس علیه احمد قوام به عنوان نقض قوانین اعلام جرم کرد.

بالاخره در روز ۱۹ شهریور ۱۳۲۶، احمد قوام کابینه خود را به مجلس معرفی و پس از یک آغاز جنجالی، دوران جدید دشوار و پرتلاطم نخست‌وزیری خود را در کنار مجلسی که پرداخته خود او، ولی مورد بی‌اعتمادی مردم و مطبوعات بود، آغاز کرد.

آغاز جنگ نفت

در اسفند ۱۳۲۴، احمد قوام به قصد مذاکره با سران شوروی برای درخواست خروج نیروهای اشغالگر آنها از ایران، به مسکو رفت. او پس از یک ماه مذاکره با شوروی، توافق کرد که در مقابل خروج ارتش شوروی از ایران، امتیاز استخراج نفت شمال به آنها داده شود؛ منتهی با هوشیاری، تنفیذ این موافقت را به رأی دوره پانزدهم مجلس شورای ملی موکول کرد. این مذاکرات در تهران با

سادچیکف سفیر شوروی در ایران، که با اختیارات کامل آمده بود، تکمیل و در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵، اعلامیه‌ای مشترک صادر شد. در این اعلامیه آمده است که:

۱- ارتش شوروی در مدت یک ماه و نیم خاک ایران را کاملاً ترک می‌کند.

۲- پیمان تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی حداکثر تا هفت ماه پس از مذاکرات، برای تصویب به مجلس شورای ملی ارائه می‌شود.

۳- شوروی در آذربایجان دخالت نمی‌کند و مسئله آذربایجان را یک مسئله داخلی تلقی می‌نماید و معتقد است که این مسأله باید به‌طور مسالمت‌آمیز حل شود.

پیش از اولین تاریخ اجلاس مجلس دوره پانزدهم، موارد اول و سوم انجام شده بود. البته در مورد تخلیه خاک ایران، تصمیم اصلی در کنفرانس سه جانبه آمریکا، انگلستان و شوروی، و با پیگیری دولت ایران و زیر فشار آمریکا گرفته شده بود و شوروی چاره‌ای جز خروج یا مقابله با آمریکا و انگلستان را نداشت. در مورد آذربایجان، وقتی عدم مداخله شوروی قطعی شد، ارتش ایران دستور ورود به آذربایجان را گرفت و غایله با استقرار مجدد نیروهای دولتی و اعدام سران شورشی پایان یافت.

هواداران شاه حل مسئله آذربایجان را به نبوغ شاه نسبت می‌دادند و هواداران قوام‌السلطنه آن را نتیجه کاردانی و سیاست او به شمار می‌آوردند.

مسئله نفت شمال کماکان وجود داشت و بالاخره قوام پیمان نفت ایران و شوروی را در جلسه ۲۹ مهر ۱۳۲۶، مطرح کرد. پیش از

مطرح شدن این پیمان در مجلس، قوام موجبات رد آن را فراهم آورده بود. با وجود این، در سخنرانی طولانی خود در هنگام طرح موضوع در مجلس، از نیاز به تحکیم روابط اقتصادی بین ایران و شوروی و علاقه دو دولت به همکاری و دوستی سخن گفت.

روز پیش از طرح موضوع در مجلس، یعنی در ۲۸ مهر ۱۳۲۶، جرج آلن، وزیر خارجه آمریکا، که از راه ترکیه وارد ایران شده بود، درخواست ملاقات فوری با نخست‌وزیر را کرد. قوام حضور در مجلس را یک روز عقب انداخت تا قبل از آن با جرج آلن ملاقات کند. این کار قوام باعث ایجاد شایعاتی شد حاکی از دخالت آمریکا در رد کردن پیمان در مجلس؛ ولی واقعیت این بود که رد کردن آن پیمان، بطور زیرکانه‌ای از قبل برنامه‌ریزی شده بود.

دکتر رضازاده شفق در مقابل پیشنهاد قوام که به طرح قوام سادچیکف مشهور شده بود، بلافاصله طرح دیگری را که قبلاً تهیه شده بود با قید دو فوریت پیشنهاد کرد. این پیشنهاد حاوی نکات مهم زیر بود:

- ۱- با وجود حسن‌نیت نخست‌وزیر، از آنجا که موافقتنامه مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵، منطبق با مفهوم واقعی قانون اساسی نیست، بلااثر و کان‌لم‌یکن می‌باشد.
- ۲- دولت بایستی بررسی فنی و علمی برای اکتشاف معادن نفت نماید و در عرض پنج سال نقشه‌های آن را به مجلس ارائه دهد تا اطلاع کامل از میزان ذخایر و نحوه بهره‌برداری حاصل گردد.
- ۳- واگذاری هرگونه امتیاز استخراج نفت کشور و مشتقات آن به خارجی‌ها ممنوع است.

۴- در صورتی که بررسی‌های فنی ارزش اقتصادی ذخایر نفت مشخص شود، دولت می‌تواند آن را استخراج و محصولات آن را به شوروی بفروشد.

۵- دولت باید در مورد نفت جنوب هم بررسی کند که حقوق ملت ایران تضییع نشده باشد، و نتیجه آن را به مجلس اطلاع دهد.

در جریان مذاکرات مجلس، قوام‌السلطنه نقش خود را ماهرانه بازی کرد و با مخالفتی خفیف خود را تسلیم مجلس تلقی نمود:

«... من وقتی تصمیم به امضای موافقتنامه گرفتم کاملاً متوجه مسئولیت خطیر خود در مقابل ملت ایران بودم و تنها راه علاج مصائب آن روز را در امضای آن تشخیص دادم و در صحت تشخیص خود معتقد بوده و هستم... و امروز هم صراحتاً می‌گویم رد موافقتنامه، به طریقی که راه مجدد مذاکره با دولت شوروی را مسدود کند، به صلاح کشور نیست...»

طرح رضازاده شفق با دو فوریت و با اکثریت ۱۰۲ رأی از ۱۰۴ نماینده حاضر تصویب شد. دولت شوروی که در این بازی سخت شکست خورده بود، نامه تندی از طرف سادچیکف به قوام‌السلطنه نوشت:

«... دولت ایران به طرز عهدشکنانه‌ای تعهداتی را که به عهده گرفته بوده، نقض کرده است... دولت شوروی بر ضد اعمال خصمانه یاد شده دولت ایران به اتحادیه جماهیر شوروی... اعتراض می‌کند و مسئولیت عواقب آن را به عهده دولت ایران می‌گذارد...»

واکنش کشورهای غربی نسبت به مصوبه مجلس بسیار مثبت بود. روزنامه لوموند (چاپ پاریس) نوشت که این بزرگترین موفقیت سیاسی قوام السلطنه است و شوروی‌ها دیگر با او، که کلاه سرشان گذاشته، همکاری نخواهند کرد. مطبوعات و محافل سیاسی ایران، بجز حزب توده، روی هم رفته از نتیجه عمل خوشنود بودند و آن را ستایش می‌کردند.

پس از رد موافقتنامه قوام - سادچیکف، جناح‌های سیاسی، و نیز مطبوعات، دیگر نیازی به قوام السلطنه احساس نمی‌کردند و کوشش در سقوط او داشتند. هیئت وزیران (به جز یک نفر) به بهانه اعلامیه او در تمجید از خدمات خود، که از رادیو پخش شده بود، در روز ۱۲ آذر ۱۳۲۶، دست جمعی استعفاء کردند. روز ۱۹ آذر ماه، قوام برای دفاع از حکومت بیست و دو ماهه خود در مجلس حاضر شد و پس از یک سخنرانی درخواست رأی اعتماد کرد:

«... بیش از این مطلبی نمی‌گویم، صبر می‌کنم تا

تاریخ جریان وقایع این بیست و دو ماه را مشروح تر ثبت

کند و حقایق بیشتری را فاش سازد...»

از ۱۱۲ نماینده حاضر فقط ۴۶ نفر به او رأی موافق دادند. به این

ترتیب یکی از جنجال‌برانگیزترین و متلاطم‌ترین دوران‌های نخست‌وزیری در یکی از حساسترین برهه‌های تاریخ معاصر ایران، پایان یافت. قوام السلطنه که هم تحت فشار حملات شدید همه جناح‌ها بود و هم شاه با او دشمنی دیرینه داشت، دیگر حضور خود را در ایران صلاح ندانست و در روز ۸ دی ماه ۱۳۲۶، ایران را به مقصد اروپا ترک کرد.

فصل سوم

بحران نفت

پس از سقوط قوام السلطنه، مبارزه قدرت بین جناح‌های مختلف درگرفت. شاه که مدت‌ها بود توسط آمریکا تشویق می‌شد که حکومت را به دست گیرد و مرد «قدرتمند» ایران شود، اکنون که عرصه را از رقیب قدرتمندش، قوام، خالی می‌دید به تکاپو افتاد که پایه‌های سلطنت را مستحکم نماید.

در روز ۲۲ آذر ۱۳۲۶، در مجلس برای تعیین نخست‌وزیر از بین دو نامزد، سردار فاخر حکمت و دکتر محمد مصدق، رأی‌گیری شد. از ۱۰۶ نماینده حاضر ۷۲ نفر به رضا حکمت و ۳۱ نفر به دکتر مصدق رأی دادند. روز بعد رضا حکمت فرمان نخست‌وزیری را دریافت و قبول کرد؛ ولی روز ۲۸ آذر، چون جو سیاسی ایران را

متشنج و ریاست دولت را متزلزل و موقتی تشخیص می‌داد، فرمان نخست‌وزیری را رد کرد و ترجیح داد به عنوان رئیس مجلس باقی بماند.

دولت حکیم‌الملک

مجلس در روز ۳۰ آذر ۱۳۲۶، بار دیگر برای تعیین نخست‌وزیر جلسه کرد. این بار انتخاب بین حکیم‌الملک و مصدق بود. ابراهیم حکیمی ۵۴ رأی و محمد مصدق ۵۳ رأی آورد. حکیمی بار دیگر نخست‌وزیر شد. در آن هنگام، حکیم‌الملک به عنوان نخست‌وزیر محلل مشهور شده بود و هیچ‌کس حکومت او را جدی نمی‌گرفت، بطوریکه نتوانست بیش از ۸ وزیر برای ۱۲ وزارتخانه پیدا کند. ولی به خاطر چند نفر وزیر استخواندار و خوشنام که در کابینه‌اش بودند، مجلس در جلسه ۱۰ دی ۱۳۲۶، کابینه و برنامه دولت او را با ۷۶ رأی موافق تأیید کرد.

دوران کوتاه نخست‌وزیری حکیم‌الملک که بیش از ۱۴۲ روز طول نکشید، شاهد حوادث زیادی بود. محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز که از مخالفان دربار بود، در ۲۲ بهمن ۱۳۲۶، در برابر چاپخانه مظاهری کشته شد. شهربانی در ۱۶ فروردین ۱۳۲۷، اعلامیه‌ای خشن خطاب به مدیران مطبوعات انتشار داد و آن‌ها را تهدید به توقیف کرد. شهربانی استناد به ماده ۴۹ قانون مطبوعات دوران محمدعلی شاه کرده بود که دست دولت را برای کنترل مطبوعات باز می‌گذاشت. شایعات زیادی نیز درباره احتمال دستگیری بسیاری از سیاستمدان دهان به دهان می‌گشت و جو کشور را متشنج می‌کرد.

مطبوعات هم متقابلاً اقدام به صدور قطعنامه‌ای کردند که دولت را از تجاوز به حدود دموکراتیک و قانونی برحذر می‌داشت.

دستگیری‌ها، توقیف‌ها، و کتک‌زدن‌ها و نیز تبعید آزادیخواهان آغاز شده بود. حکیم‌الملک تحت فشار شاه که می‌خواست قدرت دربار را افزوده و مطبوعات و مجلس را تحت کنترل دریاورد بود و مطابق میل او رفتار می‌کرد. لایحه تشکیل مجلس سنا که در آن شاه حق انتصاب نیمی از سناتورها را داشت، توسط حکیمی در روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۷، به مجلس ارائه شد. در روز ۱۸ خرداد ۱۳۲۷، دولت حکیم‌الملک که سخت تضعیف شده و به علت اقدامات ضد آزادی مورد انزجار مردم قرار گرفته بود، از مجلس درخواست رأی اعتماد کرد. از نمایندگان حاضر ۳۸ نفر رأی مخالف دادند و ۵۸ نفر رأی ممتنع. در نتیجه کابینه حکیمی سقوط کرد.

دولت هژیر

در روز ۲۳ خرداد ۱۳۲۷، مجلس شورای ملی برای گزینش نخست‌وزیر جدید جلسه‌ای خصوصی تشکیل داد. نامزدان نخست‌وزیری عبدالحسین هژیر، محمد ساعد مراغه‌ای و عباس اسکندری بودند. هژیر، وزیر دربار، که گفته می‌شد برگزیده شاه است، با ۶۶ رأی در برابر ۴۳ رأی ساعد، انتخاب شد و شاه فرمان نخست‌وزیری او را صادر کرد. اشرف پهلوی در کتاب من و برادرم می‌نویسد:

«... هژیر یکی از دوستان خوب من بود... و باید

بگویم که من تا حدی در انتخاب او مؤثر بودم...»

انتخاب هژیر، توفانی از اعتراض را در سراسر کشور به وجود آورد. آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی اعلامیه شدیدی علیه هژیر صادر کرد. در همان روز دانشجویان دانشکده‌های حقوق و فنی به سوی مجلس به راه افتادند و در میدان بهارستان به تظاهرات پرداختند. به دستور آیت‌الله کاشانی بازاریان و صنف‌های دیگر هم به آنان پیوستند و علیه هژیر به سخنرانی و اعتراض پرداختند. پلیس اقدام به تیراندازی کرد و عده‌ای از دو طرف زخمی شدند و تعدادی هم بازداشت شدند. تظاهرات به مراتب بزرگتر و شدیدتر از تظاهرات سال ۱۳۲۴ علیه محسن صدر (صدرا لاشراف) بود. در روز ۲۷ خرداد، تظاهرات دیگری به رهبری نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام، در میدان بهارستان صورت گرفت. تظاهرات علیه هژیر به بیشتر شهرهای ایران کشیده شد. هژیر پیش از اینکه بتواند کابینه خود را معرفی کند، علیه مردم برخاست و در یک کنفرانس مطبوعاتی مردم را تهدید به پی‌گرد قانونی و مطبوعات را تهدید به توقیف کرد و خطاب به آنان گفت:

«... باید شمشیر قلم را مرتب نکشید که کند می‌شود...»

در جلسه اول تیرماه ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی که هژیر وزیران خود را معرفی کرد، تظاهرات شدیدی از سوی تماشاچیان در مجلس برگزار شد. در همان جلسه، تعدادی از نمایندگان مانند حسین مکی، سید ابوالحسن حایری‌زاده، عبدالقدیر آزاد، غلامحسین رحیمیان و محمدرضا آشتیانی‌زاده، علیه هژیر اعلام جرم کردند. با وجود این، در تاریخ ۸ تیر از ۹۶ نماینده حاضر در جلسه، ۸۸ نماینده به دولت هژیر رأی اعتماد دادند.

شاه در پی قدرت

شاه که برای نخستین بار در تلاشش برای به دست گرفتن قدرت موفق شده و توانسته بود نخست وزیر خود را به مردم تحمیل کند، برای گرفتن قول حمایت از ایدن وزیر خارجه انگلستان با او که به ایران آمده بود گفتگو کرد. ایدن شاه را به انگلستان دعوت کرد و شاه در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۲۷، به لندن پرواز کرد و در آنجا با استقبال باشکوهی روبرو شد.

شاه از انگلستان که برگشت، بکلی عوض شده بود. اکنون عملاً در پی افزایش و تثبیت قدرت شخصی خود بود. مجله خواندنیها، در شماره ۳۷۴، نوشت:

«... اعلیحضرت همایونی میل دارند اختیاراتی وسیع داشته باشند و در اطراف تحصیل این قبیل اختیارات، مذاکرات با اشخاص مختلف به عمل آمده، چون با این وکلا به دست آوردن اختیارات دشوار می باشد، و پیرامون ایجاد مجلس مؤسسان هم گفتگو شده؛ ولی چنین مجلسی خالی از اشکال بلکه خطر نمی باشد...»

شاه نیاز به پول زیادی داشت که بتواند به وسیله آن طرفدار خریداری کند. دولت انگلستان با آزاد کردن بخشی از ثروت رضاشاه که در بانک های انگلستان توقیف شده بود، به کمک او آمد. روزنامه ایران، در شماره ۱۰۸۲، نوشت:

«... انگلیسی ها موافقت کردند که مخفیانه قسمتی از این دارایی از توقیف خارج شوند و در عوض امتیاز بانک شاهنشاهی در ایران تجدید گردد...»

از طرف دیگر انگلیسی‌ها موافقتند به شاه کمک کنند تا به وسیله ثروتش بتواند دوباره رژیم گذشته را برقرار کند...»

مطبوعات خارجی تفسیر کردند که کاری را که وثوق‌الدوله نتوانست در سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ خورشیدی) برای انگلستان انجام دهد، محمدرضا شاه بی‌سروصدا برایشان انجام داد.

شاه پس از بازگشت به ایران نمایندگان مجلس را فراخواند. در این ملاقات او پس از ستایش از پارلمان‌های اروپا، اظهار کرد که پیشرفت اروپا به این دلیل است که بین نیروهای اداره‌کننده کشور توازن وجود دارد. در ایران این نیروها در توازن نیستند، و برای هرگونه اصلاحات نخست باید این توازن ایجاد شود. برنامه‌ای که شاه در سر می‌پروراند این بود که مجلس مؤسسان را برای تغییر چند اصل قانون اساسی تشکیل دهد و نیز مجلس سنا را در ایران بنیانگذاری نماید تا اهرم کنترل مجلس شورای ملی باشد.

همزمان با این حوادث، هژیر به مذاکرات محرمانه با شرکت نفت پرداخته بود. وقتی این مذاکرات آشکار و تلاشهای شاه برای به دست گرفتن قدرت آغاز شد، جنگ شدیدی بین دولت و مطبوعات درگرفت. در جلسه ۲۶ شهریور ۱۳۲۷ مجلس، بین هژیر و برخی نمایندگان شدیداً مشاجره شد و هژیر با خشم به آنان گفت که آنها تیشه برداشته و به ریشه مملکت می‌زنند. بحران بین دولت و مجلس و مطبوعات ادامه یافت تا سرانجام در روز ۱۵ آبان ۱۳۲۷، هژیر و وزیرانش دست جمعی استعفای خود را به شاه دادند.

دولت ساعد

روز ۱۷ آبان ۱۳۲۷، مجلس به محمد ساعد مراغه‌ای رأی تمایل داد. ساعد کسی بود که به گفته تقی‌زاده، در صفحه ۲۸۹ کتاب خاطرات خود به نام «توفان زندگی»، پس از عزل رضاشاه توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰، شوروی و انگلستان توافق کرده بودند که او را جای رضاشاه بنشانند؛ ولی ساعد مقام پادشاهی را نپذیرفته بود. از سوی دیگر، ساعد در جریان نفت خودش را نشان داده بود و مرد عمل شناخته می‌شد. با وجود این، برنامه دولت او ۱۸ روز در مجلس موضوع بحث و مشاجره قرار گرفت. ساعد پس از معرفی کابینه خود در جلسه ۳۰ آبان ۱۳۲۷، درباره نفت گفت:

«... تعقیب اقدامات دولت‌های گذشته به منظور

استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت جنوب...»

در یک مصاحبه با خبرنگار رویترا، ساعد اعلام کرد که:

«... در چند ماه قبل بین دولت ایران و کمپانی

مذاکراتی آغاز گردیده است و دولت من نیز صمیمانه

می‌کوشد که در این مورد از حقوق ملت ایران حمایت

نموده و نسبت به اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه

شرکت نفت ایران و انگلیس پافشاری کند...»

ادامه مذاکرات نفت از طرف دولت ساعد، با مخالفت زیاد و

متهم کردن او به طرفداری از قرارداد نفت روبرو شد و بالاخره به استیضاح دولت توسط مجلس در روز ۳۰ دی ۱۳۲۷، منجر گشت.

بخشی از متن استیضاح عباس اسکندری که به مجلس ارائه

شد، به شرح زیر بود:

«۱- سوء سیاست اقتصادی مخصوصاً آن قسمتی که مربوط

به شرکت نفت انگلیس و ایران است و از مصاحبه‌ای که با مخبر رویتز نموده‌اند اتخاذ سند می‌نمایم... این مصاحبه صریحاً استقرار و تأیید قرارداد منفور و مردود ۱۹۳۳ نفت جنوب است که هیچگاه این تمدید از طرف ملت ایران شناخته نشده است.

۲- سکوت و عدم اعتراض دولت نسبت به ساختمان‌های تصفیه‌خانه‌ها که در خارج از ایران از طرف شرکت بنا می‌شود.

۳- نسبت به سیاست عمومی و اعتراض به افراد دولت از نظر عدم صلاحیت»

اسکندری در جریان استیضاح، که بسیار به درازا کشید، از سید حسن تقی‌زاده خواست که به مجلس بیاید و درباره تمدید قرارداد داری که در زمان رضاشاه و نخست‌وزیری مخبرالسلطنه و وزارت دارایی تقی‌زاده انجام گرفته بود، توضیح بدهد.

تقی‌زاده در روز ۷ بهمن ۱۳۲۷ سخنرانی طولانی‌یی در دفاع از خود در مجلس کرد و اقرار کرد که «آلت فعل» بوده و هنگام امضای تمدید قرارداد، از خود اراده‌ای نداشته است. موضوع نفت دوباره بحث روز شد.

دخالت دکتر مصدق

در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، دکتر محمد مصدق به کناری نشسته بود و مستقیماً فعالیت سیاسی نمی‌کرد، ولی با جناح مخالف دولت در مجلس در تماس بود. پس از سخنرانی دفاعی تقی‌زاده، دکتر مصدق متنی تهیه کرد که توسط حسین مکی در جلسه

خصوصی مجلس در روز ۱۰ بهمن ۱۳۲۷ خوانده شد. دکتر مصدق در این نامه از روش دولت در جلوگیری از ابراز عقیده مردم، نمایندگان را تشویق کرده بود که در برابر دولت همبسته شوند و بایستند:

«... من از خود شما می‌پرسم، اگر در مجلس مذاکراتی که به جار و جنجال و غوغا تعبیر می‌شود، نشده بود. جناب آقای تقی‌زاده حاضر می‌شد خیانت عظیمی که در دوره دیکتاتوری به میهن عزیز ما شده فاش نمایند؟... به دولت رأی منفی بدهید و ثابت کنید که شما نماینده افکار ملت ایرانید...»

با سر و صدایی که در مجلس و مطبوعات بر سر نفت به پا شد، مردم بیدار شدند و دانشجویان در میدان بهارستان تظاهرات شدیدی کردند و الغای قرارداد نفت و تعطیل بانک شاهی را، که هر دو نمادهای نفوذ اقتصادی و سیاسی انگلستان در ایران بودند، خواستار شدند.

در روز ۱۴ بهمن ۱۳۲۷، نخست‌وزیر عباسقلی گلشائیان را که وزیر دارایی بود، مأمور مذاکره با شرکت نفت کرد. روز ۱۵ بهمن، حزب توده به بهانه سالروز مرگ دکتر ارانی تظاهرات بزرگی در آرامگاه او بر پا کرد. در همان روز سرلشگر رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، به همه پادگان‌های ارتش دستور آماده‌باش داد و جلسه‌ای محرمانه با افسران ارشد ارتش تشکیل داد.

توطئه ترور شاه

در مراسم جشن دانشگاه تهران در بعدازظهر روز ۱۵ بهمن

۱۳۲۷، توطئه ترور ساختگی شاه اجراء شد. چند سالی بود که شاه به تشویق درباریان و نیز دولت آمریکا می‌کوشید که به قدرت خود بیفزاید و به قول رئیس جمهور وقت آمریکا مانند پدرش «مرد نیرومند ایران» شود؛ ولی با توجه به قدرتی که مجلس شورای ملی از دوره چهاردهم پیدا کرده بود، و سیاست مردانی مانند دکتر مصدق و یارانش که محبوب مردم بودند، تلاش‌ها او به ثمر نمی‌رسید. دولت هژیر یکی از طرفندهایی بود که می‌کوشید اهرم قدرت را به سوی شاه متمایل کند.

توطئه تیراندازی به سوی شاه، یکی دیگر از این طرفندها بود. حال آیا شاه هم از این بازی آگاهی داشته یا نه، معلوم نیست، ولی پس از این حادثه که در آن با وجود تیراندازی از فاصله بسیار نزدیک، شاه فقط خراش سطحی و کوچکی در پشت لب برداشت، دولت بلافاصله همه برنامه‌هایی را که از قبل تدارک دیده بود، اعلام کرد. نخست ضارب شاه با وجود اینکه تسلیم شده بود، در جاکشته شد و بعد همه عکاسان و خبرنگاران حاضر در صحنه دستگیر شدند. در همان روز حکومت نظامی برقرار، حزب توده غیرقانونی اعلام و مراکز آن بسته شد. تعدادی از اشخاص سرشناس سیاسی و مدیران مطبوعات نیز بازداشت شدند، و به‌طور کلی خفقان در سراسر کشور حاکم شد.

برخی از صاحب‌نظران می‌گویند از آنجا که سرلشگر رزم‌آرا به مراسم جشن دانشگاه تهران نرفته بود و پس از دادن آماده‌باش به ارتش، در جلسه‌ای سری که با افسران خود تشکیل داده بود، باقی مانده بود؛ و نیز از آنجا که سربازان در دانشگاه مأمور بودند که پس از سوء قصد همه سران کشور و رجال سرشناس سیاسی و مطبوعاتی را

بازداشت کنند و یا از خروجشان از دانشگاه جلوگیری کنند، پس توطئه یک کودتا در کار بوده است که چون شاه کشته نمی شود، تبدیل به کودتای شاه می شود.

یکی از نمایندگان مجلس که نزدیک ناصر فخرآرایی ضارب شاه قرار داشته، او را می بیند که پس از شلیک اولین گلوله به سوی شاه، دست‌ها را به حالت تسلیم بالا می برد و می گوید: «این که دیگر قرار نبود!»؛ ولی بلافاصله گلوله باران و کشته می شود تا حرف دیگری نزنند. روزنامه‌های دولتی نوشتند او با چهار گلوله کشته شده، ولی در کالبدشکافی یازده گلوله از تن او خارج شد، و به وکلای مدافع او اجازه بازجویی از قاتلان را ندادند.

صدرالاشرف در خاطرات خود می نویسد که او که در صحنه حضور داشته، تعجب کرده بوده که چگونه پنج تیر از نزدیک به سوی شاه شلیک می شود که همه خطا می روند به جز یکی که فقط کلاه و لباس او را سوراخ می کند و یکی هم به لبش می خورد و آن را به طور بسیار سطحی خراش می دهد؛ آن هم به این دلیل که شاه به ناگاه به سوی خودرو خود خم می شود (یعنی بی برنامه سرش را تکان می دهد!).

از این پس، وقایع به سرعت روی می دهد و شاه برنامه‌های خود را بی وقفه ادامه می دهد. روز ۱۷ بهمن ۱۳۲۸، آیت الله کاشانی بازداشت و به خرم‌آباد تبعید شد. روز ۴ اسفند، تعداد زیادی از مدیران و نویسندگان مطبوعات محاکمه و محکوم شدند. روز ۵ اسفند شاه نمایندگان مجلس را به حضور خواست و به آن‌ها گفت:

«... دولت‌ها را شما می آورید و می برید، ولی

گلوله‌اش را من می خورم...»

«... من مصمم شده‌ام که تشکیل مجلس مؤسسان

بدهم...»

حکیم‌الملک در مصاحبه‌ای در روز ۷ اسفند با روزنامه کیهان
اظهار داشت:

«... نقص بزرگ قانون اساسی و مشروطیت ما این

است که اختیارات لازم را به شاه جهت انحلال مجلس

نداده است...»

همان‌روز فرمان تهیه مقدمات انتخابات دوره شانزدهم، و
دوروز بعد در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۲۷، فرمان انتخابات مجلس
مؤسسان صادر شد.

در روز ۱۱ اسفند محاکمه سران حزب توده آغاز گشت. روز ۱۲
اسفند لایحه اختناق مطبوعات، با فشار شاه، در مجلس به تصویب
رسید. روز اول فروردین ۱۳۲۸، شاه برای جذب حمایت ارتشیان به
تعداد زیادی از افسران ترفیع درجه داد، و بالاخره در روز ۶ فروردین،
انجمن نظارت بر انتخابات مؤسسان به ریاست نصرالملک هدایت
تشکیل شد.

آغاز افزایش قدرت شاه

با فرارسیدن دوران خفقان، مجلس هم آرام شد و شروع به
حمایت از دولت کرد. مطبوعات مخالف هم خاموش شدند. فقط
اقلیتی کوچک ناسازگاری با دولت را ادامه داد. این اقلیت نطفه اقلیت
بزرگتری بود که بعدها به رهبری دکتر مصدق کوشش کرد سرنوشت
ایران را عوض کند.

در جلسه ۲۳ فروردین ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی، حسین مکی

دولت ساعد را استیضاح کرد و از استقرار حکومت نظامی، توقیف روزنامه‌ها و تبعید آیت‌الله کاشانی به شدت انتقاد نمود. در همین جلسه، دکتر بقایی نامه‌ای را خطاب به شاه خواند که طی آن از او به علت دخالت در انتخابات، استقرار دیکتاتوری و قتل محمد مسعود انتقاد کرده بود.

سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس، در پاسخ به دکتر بقایی گفت:

«... مملکت را خراب نکنید. بگذارید حقیقت را مردم بدانند.»

دیکتاتوری وجود ندارد و من خودم جلوی دیکتاتوری را خواهم گرفت...»

بیشتر جلسات فروردین ماه به استیضاح اقلیتِ مثلثِ حسین مکی، دکتر مظفر بقایی و حائری‌زاده پرداخته شد.

روز اول اردیبهشت ۱۳۲۸، همزمان با سخنرانی حائری‌زاده در مخالفت با تبعید آیت‌الله کاشانی و تشکیل مجلس مؤسسان و انتخابات آن و دیگر کارهای خلاف قانون دولت، شاه مجلس مؤسسان را در کاخ دادگستری افتتاح کرد.

همانگونه که انتظار می‌رفت، مجلس مؤسسان که بیشتر از نمایندگان مطیع شاه تشکیل شده بود، سید محمد صادق طباطبائی را به ریاست برگزید و لایحه‌هایی را که شاه در نظر داشت، به سرعت تصویب کرد.

مهمترین مصوبه‌های مجلس مؤسسان، یکی اصلاح اصل ۴۸ قانون اساسی بود که با این اصلاحیه شاه مجاز می‌شد که مجلس‌های شورای ملی و سنا را به رأی خود منحل کند. دیگر، تشکیل مجلس

سنا بود که در آن نیمی از سناتورها را شاه شخصاً انتصاب می‌کرد. در اصلاحیه اصل ۴۸، همچنین به شاه اختیار داده شده بود که در صورت اختلاف بین مجلس‌های شورا و سنا، نظر خود را حاکم اعلام کند. ضمناً اصل‌های ۴، ۵، ۶، ۷، ۸ و ۴۹ قانون اساسی نیز برای تجدیدنظر در اختیار جلسات مشترک دو مجلس قرار گرفت. در روز پایانی مجلس مؤسسان، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸، که شاه مطمئن از گرفتن قدرت به دست خود شده بود، مسئولیت حیاتی سازمان برنامه را به برادرش شاهپور عبدالرضا سپرد.

به این ترتیب، برای نخستین بار از سال ۱۳۲۰، شاه قدرت اجرایی پیدا کرد و قوه قانونگذاری کشور قدرت واقعی خود را از دست داد.

روز ۲۸ اردیبهشت، دادگاه فرمانداری نظامی، سران حزب توده را به اعدام و زندان محکوم کرد. در جلسه ۱۵ خرداد ۱۳۲۸ مجلس شورای ملی، لایحه املاک و اگذاری تصویب شد. بر طبق این لایحه کلیه املاک رضاشاه که او آنها را به زور تصاحب کرده بود و از شهریور ۱۳۲۰ تا آن زمان، شاه از ترس مردم جرأت ادعای مالکیت آنها را نداشت، به شاه بازگردانیده شد و مقرر شد که بهره‌برداری املاک به‌عنوان موقوفه خاندان پهلوی، به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی واگذار شود که ریاست آن را خواهر شاه، اشرف پهلوی، به عهده داشت.

در پی حل مسئله نفت

اکنون دیگر هم دولت در دست شاه بود و هم مجلس، جو خفقان نیز توسط حکومت نظامی اعمال می‌شد، و عمر مجلس

پانزدهم هم در حال پایان بود. بنابراین شاه مصمم شد که اختلاف با شرکت نفت را نیز طبق قولی که به انگلستان داده بود، پیش از پایان عمر آن مجلس حل کند.

در اوایل خرداد ۱۳۲۸، جلسه‌ای در کاخ وزارت دارایی با حضور هیئت دولت و نمایندگان مجلس تشکیل شد که درباره مسئله نفت تصمیم‌گیری کند. در تاریخ ۲۶ خرداد، شاه فرمان انتخابات نخستین دوره مجلس سنا را صادر کرد، و در روز ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۸، لایحه الحاقی قرارداد نفت، توسط وزیر دارایی، عباسقلی گلشائیان، تقدیم مجلس شد.

در واپسین ماه عمر مجلس پانزدهم، لایحه اصلاح قانون انتخابات مطرح گردید و شرط باسوادی رأی دهندگان، که توسط دکتر مصدق در مجلس چهاردهم عنوان شده بود، به رأی گذاشته شد. این لایحه با مخالفت اکثر نمایندگان مواجه گشت، ولی پیشنهاد دیگری که رأی دادن در انتخابات مجلس را فقط با رأی مستقیم و مخفی مقرر می‌کرد، با اکثریت ناچیز ۳۷ رأی موافق از ۷۱ نماینده حاضر تصویب شد. در همان جلسه پیشنهاد حداقل سواد دیپلم برای نمایندگان مجلس مورد تمسخر قرار گرفت و رد شد.

مطرح شدن الحاقی قرارداد نفت باعث کنار گذاشته شدن لایحه اصلاح قانون انتخابات شد. روزنامه اطلاعات شماره ۱۰ مرداد ۱۳۲۸، در مقاله «قانون انتخابات دفن شد» نوشت:

«... پیدایش لایحه نفت خیلی از کارهای ضروری

و لازم را معوق گذاشت که سرآمد آنها لایحه اصلاح

انتخابات بود.... این قانون سودمندی که منشاء

اصلاحات بزرگ کشور بود برای مدت نامعلومی دفن

گردید...»

لایحه اصلاح انتخابات دیگر هرگز مطرح نشد، و برای همیشه به بوته فراموشی سپرده شد.

با آغاز مذکرات نفت در مجلس، نمایندگان اقلیتی که قبلاً نیز با آن مخالفت داشتند، دوباره به مخالفت برخاستند.

رحیمیان که از دوره چهاردهم دائماً در مخالفت با قرارداد نفت سخن گفته بود، درباره این لایحه با اشاره به رویداد سوء قصد ۱۵ بهمن و اینکه از آن زمان کسی جرأت مخالفت را نداشته است، می‌گوید:

«... شنیده‌ام که انگلیسی‌ها همیشه سیاست خودشان را تطبیق با مقتضیات روز می‌نمایند. به عقیده من تنها همین سیاست است که هنوز آقایی و منافع شخصی خودشان را در میان ملتهای عقب‌مانده حفظ کرده‌اند. پس باید گفت انگلیسی‌ها فقط روی همین اصل و سیاست روز بود که برای درخواست ملت ایران حاضر به حل قضیه شدند؛ ولی متأسفانه وقتی نماینده تام‌الاختیار آن‌ها وارد ایران شد مشاهده کردند که نفسی از کسی در نمی‌آید و هیچ کس جرأت اظهار عقیده درباره نفت یا امور دیگر ندارد...»

«... بنده هم همه چیز خود را برای حفظ حقوق ملت ایران در نفت گذاشته‌ام و بعد از چند روز دیگر هم از خدمت آقایان مرخص خواهم شد...»

بنده چیزی ندارم که به ملت عزیز خودم تقدیم بکنم. از صمیم قلب می‌گویم که زنده باد ایران و پرچم

پرافتخار سه هزار ساله ایران...»

در آن زمان دکتر مصدق از طریق حسین مکی با اقلیت مجلس در تماس بود و نظریات خود را به صورت نامه به آن‌ها انتقال می‌داد و از طرف ملیون ایران روی مجلس فشار وارد می‌کرد تا تلاش دولت و نمایندگان اکثریت خنثی شود و لایحه الحاقی قرارداد نفت تصویب نشود.

در آن تاریخ، شخصیت‌های سرشناس اقلیت مجلس مانند حسین مکی و دکتر بقایی (نقل از کتاب وی به نام در پیشگاه تاریخ) رهبری دکتر مصدق را در این مبارزه پذیرفته بودند و از او رهنمود می‌گرفتند.

اصرار حسین مکی در مقابل رئیس مجلس که صحبت نمایندگان باید بدون محدودیت زمانی باشد، و جدا شدن دکتر عبدالله معظمی از جناح اکثریت به علت تقلب رئیس مجلس (رئیس مجلس یادداشت امیر تیمور کلالی در مخالفت با لایحه را از ذیل متن لایحه هنگام تکثیر و پخش آن در مجلس حذف کرده بود)، جو مجلس را عوض کرد. وقتی مجلس محدودیت صحبت را به رأی گذاشت، دکتر معظمی که بعدها به جبهه ملی پیوست، فریاد زد:

«... بدبخت‌ترین ملت کسی است که راه خودش را

در موقع اظهار نظر از دست بدهد و بزرگان قوم مثل یک

مرده در روی صندلی‌ها بنشینند و در مسایل ابتدایی این

طور اظهار نظر کنند...»

سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس، که با سخنرانی‌های

طولانی جناح اقلیت و نزدیک شدن پایان عمر مجلس، لایحه نفت را

در خطر می‌دید، روز سوم مرداد پیشنهاد کرد که جلسات شبانه‌روز

ادامه داشته باشد. جناح اقلیت با راهنمایی دکتر مصدق دست به یک مانور دیگر هم برای وقت‌کشی زد که آن استیضاح دولت بود. بالاخره روز ششم مرداد و پایان مجلس فرارسید و لایحه الحاقی قرارداد نفت هنوز به مرحله تصویب نرسیده بود. گلشائیان که بانی لایحه الحاقی قرارداد نفت بود، در پایان گفت:

«... از اول نقشه این بود که وقت بگیرند و به واسطه طولانی کردن موضوع، عمر مجلس را به پایان برسانند یا در حقیقت مجلس را ترور کنند؛ و الحمدلله این نقشه هم عملی شد...»

دکتر مصدق در مجلس پانزدهم

همکاری نزدیک اقلیت کوچک مخالف و مبارزه مجلس پانزدهم با دکتر مصدق و پذیرش رهبری عملی او، نه تنها کشور را از تصویب قرارداد نفت نجات داد؛ بلکه هسته تشکل و مبارزه‌های آینده را نیز به وجود آورد. حیثیت اجتماعی و محبوبیت دکتر مصدق به حدی بود که شاه هم نمی‌توانست رویاروی او بایستد و وی را از ابراز عقیده و فعالیت بازدارد.

همزمان با پایان دوره مجلس پانزدهم، چند روزنامه مهم و سرنوشت‌ساز، از جمله باختر امروز به مدیریت دکتر حسین فاطمی و شاهد به مدیریت دکتر مظفر بقایی کرمانی، پا به عرصه وجود گذاشتند. از آنجا که این روزنامه‌ها در کنار چند روزنامه دیگر از دکتر مصدق حمایت می‌کردند و در حقیقت صدای ملیون ایران بودند، کفه ترازوی نفوذ و قدرت سیاسی ملیون سنگین‌تر شد. نخستین شماره باختر امروز در روز ۹ تیر، و نخستین شماره شاهد روز ۲۲

شهریور ۱۳۲۸، انتشار یافت.

نقش این روزنامه‌ها در انتخابات دوره شانزدهم، که شاه تصور می‌کرد تحت کنترل خواهد بود و در آن خواهد توانست از انتخاب اشخاص ناسازگار جلوگیری کند، تعیین‌کننده بود.

فصل چهارم

پیدایش جبهه ملی ایران

انتخابات مجلس‌های سنا و شورای ملی

اعمال نفوذ دولت در جریان انتخابات مجلس‌های شورای ملی و سنا موجی از نارضایتی در بین مردم و مطبوعات برانگیخت. روزنامه‌ها فهرستی از نامزدهای واجد شرایط انتخابات مجلس سنا را که برای نخستین بار انجام می‌گرفت، چاپ کردند. نمایندگان اقلیت مجلس به نمایندگی حسین مکی و دکتر بقائی نظر دکتر مصدق را درباره این فهرست ۹۰ نفره خواستار شدند. دکتر مصدق پاسخ داد: «... با اینکه من مطابق قانون واجد شرایطم... نه ایشان (بیات) مرا به منزل خود دعوت نمودند... و حضار در جلسه توانستند در جزو ۹۱ اشخاص که واجد

شرایط بودند از من اسمی ببرند. همین مطلب می‌رساند که مواعی هست که من و امثالهم باید انتخاب نشویم... لذا تمنا دارم وقت خود را برای رفتن به انجمن ناظر ضایع ننمایید...»

بنا به درخواست دکتر مصدق، اقلیت مجلس از نظارت بر انتخابات سنا صرف‌نظر کردند، سید محمد صادق طباطبائی که با وجود حمایت از حکومت از وضع انتخابات ناراضی بود، در مصاحبه‌ها نوید انتخابات آزاد را می‌داد. دکتر فاطمی در شماره ۳۰ مرداد ۱۳۲۸ باختر امروز نوشت:

«... متحیرم که آقای سید محمد با کدام وسیله و دستگاه می‌خواهد انتخابات آزاد برگزار کند و معنای آزادی انتخابات در نظرش چیست؟»

انتخابات مجلس سنا انجام شد و بعداً معلوم شد که پیش از آغاز رأی‌گیری، ۱۵۲۸۰ رأی در صندوق‌ها وجود داشته است. انتخابات آنقدر رسوا بود که حتی شاه هم که خودش این بازی را شروع کرده بود، در برابر اعتراضات مردم به وزیر کشور نوشت:

«... این چه افتضاحی است؟ چرا رفع شکایت نمی‌شود...؟»

در همان روزها شایع شده بود که سپهبد حاجی‌علی رزم‌آرا، مرد قدرتمند ایران است، نه شاه یا دولت؛ و اینکه او به ارتش تسلط کامل دارد و گوش به حرف هیچ‌کس نمی‌دهد.

ایران صحنه رقابت شوروی و انگلستان و آمریکا شده بود و انگلستان برای تقویت موضع خود در برابر روس‌ها، با آمریکا همکاری می‌کرد و حاضر بود آمریکا را در نفت ایران شریک کند. اما

آمریکائیان از اینکه رئیس با نفوذ ستاد ارتش ایران، رزم‌آرا، حامی سیاست انگلیس بود، نگران بودند.

گردهمایی در خانه دکتر مصدق

مطبوعات شدیداً از جریان انتخابات انتقاد می‌کردند. نارضایتی سراسر کشور را فراگرفته بود، ولی دولت بدون توجه به این اعتراضات سکوت می‌کرد. ظاهراً انتخابات در دست دولت ساعد و وزیر کشور او دکتر اقبال بود، اما در واقع سپهبد رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، مجری برنامه انتخابات بود.

یکی از بلندترین صداهای اعتراض از دکتر حسین فاطمی برمی‌خاست. عمق بحران آن دوران از عنوان‌های سرمقاله‌های او در باختر امروز آشکار است:

شماره ۱۶ شهریور ۱۳۲۸: «سرنیزه را هم از انتخابات بردارید»

شماره ۷ مهر ۱۳۲۸: «از این انتخابات آزاد ما، دنیا خجالت

می‌کشد»

شماره ۱۲ مهر ۱۳۲۸: این انتخابات رسوا مردم را به ستوه

آورده است»

در روز ۱۸ مهر ۱۳۲۸، شماری از نامزدهای انتخاباتی و مدیران مطبوعات بعنوان اعتراض به دخالت دولت در انتخابات، در خانه دکتر مصدق در خیابان کاخ، کاشی ۱۰۹، گرد آمدند. دکتر مصدق شکایتی مبنی بر موارد نقض قانون به انجمن مرکزی انتخابات فرستاد که در نتیجه آن رأی‌گیری موقتاً متوقف شد.

در این نشست، آقایان جلالی نائینی مدیر روزنامه کشور، خلیلی مدیر روزنامه اقدام، مهندس زیرک‌زاده مدیر روزنامه جبهه، عمیدی

نوری مدیر روزنامه داد، دکتر فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز، احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره، و حسین مکی انتخاب شدند تا برنامه‌ای برای مبارزه با نفوذ دولت در انتخابات تدوین کنند. همچنین این آقایان به دکتر مصدق اختیار تام دادند تا هر تدبیری را که صلاح می‌داند اتخاذ کند.

دکتر مصدق از مردم دعوت کرد که روز ۲۲ مهر ۱۳۲۸، برای اعتراض جلو کاخ شاه گرد هم آیند. دکتر مصدق در این فراخوان اعلام کرد:

«... ما تصمیم گرفته‌ایم که روز جمعه ۲۲ مهر دو ساعت قبل از ظهر در جلو سر در سنگی اعلیحضرت حاضر شویم. ای مردم در آنجا ما را تنها نگذارید...»

در ساعت موعود حدود ده هزار نفر در خیابان کاخ برابر خانه دکتر مصدق گرد آمدند. دکتر مصدق پیشاپیش جمعیت بسوی سر در سنگی (کاخ مرمر) حرکت کرد. در برابر خانه شاه، دکتر مصدق نامه‌ای را که خطاب به شاه تهیه شده بود به افسر نگهبان داد و گفت که این تظلم‌نامه مردم از جریان سوء انتخابات است، و خواست که اجازه دهند همه آن مردم، و اگر امکان ندارد عده‌ای که آنها انتخاب می‌کنند، در دربار متحصن شوند.

افسر نگهبان به مصدق می‌گوید که چون هوا سرد و ایشان ضعیف است، بهتر است وارد کاخ شده و منتظر شود تا پاسخ عریضه داده شود. دکتر مصدق با صدایی پر از هیجان پاسخ می‌دهد:

«... خاک بر سر من، چگونه ممکن است من داخل شوم و ملت را در مقابل بزرگواری و اعتقادی که نسبت به من ابراز نمودند، تنها بگذارم. بین من و ملت جدایی

نیندازید، من باید قابلیت اطمینانی که به من ابراز شده ثابت کنم و یا شهید شوم. ما همه نمونه یک روح واحد هستیم...»

پس از این رویداد، عبدالحسین هژیر، وزیر دربار، به جلوی در کاخ می آید. وقتی به نزدیک دکتر مصدق می رسد، مصدق با خشم به سینه او می زند و فریاد می کشد:

«... عبدالحسین خان، تو شرف داری؟ از تو می پرسم، این انتخابات آزاد است؟ تو را به وجدانت انتخابات آزاد است؟»

هژیر به اعتراض مصدق پاسخ نمی دهد؛ ولی درباره تحصن مذاکره می کند و در نتیجه قرار می شود عده ای از میان جمعیت انتخاب، و برای تحصن وارد کاخ شوند. اشخاصی که برگزیده شدند تا همراه دکتر مصدق در دربار بست بنشینند، عبارت بودند از:

۱- عبدالقدیر آزاد خراسانی: نماینده مجلس ۱۵، مدیر روزنامه آزاد

۲- شمس الدین امیر علایی: قاضی، وزیر پیشین

۳- دکتر مظفر بقایی: دانشیار دانشگاه تهران، نماینده مجلس ۱۵، مدیر روزنامه شاهد

۴- سید ابوالحسن حایری زاده: قاضی، نماینده مجلس ۴، ۵، ۶ و

۱۵

۵- ارسلان خلعتبری: وکیل دادگستری، نویسنده

۶- عباس خلیلی: مدیر روزنامه اقدام

۷- مهندس احمد زیرک زاده: مهندس مکانیک، از رهبران حزب

ایران

۸- دکتر کریم سنجابی: استاد دانشگاه تهران، از رهبران حزب‌های میهن، میهن پرستان و ایران

۹- دکتر سید علی شایگان شیرازی: استاد دانشگاه تهران، وزیر

پیشین

۱۰- حسن صدر: وکیل دادگستری، مدیر روزنامه قیام ایران

۱۱- ابوالحسن عمیدی نوری: وکیل دادگستری، مدیر روزنامه داد

۱۲- دکتر سید حسین فاطمی: مدیر روزنامه باختر امروز

۱۳- آیت‌اله سید جعفر غروی: امام جماعت

۱۴- دکتر رضا کاویانی: دکترای اقتصاد، کارمند دولت

۱۵- یوسف مشار: نماینده مجلس

۱۶- سید حسین مکی: درجه دار نیروی هوایی، نماینده مجلس ۱۵

۱۷- احمد ملکی: مدیر روزنامه ستاره

۱۸- دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی: وکیل دادگستری، نویسنده

۱۹- سید محمود نریمان: وزیر پیشین، شهردار تهران

به رهبری و زعامت دکتر محمد مصدق، این گروه بیست نفری بنیان‌گذار جنبشی شدند که پایه‌های قدرت انگلستان و آمریکا را در جهان به لرزه درآورده و اقتدار ملت ایران را به همه جهان ثابت کرد.

تحصن در دربار

دکتر مصدق و ۱۹ نفر برگزیده دیگر به عنوان تحصن وارد دربار شدند و ضمن تقدیم عریضه‌ای، به انتظار پاسخ شاه نشستند. متن این عریضه به شرح زیر است:

«پیشگاه اعلیحضرت همایونی، سوء جریانات

انتخابات دوره شانزدهم و مداخلات نامشروع مأمورین

و مقامات ذی نفوذ از نظر شاهنامه پنهان نیست، به طوری که مکرراً بر از عدم رضایت شده و او امر اکید دایر به رعایت از آزادی انتخابات صادر فرموده‌اند. با کمال تأسف باید اذعان کرد که تا کنون به صدها تلگراف و عرایض شکایتی که از اطراف و اکناف مملکت به مراجع مسئول کشور رسیده، کمترین توجهی از طرف اولیای امور مبذول نگردیده و از شدت آن مداخلات به هیچ وجه کاسته نشده است. از این نظر در تمام شهرستان‌ها و همچنین در پایتخت، یک نوع نگرانی در افکار عمومی به وجود آمده و عدم رضایت عامه را فراهم نموده است که علاوه بر تضییع حقوق جامعه، باعث وخامت اوضاع و حدوث وقایع غیرمترقبه و بروز مفسد خواهد بود. برای مردمی که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته و می‌گیرند جز توسل به ذات مبارک شاهنشاهی ملجاء و پناهی نیست، و به همین جهت امروز نمایندگان قاطبه اهالی پایتخت به حالت اعتراض بر مفسد انتخابات تصمیم بر تحصن در دربار را اتخاذ نموده‌اند و استدعا دارند که با توجه به انتخابات شهرستان‌های دور و نزدیک، خصوصاً نقاط مرزی کشور که از نظر استقلال و وحدت ملی مورد کمال اهمیت است، بذل عنایت فرمایند و حقوق از دست رفته مردم به آن‌ها بازگردد و انتخاباتی که با تهدید و تطمیع و اعمال نفوذ غیرقانونی صورت گرفته است از اعتبار ساقط شود؛ و این کار میسر نخواهد بود مگر اینکه

یک هیأت مورد احترام و توجه افکار عمومی زمام امور را در دست گیرد و مسئول صحت انتخابات باشد، و مخصوصاً وزارت کشور را یکی از رجال مجرب و کارآزموده و صالح که طرف اطمینان عامه است، عهده‌دار بشود تا سوء جریان کنونی برطرف گردیده و تسکین در افکار متشنج مردم داده شود. فساد انتخابات در شهرستان‌ها به حدی رسیده که مردم از فشار مأمورین و زجر و ضرب و جرح، دسته دسته به تهران مهاجرت می‌کنند یا در تلگراف‌خانه محل یا اماکن مقدسه به حلت تحصن به سر می‌برند.

در تهران انتشار لیست معین منتسب به دستگاه دولتی سبب شده که افراد خوشنام از عضویت انجمن اصلی و انجمن‌های فرعی مستعفی شده و یأس و نومیدی کامل بر تمام طبقات ملت مستولی شده است. مقدمات انتخابات تهران طوری نیست که بتواند اعتماد و اطمینان عامه را به خود جلب کند؛ زیرا جمع‌آوری شناسنامه‌های مجعول و بی‌صاحب برای صدور کارت‌های کارگری و فشارکسبه و تهدید و تطمیع آن‌ها از طرف بنگاه‌ها و اداره‌های دولتی و شهرداری و شهربانی برای انتخابات افراد و اشخاصی معینی است که در اکثر جراید نیست و احد این مقامات انتشار پیدا کرده و حتی انجمن نظارت انتخابات نیز به وجود این صحنه‌سازی‌ها تلویحاً اعتراف نموده است. افرادی به نام جماعتی که برای عرض شکایت قصد تحصن دارند، این عریضه را

که به منزله فهرستی از درخواست‌های آنان است به پیشگاه همایونی تقدیم و اجازه می‌خواهند که تا صدور اوامر موکده و اخذ نتیجه به حال تحصن در دربار باقی می‌مانیم. دکتر محمد مصدق»

رفتار دربار یا بست‌نشینان توهین‌آمیز و همراه با بی‌اعتنایی بود، بنابراین آنان دست به اعتصاب غذا زدند. گروه ۲۰ نفری چهار روز در دربار بست نشستند، ولی پاسخی از شاه نرسید. سرانجام ساعت ۵ بعد از ظهر روز سه‌شنبه ۲۶ مهر ۱۳۲۸، هژیر، وزیر دربار، پاسخ شاه را که با خط هژیر نوشته شده بود همراه با رونوشت گزارش وزیر کشور درباره آزاد بودن انتخابات و تعدادی تلگراف، که در آن‌ها از آزادی انتخابات ابراز رضایت شده بود، به دکتر مصدق داد.

پاسخ شاه نشان داد که او قصد تغییر روش ندارد و دولت کار خود را در کنترل انتخابات کماکان ادامه خواهد داد. بست‌نشینان با مشورت هم نامه‌ای در اعتراض با امضاء دکتر مصدق خطاب به هژیر نوشتند.

گروه ۲۰ نفری وقتی تحصن را بیهوده دیدند، کاخ را در روز ۲۷ مهر ۱۳۲۸، ترک کردند و در پی آن بیانیه‌ای خطاب به مردم ایران تهیه و منتشر کردند:

«... ملت ایران به رأی‌العین می‌بینید که اکثریت عمال حکومت از هیچ‌گونه دروغ در هیچ‌جا ابا ندارد، در مصاحبه‌های مطبوعاتی دروغ می‌گویند، در رادیو دروغ می‌گویند، پشت تریبون مجلس دروغ می‌گویند و خلاصه هر جا منافع آنها اقتضا کند دروغ می‌گویند و تصور می‌کنند هنری کرده‌اند...»

در فاصله چهار روز تحصن، کار انتخابات دور اول مجلس سنا پایان یافته بود. در این انتخاب ۷۵ نفر انتخاب شدند که طبق قانون این ۷۵ نفر می‌بایستی ۱۵ نفر را از میان خود برگزینند که سناتورهای مجلس سنا شوند.

گروه ۲۰ نفری تحصن‌کنندگان تشکل خود را حفظ کرده و به مبارزه علیه دخالت دولت در انتخابات، و کلاً اصلاح قانون انتخابات، ادامه دادند.

برای اینکه مبارزه بتواند شکل سازمانی به خود بگیرد و نیز برای اینکه از پراکندگی نیروها جلوگیری شود، این گروه روز یکم آبان ۱۳۲۸، در خانه دکتر مصدق در شماره ۱۰۹ خیابان کاخ گرد آمدند و در پایان این نشست، بنیانگذاری جبهه ملی را اعلام کردند.

بیست نفر نامبرده که در بست‌نشینی دربار شرکت کرده بودند، بنیانگذاران جبهه ملی ایران شدند. برنامه جبهه ملی در سه ماده خلاصه شده بود:

۱- تجدیدنظر در قانون انتخابات

۲- تجدیدنظر در قانون مطبوعات

۳- تجدیدنظر در اصول حکومت نظامی

کمیسیونی مرکب از مشار اعظم، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، محمد نریمان و شمس‌الدین امیر علائی برای تهیه اساسنامه و آئین‌نامه‌های مربوط به جبهه ملی تشکیل شد.

با این آغاز ساده، مؤثرترین، پایدارترین، و محبوب‌ترین سازمان سیاسی در تاریخ معاصر ایران پای گرفت.

فصل پنجم

مجلس شانزدهم

(۱۳۲۸-۱۳۳۰)

انتخابات سنا و لیست دولتی

در روز ۷ آبان ۱۳۲۸، استاندار تهران از ۷۵ نفر انتخاب شدگان دور اول مجلس سنا و اعضای نظار انتخاب و معاون اول دادستان استان، دعوت کرد که برای انجام انتخاب دوم مجلس سنا حضور به هم رسانند. دکتر مصدق یکی از ۷۵ نفر انتخاب شدگان بود، اما او علاقه‌ای به مجلس سنا نداشت و مایل بود که در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی انتخاب شود؛ گرچه انتخابات سنا فرصت خوبی برای رسوا کردن رژیم در رابطه با کیفیت انتخابات بود. دکتر مصدق در جلسه انتخابات دور دوم مجلس سنا، سخنرانی

افشاگرانه‌ای علیه عدم آزادی انتخابات ایراد کرد. او در این سخنرانی گفت که هیچکدام از انتخابات مجلس سنا و شورای ملی سالم و آزاد نبوده و مردود است. او گفت که حتی برای این ۷۵ نفر هم آزادی انتخاب وجود ندارد، زیرا پانزده نفر سناتورها از پیش انتخاب شده‌اند و حضور آقایان در این جلسه تشریفاتی است. سپس یک پاکت سر بسته را از جیب درآورد و به حضار نشان داد و گفت:

«... به هیچ وجه اعتماد به رأی این مجلس ندارم. برای اینکه لیست دولت دیشب منتشر شد و من این لیست را در این پاکت سر بسته مهر کرده‌ام و می‌گذارم وقتی انتخابات معلوم شد، آنوقت با این لیست مطابقت کنید تا معلوم شود حقیقت دارد یا خیر...»

حاضرین جلسه اغلب از رجال سابقه‌دار کشور بودند و سمت‌هایی مانند استانداری، نمایندگی مجلس، سفارت، افسری ارشد ارتش، و وزارت داشته‌اند و از اینکه بازیچه شوند، اصلاً خوششان نمی‌آمد. مصدق این را می‌دانست و عمداً می‌خواست این ناراحتی از وضع انتخابات را در آنان به وجود بیاورد. دکتر مصدق پاکت سر بسته را تسلیم فرماندار تهران کرد و به سخنرانی خود ادامه داد:

«... من تصور می‌کنم ملت ایران را از حقوقی که قانون اساسی به او داده، محروم می‌کنند. قانون اساسی انتخاب ۱۵ نفر از سناتورها را در تهران به اختیار مردم گذاشته، بنابراین شایسته و سزاوار نیست و برخلاف وطن پرستی است، برخلاف همه چیز است که این ۱۵ نفر را هم همانطور که ۱۵ نفر سناتورهای انتصابی

انتخاب می‌شوند، انتخاب کنند. من با تمام معنی با این مسئله مخالفم. انتخابات مجلس شورای ملی که با این ترتیب گذشته و در سراسر مملکت یک نفر با کمال میل و رضا به این مردم رأی نداد، برخلاف مصالح مملکت است خصوصاً آن‌هایی که در مرزهای ایران انتخاب شده‌اند...»

پس از سخنرانی دکتر مصدق، رأی‌گیری بطور مخفی انجام شد و پانزده نفر سناتورهای انتخابی معلوم شدند. پس از اعلام نام سناتورهای انتخاب شده، دکتر مصدق به فرماندار تهران گفت:

«... حالا آن پاکت لاک و مهر شده‌ای را که قبل از اخذ رأی به شما دادم و اعلام کردم که لیست دولت در این پاکت است، باز کنید و بخوانید و با این نتیجه آراء خودتان تطبیق کنید تا معلوم شود انتخابات چگونه است...»

پاکت سربسته مصدق را باز کردند، ولی دکتر مصدق که خشمگین شده بود، خود برخاست و ورقه درون پاکت را گرفت و آغاز به خواندن نام‌ها کرد. هر نام را که می‌خواند، می‌گفت که آن را از روی لیست انتخابی‌ها خط بزنند. فهرست کاملاً منطبق بود. جلسه را سکوت فراگرفت. دکتر مصدق فریاد زد:

«... من از آقای حکیمی هشتادساله و آن آقای تقی‌زاده نمی‌دانم چند ساله سؤال می‌کنم: شما را چه وا می‌دارد که چنین انتخاباتی را قبول کنید؟...»

یکی از انتخاب شدگان بنام علی وکیلی به دکتر مصدق اعتراض کرد و او را منفی‌باف خواند و در حال تظاهر به گریه کردن، گفت: «...»

این انتخابات نتیجه ائتلاف بوده و فرمایشی نیست...»
 مجلس سنا قرار بود که شصت عضو داشته باشد، سی نفر به
 انتخاب مردم و سی نفر با انتصاب شاه. از هر سی نفر، پانزده نفر از
 تهران و پانزده نفر از شهرستان‌ها برگزیده می‌شدند. با کنترل انتخابات
 توسط دولت، عملاً هر شصت نفر انتصابی بودند و مردم دخالتی در
 گزینش سناتورها نداشتند.
 به این ترتیب شاه از حمایت مطلق یکی از دو مجلس
 قانونگذاری مطمئن شده بود.

فساد در انتخابات مجلس شورا

دکتر مصدق که مجلس سنا را کاملاً دولتی و از دست رفته
 می‌دید، توجه خود را به پیروزی در انتخابات دوره شانزدهم مجلس
 شورای ملی معطوف کرد. با وجود دخالت زیاد دولت در انتخابات
 مجلس، مصدق امیدوار بود که به کمک هم‌پیمانانش و مردم بتواند
 دست‌کم، اقلیت صالح و موردعلاقه مردم را وارد مجلس کند.
 در این هنگام رویداد دیگری عرصه را بر مردم‌گرایان و هواداران
 دموکراسی تنگ کرد. روز ۱۳ آبان ۱۳۲۸، عبدالحسین هژیر، وزیر
 دربار، هنگام شرکت در آیین سوگواری محرم در مسجد سپهسالار،
 هدف سه گلوله مأمور جمعیت فدائیان اسلام، سیدحسین امامی،
 قرار گرفت و سخت زخمی شد.
 اشرف پهلوی در کتاب خاطرات خود «من و برادرم» چنین
 می‌نویسد:

«... من به مجرد اینکه از این حادثه مطلع شدم،
 برای دیدن او به بیمارستان رفتم... هنگامی که دوستم را

در بسترش دیدم، رنگ مرگ بر چهره‌اش نشسته بود و حواسش تقریباً کار نمی‌کرد. آرام دستم را روی بازویش گذاشتم و گفتم: «آقای هژیر... من اشرف هستم.» او به زحمت چشمانش را باز کرد و خواست بلند شود، اما من دستم را روی پیشانی‌اش گذاشتم و گفتم که تکان نخورد و استراحت کند. لبان او شروع به حرکت کرد، مثل اینکه می‌خواست چیزی به من بگوید. صورتم را نزدیکتر بردم و شنیدم که آهسته می‌گوید: «والا حضرت، من می‌دانم که خواهم مرد، اما نگران شما و اعلیحضرت هستم.» و سپس چیزی گفت که هیچ انتظار شنیدن آن را نداشتم. گفت که خطر بزرگتر از طرف کسانی نیست که به او حمله می‌کنند، بلکه خطر از سوی طرفداران مصدق خواهد بود و آهسته افزود باید مواظب او باشید.»

سوء قصد به هژیر به دولت فرصت مناسبی برای تحت فشار گذاشتن مخالفان داد. دولت بیدرنگ اعلام حکومت نظامی کرد و شمار زیادی از مخالفان خود و یاران دکتر مصدق را بازداشت نمود. از جمله بازداشت شدگان دکتر بقائی، حایری زاده، و عبدالقدیر آزاد بودند. دکتر مصدق با تلفن به رئیس شهربانی به این بازداشت‌ها اعتراض کرد و گفت که اگر این‌ها به خاطر مخالفت با قرارداد نفت توقیف شده‌اند، او هم باید جزو آنان باشد.

«... یا آن‌ها را آزاد کنید یا من را هم توقیف کنید...»

حکومت نظامی دکتر مصدق را هم دستگیر کرد و به احمدآباد تبعید نمود. روز ۱۴ آبان، هژیر در بیمارستان درگذشت. فرماندار

نظامی اعلامیه‌ای خطاب به مدیران مطبوعات صادر کرد و به آن‌ها هشدار داد که:

«... بدینوسیله به کلیه مدیران جراید و مجلات تهران اعلام می‌گردد، نشر مجلات و جراید طبق قانون مطبوعات در آتیه نیز آزاد است؛ ولی اگر مقالاتی در جراید دیده شود که مخالف اوضاع کشور تشخیص داده شود، آن جریده آن‌ا توقيف و ناشر و مدیر آن طبق مقررات حکومت نظامی تحت تعقیب قرار می‌گیرد...»

در آن روزها سیاست آمریکا در ایران بسیار فعال شده بود و از شاه حمایت می‌کرد تا به مرد مقتدر ایران تبدیل شود. به همین دلیل شاه دوباره اعتماد به نفس خود را تحت پشتیبانی‌ها و تشویق‌های آمریکا به دست آورده و در صحنه سیاست کشور فعال شده بود. در روز ۱۳ آبان ۱۳۲۸، مکی، معاون وزارت خارجه آمریکا، در پشتیبانی شرکت‌های نفتی آمریکا، به تهران وارد شد و با شاه و مسئولان تراز اول دولت مذاکره کرد. احتمالاً در همان ملاقات‌ها از شاه دعوت کرده بود که برای ادامه مذاکرات به آمریکا برود.

روز ۱۷ آبان، حسین مکی توسط حکومت نظامی بازداشت شد و به جمع یاران مصدق در زندان پیوست، ولی یکماه بعد در روز ۱۷ آذر ۱۳۲۸، یاران دکتر مصدق جملگی از زندان فرمانداری نظامی آزاد شدند.

انتخابات تهران از نظر فساد و دخالت مستقیم دولت آنقدر رسوایی به بار آورده بود که حتی سید محمدصادق طباطبائی، رئیس انجمن نظارت، هم که از رژیم حمایت می‌کرد، به این مسایل اعتراف نمود. در نتیجه، خواندن رأی در تهران در روز ۱۶ دی متوقف شد و

انجمن نظارت کلیه آرای دریافت شده را باطل کرد. در شهرستان‌ها نیز انتخابات با دشواری‌های زیاد روبه‌رو شده بود. در لار حکومت نظامی سی نفر را در ۲۳ آبان دستگیر و محکوم به اعدام و زندان کرد، در آمل صد نفر در یک زد و خورد انتخاباتی در روز ۲۰ آبان را زخمی شدند، و در تبریز انتخابات در روز ۲۹ آبان متوقف، و انجمن نظارت آن منحل شد.

در این اوضاع بحرانی، در روز ۲۴ دی ۱۳۲۸، شاه شورای سلطنت را تشکیل داد و خود عازم آمریکا شد تا از نزدیک برای جلب حمایت آمریکا، جهت به دست‌گیری قدرت در ایران، مستقیماً مذاکره کند.

فساد و رسوایی در انتخابات و ابطال انتخابات تهران و تبریز روزنه‌ای از امید را برای جناح ملیون به وجود آورد، زیرا انتخابات دوباره انجام می‌گرفت و آنان فرصت فعالیت مجدد را پیدا می‌کردند.

آغاز کار جبهه ملی

در مدت تبعید دکتر مصدق در احمدآباد، اعضای گروه بیست نفری که آزاد بودند، رفت و آمد زیادی به احمدآباد می‌کردند و جلسات زیادی برای سازماندهی گروه سیاسی خود تشکیل می‌دادند. در یکی از این جلسات دکتر حسین فاطمی نام «جبهه ملی» را برای این شکل سیاسی پیشنهاد کرد. احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره در «تاریخچه جبهه ملی» می‌نویسد:

«... به هر حال در آن روز که فرصت هم زیاد بود، یکی از جلسات طولانی تشکیل گردید و مخصوصاً دکتر فاطمی ضمن نطق مؤثری اظهار داشت. اکنون که

فوائد کار دست جمعی بر عموم رفقا روشن و قدرت و نفوذ اتخاذ و وحدت بر همه معلوم گردید، چه خوب است این عده برای انجام کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده به نام «جبهه ملی» تحت نظم و دیسیپلین خاصی شروع به مبارزه برای پیشرفت اهداف ملی نمائیم.»

این پیشنهاد مورد بحث قرار گرفت و سرانجام به اتفاق آراء تصویب شد. به این ترتیب «جبهه ملی ایران» رسماً پا به عرصه ظهور نهاد و وارد میدان مبارزه سیاسی کشور شد. نخستین مبارزه سیاسی، انتخابات دوره شانزدهم تهران بود که مقرر شده بود دوباره انجام شود.

نخستین حرکت سیاسی جبهه ملی فراخوان مردم برای حضور در میتینگ بزرگ میدان بهارستان در روز ۱۸ بهمن ۱۳۲۸، بود. شاه که از سفر بی حاصل خود به آمریکا بازگشته بود، تصمیم گرفته بود دوره شانزدهم مجلس شورای ملی را بدون حضور نمایندگان تهران و تبریز افتتاح کند. جمعیت زیادی در میدان بهارستان گرد آمدند. دکتر مصدق درباره ابطال انتخابات گذشته تهران سخن گفت و به افتتاح مجلس پیش از انجام انتخابات تهران اعتراض کرد. او در این سخنرانی مردم را به شرکت در انتخابات تشویق کرد و از آنها خواست تا به نمایندگان صالح رأی بدهند.

روز ۲۰ بهمن ۱۳۲۸، شاه علی‌رغم اعتراض‌ها و برخلاف قانون اساسی، دوره اول مجلس سنا و دوره شانزدهم مجلس شورای ملی را افتتاح کرد، و از مجلس خواست که نسبت به تجدیدنظر در چند اصل قانون اساسی که مجلس مؤسسان به آن‌ها محول کرده بود، اقدام

نمایند. مهمترین اصل مورد نظر شاه این بود که بتواند قانون مصوبی را که مورد نظر او نیست، به مجلس برگرداند و آن را بی اثر سازد. روز ۲۵ بهمن ۱۳۲۸، انتخابات تهران انجام گرفت. در این انتخابات، جبهه ملی شدیداً برای ورود اعضای خود به مجلس مبارزه می‌کرد. به علت جو بدی که در افکار عمومی علیه دولت حاکم بود، و نیز فساد و تباهی بی حد انتخابات گذشته که باطل شده بود، انتخابات مجدد تهران می‌رفت که آزاد و دور از دسیسه و دخالت دولت و ارتش باشد.

در روز ۱۳ اسفند ۱۳۲۸، روزنامه باختر امروز و چند روزنامه مخالف دیگر، ترجمه دیدگاه رسمی دولت آمریکا را درباره ایران، که از صدای آمریکا پخش شده بود، چاپ کردند:

«... انتخابات هم در میان ارتشاء و فشار مالکین بزرگ و تجار خوشبخت شروع شد. انتخابات تهران به علت فساد ملغی شد و اینک باز هم شروع شده است. انجمن‌های نظارت در دیگر نقاط کشور به همین علت تقاضای لغو انتخابات را نمودند، ولی موفق نشدند که دولت تهران را متقاعد سازند. این نمایندگان که اکثر آن‌ها از میان «هزار فامیل» برخاسته و به کمک مستی رعایا و نوکران خود داخل مجلس گردیده‌اند، باعث و بانی فساد و خرابی مملکت بودند...»

این جمله که سخنگوی آمریکا هنگام امتناع از ادامه کمک به «کومین تانگ» گفته بود: «ریختن پول در سوراخ موشها» اینک با وضع تهران جور در می‌آید. تهران اینک از سرنوشت کومین تانگ بیمناک است. این

تشویش بیشتر به مسافرت شاه به آمریکا و اینکه نتوانست کمکی از آمریکا بگیرد، ارتباط دارد. یگانه علتی را که در این رویه منفی از طرف دولت آمریکا، مخصوصاً وزارت خارجه آن کشور، می توان یافت این است که ایران چینِ دیگر است که با همان روش فاسد و ارتشاء که رژیم کومین تانگ را تحت الشعاع قرار می دهد، اداره می شود. علت فساد ایران فقر عمومی، عدم امنیت و عدالت اجتماعی و نفوذ همین افراد ناصالح هزار فامیلی در دستگاه دولتی و ملی است...»

بالاخره محمد ساعد مراغه‌ای، نخست‌وزیر، که یکبار در ۵ اسفند استعفاء کرده ولی دوباره فرمان نخست‌وزیری را دریافت نموده بود، در روز ۲۸ اسفند ۱۳۲۸، برای همیشه از نخست‌وزیر کناره‌گیری کرد.

فصل ششم

سازماندهی جبهه ملی ایران

وقتی موجودیت یک سازمان سیاسی به نام «جبهه ملی ایران» به رهبری دکتر محمد مصدق اعلام شد، در اثر سرشناس بودن و فعال و مبارز بودن اعضای بنیانگذار آن، نامش بر سر زبان‌ها افتاد. جنبش بزرگی برای پیوستن به جبهه به وجود آمد و تعداد بی شماری از مردم و طبقات گوناگون جامعه مانند دانشگاهیان، بازاریان، دانشجویان، کارگران و دهقانان خواهان عضویت یا همکاری شدند. دکتر مصدق در انتخاب اعضای جدید بسیار دقت می‌کرد و به فعال و مؤثر بودن آنان توجه کامل داشت. بنیانگذاران در صدد برآمدند تا برای ایجاد این تشکیلات سیاسی، اساسنامه، آیین‌نامه، شرایط عضویت تدوین کنند.

جبهه ملی در آغاز تشکلی از گروه‌های سیاسی بود و با سازمان‌های سیاسی و اجتماعی دیگر این تفاوت را داشت که یک فرد عادی نمی‌توانست در آن عضو شود مگر آنکه بالفعل یا بالقوه نماینده نیروئی و سازمانی باشد. ضرورت زمان ایجاب می‌کرد که دکتر مصدق همه حزب‌ها و گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های ملی بالقوه و مؤثر و مخالف دولت را برای پیروی از یک سیاست هماهنگ و منسجم و در مبارزه برای انتخابات آزاد و نیز برای احقاق حقوق ملت ایران در رابطه با قرارداد نفت، که حیاتی‌ترین پیمان اقتصادی - سیاسی کشور به شمار می‌رفت، زیر یک چتر همبسته کند. به ویژه در مورد قرارداد نفت، سرعت عمل و اقدام سریع و قدرتمند، یک نیاز فوری بود. دکتر مصدق فرصت نداشت اقدام به تشکیل یک حزب نماید و منتظر شود تا این حزب از قدرت کافی برای مبارزه سخت و سریع‌السیری که در جریان بود برخوردار شود.

در آن زمان، تشکل‌های زیادی وجود داشتند که مخالف دولت بودند و رهبران آنها به مصدق یاری می‌کردند. دکتر مصدق به آنها و نیروهایشان برای قدرت بخشیدن به مبارزه خود نیاز داشت و نمی‌توانست از آنها بخواهد که از هواداران خود چشم‌پوشی کنند و به حزب واحدی پیوندند. بنابراین، ایجاد یک «جبهه» همبسته با آرمان مشترک از سازمان‌های موجود، تنها راه معقول و عملی بود. دکتر مصدق این راه را در پیش گرفت.

در همان جلسات آغازین، نخستین اساسنامه و آیین‌نامه جبهه ملی به شرح زیر تدوین شد:

اساسنامه جبهه ملی:

ماده ۱- جبهه ملی از هیأت مؤسسين و دستجات مختلف ملی، که طرفدار تأمین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی هستند، تشکیل می شود.

ماده ۲- مؤسسين اوليه هیئت مدیره جبهه ملی را تشکیل می دهند و دستجات مختلف ملی هر یک نماینده تعیین می نمایند که از اجتماع آنها با هیئت مدیره، شورای جبهه ملی تشکیل می شود و لدی الاقتضا نمایندگان مختلف شهرستانها نیز که اعتبارنامه آنان را هیئت مدیره تصویب کرده باشد، در شورا شرکت می کنند.

ماده ۳- هدف جبهه ایجاد حکومت ملی به وسیله تأمین آزادی انتخابات و آزادی افکار است.

ماده ۴- در شورای جبهه ملی مسائل مربوط به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مورد بحث و شور قرار خواهد گرفت.

ماده ۵- دستجات و احزابی که بخواهند به جبهه ملی ملحق شوند، باید تقاضای خود را کتباً به جبهه ارسال کنند و شرط قبول عضویت و تحقیق و صدور اعتبارنامه را آیین نامه جداگانه تعیین خواهد کرد.

ماده ۶- هیچ فردی مستقیماً نمی تواند عضو جبهه ملی بشود و عضویت افراد در جبهه مشروط به این است که عضو جمعیتی باشند که آن جمعیت سمت وابستگی به جبهه ملی را تحصیل کرده باشد.

ماده ۷- طرز اجرای این اساسنامه را آیین نامه جداگانه که به تصویب هیئت مدیره خواهد رسید، تعیین می نماید.»

آئین‌نامه جبهه ملی

ماده ۱- دبیرخانه - دبیرخانه جبهه ملی از سه نفر دبیر جبهه، خزانه‌دار و یک نفر عضو که با اکثریت آرا از بین هیئت مدیره جبهه ملی برای مدت یکسال تعیین می‌گردد، تشکیل می‌شود.

ماده ۲- شورا - شورای جبهه ملی به ترتیب ذیل تشکیل می‌شود.

الف - اعضای هیئت مدیره جبهه.

ب - نمایندگان دستجات وابسته، برای هر جمعیتی که تا یکصد نفر عضو دارد یک نفر و از یکصد نفر تا هزار نفر دو نماینده و از هزار به بالا پنج نفر تعیین می‌گردند و این انتخابات برای مدت یکسال است.

ج - رئیس و نایب رئیس شورا با رأی مخفی و اکثریت آراء حضار برای مدت یکسال انتخاب می‌شوند.

ماده ۳- هیئت بازرسی - جبهه ملی دارای یک هیئت بازرسی خواهد بود مرکب از سه نفر از اعضاء جبهه که از طرف هیئت مدیره برای مدت یکسال تعیین می‌گردند.

ماده ۴- شرایط وابستگی به جبهه ملی - تقاضای کتبی مندرج در ماده ۵ اساسنامه جبهه ملی باید حاوی نکات ذیل باشد:

نام جمعیتی که تقاضای وابستگی جبهه ملی را دارند، تاریخ تأسیس، اسامی هیئت مدیره و تاریخ انتخاب و مدت مأموریت هیئت، شماره و تاریخ ثبت جمعیت (در صورتی که ثبت شده باشد)، یک نسخه از مرامنامه و اساسنامه جمعیت.

تقاضانامه باید دارای امضاء هیئت مدیره باشد و ضمناً متعهد شده باشد تصمیماتی را که شورای جبهه اتخاذ می‌کند، بدون درنگ

به موقع اجرا گذارند؛ ضمناً هر فردی از دسته یا جمعیت‌ها در هر ماه لااقل مبلغ ۵ ریال به عنوان وابستگی به صندوق جبهه ملی پردازد. تقاضانامه به دبیرخانه جبهه ملی در مقابل اخذ رسید تسلیم می‌شود. ماده ۵- چگونگی طرح درخواست‌ها - پس از وصول تقاضانامه، دبیر جبهه ملی آن را در هیأت مدیره جبهه مطرح نموده و سپس تقاضانامه برای تحقیق به هیئت بازرسی ارجاع می‌گردد و هیئت بازرسی مکلف است که تحقیقات خود را در خصوص قبول و یا رد تقاضا به عمل آورده و به اطلاع هیئت مدیره جبهه برساند. هیئت مدیره نیز مکلف است که گزارش هیئت بازرسی را در جلسه‌ای که اکثریت حضار تشکیل می‌دهند مطرح کند و هر تصمیمی که با اکثریت آراء گرفته شد، به وسیله دبیرخانه جبهه ملی به تقاضاکننده ابلاغ نماید.

ماده ۶- طرح مطلب در شورا - نمایندگان دسته‌ها و جمعیت‌ها که پیشنهادات و نظریات اجتماعی سیاسی و اقتصادی خود را در شورا مطرح می‌کنند، می‌توانند به وسیله یکی از نمایندگان هیئت مدیره جبهه که سمت منشی شورا را خواهد داشت، گزارشی از خلاصه مذاکرات خود تهیه نموده و آن را برای طرح در هیئت مدیره به دبیر جبهه تسلیم کنند. چنانچه گزارش مزبور در هیئت مدیره مورد توجه واقع شود، هیئت مزبور آن را مطرح می‌کند و هر تصمیمی که اتخاذ نمود به وسیله دبیر جبهه ابلاغ می‌گردد.

ماده ۷- مقررات عمومی - منشی شورا مکلف است که از مذاکرات شورا به اختصار صورت جلسه تهیه نموده و آن را به امضای رئیس شورا برساند.

ماده ۸- شورای جبهه حداقل ماهی یکبار تشکیل می‌شود و در

صورتی که امر فوری پیش آید، بنا به تقاضای دو سوم اعضاء شورا و یا به دستور هیئت مدیره جبهه یا دعوت دبیرخانه، جلسات فوق العاده نیز تشکیل می‌گردد.

ماده ۹- علاوه بر حق عضویت ماهیانه که عموم اعضاء و وابستگان به جبهه ملی بایستی به صندوق جمعیت پردازند، حق ورودیه‌ای که با توانایی جمعیت‌ها متناسب باشد نیز باید پرداخته شود.

ماده ۱۰- نمایندگان دسته یا جمعیت‌ها که با وجود اخطار کتبی به جمعیت مربوطه، سه جلسه متوالی غیبت نمایند، جمعیت وابسته خود از وابستگی به جبهه ملی معاف می‌شود.

ماده ۱۱- در صورتی که به نحوی از انحاء معلوم شود که یک یا چند نفر از اعضاء دسته‌ها یا جمعیت‌های وابسته به جبهه ملی در امور جبهه اخلال می‌نمایند و یا رویه آن‌ها مخالف شئون جبهه ملی تشخیص داده شود و یا از اجراء تصمیمات جبهه سرپیچی نمایند، موضوع در جلسه هیئت مدیره مطرح می‌شود و پس از اخذ تصمیم و ابلاغ مطلب به نماینده آن دسته یا جمعیت، طبق مقررات داخلی دسته‌ها یا جمعیت‌ها، آن عضو مورد تعقیب قرار گرفته و اخراج می‌شود و مراتب به اطلاع عامه خواهد رسید.

فصل هفتم

ترکیب جبهه ملی ایران

در نخستین سازماندهی جبهه ملی، حزب‌ها و گروه‌های سیاسی زیر رهبری دکتر مصدق را پذیرفتند و با جبهه ملی همکاری کردند:

۱- حزب ایران:

این حزب از تشکل چند حزب ملی و عده‌ای از آزادیخواهان خوش‌نام و مشهور، که پس از شهریور ۱۳۲۰، به مبارزه سیاسی پرداخته بودند و برای آزادی و رهایی از نفوذ بیگانگان و ایجاد حکومت ملی و مردمی تلاش می‌کردند، به وجود آمده بود. حزب ایران و اعضاء و وابستگان آن در دوران فعالیت خود اکثراً در مسائل سیاسی و حکومتی مؤثر و مفید بودند، از جمله عده‌ای از آنان در

موقع قرارداد تحمیلی ۱۳۱۲ (۱۹۳۳ انگلیس و ایران) به روشنگری پرداخته بودند و توانسته بودند در مبارزه علیه شرکت نفت انگلیس و ایران (یعنی امپراتوری ابرقدرت انگلستان) سهم به سزائی داشته باشند.

حزب ایران تنها و اولین حزبی بود که به جبهه ملی ایران پیوست.

۲- سازمان نظارت بر آزادی انتخابات:

این سازمان در رابطه با مبارزه انتخاباتی دوره شانزدهم و به رهبری دکتر مظفر بقایی به وجود آمد و هسته اصلی آن روزنامه شاهد بود. اعضای آن را بیشتر دانشجویان و پیشه‌وران جوان تشکیل می‌دادند. پس از پایان انتخابات مجلس شانزدهم نام آن به «سازمان نگهبانان آزادی» تغییر یافت.

در سال ۱۳۲۹، خلیل ملکی و گروهی از اعضای روشنفکر و میهن‌پرست حزب توده که سرخورده از وابستگی حزب به شوروی و فساد در رهبری آن بودند و در سال ۱۳۲۶ انشعاب کرده بودند، به این سازمان پیوستند. دانش سیاسی و تجربه تشکیلاتی خلیل ملکی و هم‌فکرانش، باعث اهمیت بیشتر تشکیلات آن‌ها و گسترش آن در میان روشنفکران و کارگران شد. خلیل ملکی مجذوب مبارزه جبهه ملی با استعمار انگلستان و نیز مبارزه آن با حزب توده شده بود. او و دوستانش دست به نوشتن و انتشار مقاله‌هایی تحلیلی و تاریخی درباره ماهیت حزب توده زدند. آن‌ها اندیشه‌ها و تئوری‌های نوی را وارد نهضت ملی ایران کردند. سازمان نگهبان آزادی در عرض یکسال تبدیل به یک حزب بزرگ و پایا شد و نام آن در سال ۱۳۳۰ به «حزب

زحمتکشان ایران» تغییر یافت.

۳- حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیست:

این حزب با شرکت عده‌ای از جوانان پرشور میهن پرست بیگانه‌ستیز «مکتب پان ایرانیسم» در شهریور ۱۳۲۶، تشکیل گردید. بعداً وجود اختلاف هدف در بین اعضاء این حزب موجب شد که در آن انشعاب به وجود آید. عده‌ای از آرمانخواهان آن حزب که معتقد به راه مصدق بودند، به رهبری «داریوش فروهر»، حزب جدیدی با عنوان «حزب ملت ایران» در آبان‌ماه ۱۳۳۰، تشکیل دادند. این حزب در کنار دکتر مصدق زیر پرچم جبهه ملی ایران به مبارزه پرداخت. حزب ملت ایران همیشه از ارکان وفادار نهضت ملی ایران بوده، و در راه استقرار حاکمیت ملی (مردم‌سالاری) و ایجاد فضای آزادی، همواره مبارزه کرده است.

۴- نهضت خدایپرستان سوسیالیست:

این حزب در سال ۱۳۲۲، با نام «جمعیت آزادی مردم ایران» به وسیله محمد نخشب و عده‌ای از هم‌فکرانش تشکیل شد. این جمعیت در عین آزادیخواهی دارای گرایش مذهبی بودند و علیه حکومت وقت و حزب توده مبارزه می‌کردند.

در سال ۱۳۲۳، نام این حزب به «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» تغییر یافت و نخشب که در همکاری با آیت‌الله کاشانی، طالقانی، انجمن اسلامی دانشجویان و جمعیت فدائیان اسلام در راه احقاق حقوق مردم فلسطین و بر علیه اسرائیل مبارزه می‌کرد، پس از تأسیس جبهه ملی به آن پیوست. همزمان با پیوستن به

جبهه ملی، این حزب با حزب ایران ائتلاف کرد و باعث گسترش عضویت و افزایش فعالیت حزب ایران شد. این ائتلاف بیش از دو سال دوام نیاورد. نخب و یارانش پس از خروج از حزب ایران، «جمعیت آزادی مردم ایران» وابسته به جبهه ملی را تشکیل دادند و تا آخر به دکتر مصدق وفادار ماندند. پس از کودتای ۲۸ مرداد نام حزب به «حزب مردم ایران» تبدیل شد.

۵- جمعیت فدائیان اسلام:

این جمعیت در سال ۱۳۲۴، به رهبری سید مجتبی نواب صفوی برای مبارزه علیه دشمنان اسلام بنیانگذاری شد. پس از قتل احمد کسروی که یک ترور متعصبانه مذهبی بود، این جمعیت به مبارزه سیاسی علیه فساد و استعمار پرداخت و فعالیت سیاسی - مذهبی چشمگیری را آغاز کرد و در مبارزه‌های سیاسی سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ بسیار فعال بود. این جمعیت پس از بنیانگذاری جبهه ملی به آن پیوست و تحرک بسیاری به مبارزه ضد دولتی بخشید. فدائیان اسلام با کشتن هژیر و رزم‌آرا بر سر زبان‌ها افتاد. تعصب شدید مذهبی و ناآگاهی سیاسی، آنان را نفوذپذیر کرده بود، چنانکه با تحریک عوامل سیدضیاءالدین طباطبائی در سال ۱۳۳۰، هنگامی که نواب صفوی در زندان بود، قصد جان دکتر فاطمی را که در آن زمان معاون سیاسی مصدق بود، نمودند و او را سخت زخمی کردند.

۶- مجمع مسلمانان مجاهد:

این گروه سیاسی را که شامل تعداد کثیری دستفروش و کسبه جزء می‌شد، شمس قنات‌آبادی رهبری می‌کرد. این گروه وابسته به

آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی بود. این مجمع تا ۳۰ تیر ۱۳۳۰، در کنار جبهه ملی و وفادار به مصدق بود.

۷- انجمن بازرگانان و کسبه تهران:

این انجمن اتحادیه‌ای بود از اکثر بازرگانان و بازاریان متوسط و نیز اصناف مختلف. آن‌ها چند نماینده در مجلس داشتند.

۸- جمعیت‌های دیگر:

جمعیت‌های نیمه متشکلی وجود داشتند که اکثراً فعال بودند؛ از جمله «جمعیت مبارز» را می‌توان نام برد که از جوانان ملی و وطن‌پرست به سرپرستی دکتر رضا کاویانی (از بنیانگذاران جبهه ملی ایران) تشکیل شده بود. آن‌ها در روز دوشنبه ۱۸ مهر ۱۳۲۸، (در جلسه‌ای مقدماتی که برای برنامه‌ریزی تحصن جمعه ۲۲ مهر تشکیل شده بود) به خانه دکتر مصدق، که در آن جمعی از روزنامه‌نگاران و رجال ملی حضور داشتند، آمدند و تاج گل بزرگی آورده و تقدیم دکتر مصدق کردند.

۹- گروه‌های غیرمتشکل:

افزون بر گروه‌های سازمان‌یافته، طبقاتی از مردم نیز بودند که از جبهه ملی حمایت می‌کردند و در مواقع ضرور از برنامه‌ها و نظریات آن پیروی و پشتیبانی می‌نمودند.

۱۰- دانشگاه تهران:

تا آن هنگام، گروهی از استادان و دانشجویان دانشگاه به علت

احساسات آزادی خواهانه تحت نفوذ حزب توده و تبلیغات کمونیستی بودند و آن را تنها راه مبارزه با استبداد و استعمار تصور می کردند؛ ولی پس از اعلام وجود جبهه ملی (در سال ۱۳۲۸)، گرایش شدیدی به جبهه ملی ایجاد شد و عده کثیری از دانشگاهیان در همه فعالیت ها و تظاهرات جبهه ملی حاضر و اثرگذار شدند.

فصل هشتم

مصدق در مجلس شورای ملی

در روز ۳ فروردین ۱۳۲۹، شاه فرمان نخست‌وزیری را به نام علی منصور صادر کرد و در روز ۱۴ فروردین نخست‌وزیر جدید کابینه خود را به مجلس معرفی نمود.

نتیجه انتخابات تهران و حومه به علت اعتراض شدید مردم به فساد و تقلب در انتخابات لواسان به تأخیر افتاده و هنوز اعلام نشده بود. حکومت چون می‌دانست که در تهران دکتر مصدق و پارانش بیشترین رأی را خواهند آورد، کوشش داشت که با تقلب در صندوق لواسان نتیجه نهایی شمارش آرای تهران را تغییر دهد. در روز ۱۰ فروردین، جمعیت زیادی از همه طبقات مردم در برابر وزارت کشور گرد آمده به تظاهرات پرداختند و به انتخابات لواسان اعتراض کردند

و ابطال آن را خواستار شدند. در این تظاهرات بین موافقان و مخالفان ابطال انتخابات درگیری شدیدی روی داد و شماری از مردم زخمی شدند.

بالاخره در اثر فشار مردم و مطبوعات، انجمن نظارت بر انتخابات تهران در روز ۲۲ فروردین ۱۳۲۹، صندوق لواسان را باطل اعلام، و نتیجه شمارش آرای تهران را به ترتیب میزان رأی، به شرح زیر اعلام کرد:

- ۱- دکتر محمد مصدق، ۲- دکتر مظفر بقائی، ۳- حسین مکی،
- ۴- سید ابوالحسن حائری زاده، ۵- سید ابوالقاسم کاشانی،
- ۶- عبدالقدیر آزاد، ۷- جمال امامی، ۸- دکتر سید علی شایگان،
- ۹- محمد نریمان، ۱۰- سید محمد صادق طباطبائی، ۱۱- جواد مسعودی، ۱۲- میر سید علی بهبهانی.

هشت نفر از ۱۲ نفر نمایندگان انتخاب شده تهران از اعضای جبهه ملی بودند. در روز ۵ اردیبهشت ۱۳۲۹، دکتر مصدق همراه با شش نفر دیگر از نمایندگان در مجلس شورای ملی حضور یافت. آیت الله کاشانی چون هنوز در تبعید بود و مدارک خود را برای احراز اعتبارنامه نفرستاده بود، غایب محسوب شد.

پیش از ورود نمایندگان تهران به مجلس، مجلس شورا (در تاریخ ۲۲ فروردین) و مجلس سنا (در تاریخ ۲۶ فروردین) به دولت علی منصور رأی اعتماد داده و برنامه دولت را تصویب کرده بودند. ضمناً زیر فشار شاه، نخست وزیر از دو مجلس درخواست کرده بود که کمیسیون مشترکی برای تغییر برخی از اصل‌های قانون اساسی، که مجلس مؤسسان تکلیف کرده بود، تشکیل بدهند.

دکتر مصدق به محض ورود به مجلس با چند حرکت قدرت

پارلمانی جبهه ملی را پایه‌ریزی نمود. نخست اعلام کرد که نمایندگان تهران سنت آیین سوگند در برابر هیأت رئیسه مجلس را نمی‌پذیرند و بایستی در جلسه علنی مجلس سوگند بخورند. سپس نامه‌ای برای نخست‌وزیر فرستاد که در آن نوشته بود بحث درباره قانون‌های انتخابات و مطبوعات، بر همه چیز مقدم است:

«... اگر مجلس با پیشنهاد من موافق باشد، عرضی ندارم. ولی اگر قبول نفرمودند می‌خواهم عرض کنم که ما با این مجلس مؤسسان موافق نیستیم. ما با تجدیدنظر در قانون اساسی مخالف هستیم. اگر مطرح بشود، بنده گمان می‌کنم یک تشنجی در مجلس شورای ملی ایجاد شود که هیچ ضرورت ندارد. خوب است اجازه بفرمائید همینطور مجلس شورای ملی موافقت بکند که قانون مطبوعات و قانون انتخابات عجالتاً مطرح بشود و تصویب بشود، بعد راجع به مجلس مؤسسان با جناب آقای نخست‌وزیر مذاکراتی بشود...»

علی منصور تسلیم نظر دکتر مصدق شد و گفت که لایحه انتخابات حاضر است و لایحه مطبوعات هم بعداً تقدیم خواهد شد. بدین ترتیب نخستین حرکت پارلمانی جبهه ملی انجام گرفت و جبهه ملی موفق شد با وجود آن که در اقلیت بود، نظر خود را به هیئت حاکمه کشور بقبولاند.

به زودی مسئله نفت دوباره در مجلس مطرح شد. علی منصور و بطور کلی دولت او از اظهار نظر درباره لایحه نفت خودداری می‌کرد. شایعات زیادی پراکنده شده بود که دولت منصور فقط یک محلل است و یک نخست‌وزیر نیرومند برای این کار سرکار خواهد آمد. از

سپهبد رزم‌آرا به عنوان کسی که می‌توانست مسئله نفت را به انجام برساند، نام برده می‌شد. نخستین حرکت رزم‌آرا فشار برای انتصاب سید مهدی فرخ به ریاست شهربانی و به جای سرلشگر زاهدی بود که با موفقیت انجام شد. زاهدی در انتخابات تهران بی‌طرف مانده بود.

دکتر حسین فاطمی در شماره یکم خرداد ۱۳۲۹ باختر امروز نوشت: «ملت ایران را چشم بسته نمی‌توان در آغوش دیکتاتوری انداخت.»

جبهه ملی و مجلس مؤسسان

علی منصور، نخست‌وزیر، زیر فشار شاه اصرار داشت که لایحه مجلس مؤسسان در مورد اصلاح اصول قانون اساسی هر چه زودتر بحث و تصویب شود. دکتر مصدق و جبهه ملی نه تنها با هرگونه تغییر در قانون اساسی مخالف بودند، بلکه خود مجلس مؤسسان را هم به رسمیت نمی‌شناختند و آن را غیرقانونی می‌شمردند.

دکتر مصدق پیرامون این مسئله در جلسه ۴ خرداد مجلس شورای ملی گفت:

«... مجلس مؤسسان... بر خلاف افکار عمومی تشکیل شده و از این مردم کسی به سمت نمایندگی در آن نبود که از قانون اساسی، یعنی خون بهای شهدای آزادی، دفاع کند... کار مجلس مؤسسان بی‌ارزش و غیرمعتبر است...»

مهمترین تغییری که شاه می‌خواست در قانون اساسی انجام گیرد، تفویض اختیار انحلال مجلس به او بود. این امر برای مجلس

بسیار خطرناک می‌شد، زیرا شاه می‌توانست هرگاه که مجلس به میل او رفتار نکرد، آن را منحل کند. دکتر مصدق نظر جبهه ملی را در همان سخنرانی ۴ مرداد، اینگونه اعلام کرد:

«... تهدید به انحلال، حربه ظالمانه‌ای است که اشخاص مغرض می‌توانند به کار برند و نمایندگان را همیشه متزلزل کنند به طوری که نتوانند کوچکترین خدمتی به مملکت بنمایند...»

دکتر مصدق در ادامه سخنرانی خود، خطاب به شاه که اصرار به گرفتن اختیارات اجرایی خارج از قانون اساسی مشروطه داشت، و نیز در اشاره به اعمال رضا شاه و زندانی شدن خودش در زمان او، گفت:

«... اعلیحضرت حساب خودتان را با حساب شاه فقید یکی نکنید و الا ورشکست می‌شوید، و دیگر در امور دولتی دخالت نفرمایید، به جهت اینکه پادشاه مشروطه آن کسی است که هیچکس با او مخالف نباشد... و دخالت در امور مملکت به هیچ وجه به صلاح شاه و مملکت نیست...»

در آن روز مطالب گفتنی زیاد بود و سخن دکتر مصدق به درازا کشیده شد. در واقع جبهه ملی قصد داشت که نظریات خود را درباره همه مطالبی که تا آن زمان و در غیبت آنها در مجلس عنوان شده بود، ابراز دارد. دکتر مصدق از دخالت‌های اشرف پهلوی، خواهر شاه، در سیاست انتقاد کرد:

«... یک والا حضرت دیگری هم در دربار هست که، حالا اسم نمی‌برم، در سیاست دخالت می‌کند...»

و به دخالت‌های ستاد ارتش در انتخابات و تغییر رئیس

شهربانی و شایعات نخست‌وزیری سپهبد رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، اشاره کرد و از مجلس خواست از حکومتی حمایت کند که آزادیخواه باشد.

«... لازم می‌دانم با صدای بلند نه تنها به گوش ملت ایران بلکه به سمع عالمیان برسانم که ما نمایندگان جبهه ملی تا روح در بدن داریم با تشکیل چنین دولتی مخالفت می‌کنیم و به هیچ وجه دولتی را که ایشان رأس آن واقع شود در این مجلس قبول نمی‌کنیم...»

دکتر مصدق در پایان ضمن اعتراض به مصوبات مجلس مؤسسان، اعلام کرد که ماده واحده‌ای پیشنهاد شده که برای مطرح شدن آن در مجلس باید ۱۴ نفر از نمایندگان آن را امضاء کنند. این ماده واحده تغییرات اصل ۴۸ قانون اساسی را توسط مجلس مؤسسان رد می‌کرد؛ زیرا ملت ایران حاضر نبود کسانی جز نمایندگان حقیقی‌اش در قانون اساسی تصرفاتی بکنند:

«... ما اصل ۴۸ را دست نخورده جای خود می‌گذاریم و ثابت می‌کنیم هر مجلسی که کار خوب بکند، مرضی خاطر ملت است...»

بحث دکتر مصدق در مجلس آشوب به پا کرد و بالاخره نمایندگان از امضای ماده واحده خودداری کردند. دکتر مصدق سرخورده و ناامید از نمایندگانی که از ترس هیئت حاکمه از ابراز وجود می‌هراسیدند، گفت:

«... نمایندگان مجلس شورای ملی باید در دوره تقنینیه مصون باشند و تصورکنند که در یک دوره تقنینیه غیر از صلاح مملکت نمی‌توانند کاری بکنند. بنده این

پیشنهاد را کردم که آقایان نمایندگان محترم محکم بر جای خود بنشینند و هر لایحه‌ای و هر مطلبی که از شما می‌خواهند، روی اصل دموکراسی رأی بدهید. حالا نخواستید، نخواستید. من یک نفر ایرانی هستم که می‌خواهم تا بمیرم به وظیفه خود عمل کنم و تاریخ شهادت بدهد که من یک فردی از افراد این مملکت هستم که از همه چیز خودم در راه خیر و صلاح مملکت می‌گذرم. حالا اگر شما نمی‌خواهید مرحمت زیاد... بنده از آقایان نمایندگان محترم خدا حافظی می‌کنم و استدعا می‌کنم بنده را از همکاری خودتان اخراج کنید...»

در جلسه روز ۱۱ خرداد، اعتبارنامه‌های نمایندگان تهران مطرح و همگی به اتفاق آراء تصویب شد. اعتبارنامه آیت‌الله کاشانی موکول به بازگشت او از تبعید لبنان شد. پس از تصویب اعتبارنامه‌ها، دکتر مصدق و نمایندگان جبهه ملی پیشنهاد کردند که اصلاحاتی که در آیین‌نامه داخلی مجلس توسط کمیسیون مربوطه پیشنهاد شده بود، موقتاً اجرا شود. این پیشنهاد توسط اکثریت مجلس رد شود و دکتر مصدق با اعتراض برای ترک جلسه برخاست و گفت:

«... بنده مأیوسم که در این مجلس به نفع مملکت بشود کاری انجام داد. وقتی که لایحه نفت مطرح شد، از نظر اینکه یک عده برای این کار به من رأی داده‌اند، از نظر انجام وظیفه نمایندگی خود خواهم آمد...»

فصل نهم

جبهه ملی در کمیسیون نفت

علی منصور که از آغاز نخست‌وزیری‌اش دربارهٔ قرارداد بلا تکلیف نفت که به قرارداد «گس-گلشائیان» معروف شده بود، هیچ اظهار نظری نکرده بود، در جلسه ۲۳ خرداد ۱۳۲۹، به مجلس پیشنهاد کرد که چون تکلیف این قرارداد در دوره پانزدهم روشن نشده، در این مجلس مطرح و درباره آن تصمیم گرفته شود. پیشنهاد او این بود که کمیسیون ویژه‌ای در مجلس برای مسئله نفت تشکیل شود و کلیه مسایل و مدارک مربوط به قرارداد را بررسی نماید. بدین ترتیب مسئله نفت دوباره مسئله روز کشور شد.

در جلسه ۲۸ خرداد ۱۳۲۹، آیت‌الله کاشانی که از تبعید برگشته و اعتبارنامه‌اش تصویب شده بود، ولی به مجلس نمی‌آمد، پیامی

فرستاد که دکتر مصدق آن را در مجلس خواند. در این پیام کاشانی پس از اعتراض به تبعید شانزده ماهه خود، اعلام کرده که:

۱- نفت متعلق به ملت ایران است و به هر ترتیبی که بخواهد، نسبت به آن رفتار خواهد کرد و قرارداد غیرقانونی که با اکراه و اجبار تحمیل شود، هیچ نوع ارزش قضائی ندارد.

۲- مجلس مؤسسان که به زور سرنیزه انتخابات آن صورت گرفته، تصمیمات آن اعتبار و اثری ندارد.

۳- قتل ناصر فخرآرایی ضارب شاه مانع کشف توطئه خائنین شده است. و بالاخره اینکه:

۴- آنها که وی را تبعید کرده‌اند، باید مجازات شوند.

سپس دکتر مصدق نظر خود را به شرح زیر ابراز کرد:

«... شنیده‌ام آقای منصور می‌خواهند امروز لایحه

نفت را به مجلس پیشنهاد کنند. من از شما سؤال می‌کنم. شما یک نفر وزیر مسئول این مملکت هستید. وقتی که مجلس پانزدهم به این لایحه رأی نداد، وقتی که نمایندگان مخالف انتخاب شدند و به مجلس آمدند، فرماندم حقیقی ملت این بوده که بر علیه آن لایحه شده است. من آقای منصور را خیلی زرنگ می‌دانستم، ولی به این اندازه زرنگ نمی‌دانستم که یک نخست‌وزیری از خود سلب مسئولیت بکند و یک لایحه‌ای که نخست‌وزیر سابق به مجلس آورده و مردود بوده، ایشان امروز به مجلس بیاورند و شانه خود را از زیر مسئولیت خالی بکنند. آقای منصور جنابعالی خیلی زرنگ هستید

و ما هم نماینده ملت هستیم و از شما زرنگتریم. ما محال است که بگذاریم که این لایحه‌ای که شما به این ترتیب می‌خواهید بیاورید، به این صورتی که هیچ قانونیت ندارد، در مجلس تقدیم شود. وزیر مسئول باید لایحه‌ای که می‌آورد بگوید این عقیده من است، من از این ملت حقوق می‌گیرم، من از برنامه منافع بی‌شماری می‌برم، من از این مملکت استفاده بسیاری کرده‌ام و از امروز وقتی که وزیر مسئول هستم این عقیده من است، این صلاح مملکت است، رفتم مذاکره کرده‌ام به اینجا رسیدم و کار را به صلاح مملکت تمام کردم. آمدم پیشنهاد می‌کنم و اینجا می‌گویم به این لایحه رأی بدهید.

در دنیا هیچوقت نخست‌وزیر مسئولی دیده نشده که بیاید از زیر بار شانه خالی کند، بگوید به من مربوط نیست. این نمایندگان هستند که باید علیه کمپانی حرف بزنند. این وظیفه نخست‌وزیر مشروطه است. اگر جنابعالی نمی‌دانید، خودتان بروید تحقیق کنید ببینید وزرای دول دیگر، نخست‌وزیران دیگر در مقابل مجلس شورای ملی چگونه وظیفه می‌کنند. خیلی سهل است که ایشان بیایند شانه از زیر بار مسئولیت خالی بکنند برای اینکه دو ماه بیشتر سرکار باقی بمانند و حقوق بیشتر بگیرند؛ ولی هیچ آدم شرافتمندی همچون کاری نمی‌کند. شما وزیرید، شما نخست‌وزیرید، وظیفه شما این است که بروید با کمپانی مذاکره کنید و بگوئید

این لایحه در مجلس پانزدهم مورد توجه ملت ایران واقع نشده، ملت ایران با لایحه موافق نبوده و این نمایندگان که در تهران انتخاب شدند که مخالف لایحه بودند، این یک رفتارند عمومی بود. بیائید پیشنهاد خودتان را در صلاح عمومی و در صلاح صلح بین‌المللی تجدید کنید. امروز ایران یک محلی است که وثیقه صلح بین‌المللی است. شما این را بدانید که اگر این لایحه نفت به ضرر ملت ایران تمام بشود، جنگ بین‌المللی شروع می‌شود. ما نباید کاری بکنیم که این کار سبب جنگ بین‌المللی بشود و همسایگان دیگر از ما گله بکنند و شکایت بکنند. جنابعالی تشریف ببرید و به وظیفه خودتان عمل بکنید و مثل یک نخست‌وزیر مشروطه تشریف بیاورید به این مجلس لایحه را تقدیم بکنید و از لایحه خودتان و از نظر خودتان دفاع کنید. والا خیلی سهل است که بنده بگویم ساعد یا گلشائیان اینطور نوشته‌اند. من هم که عرضی ندارم و به نظر آقایان واگذار می‌کنم، هر کاری که خودتان می‌خواهید بکنید، تمام شد و رفت. این وظیفه دولت مشروطه و نخست‌وزیر مشروطه نیست. بروید آقا وظیفه خودتان را بشناسید و به مجلس به صورت یک نخست‌وزیر مشروطه بیایید.»

ولی علی منصور از اظهار نظر درباره لایحه نفت خودداری کرد و حتی اصرارهای دکتر مصدق هم او را به اظهار نظر وادار نکرد و تکرار کرد که باید کمیسیون تصمیم بگیرد.

سرانجام در روز یکم تیر ۱۳۲۹، کمیسیون نفت در مجلس تشکیل شد و نمایندگان زیر به عضویت آن انتخاب شدند:

دکتر محمد مصدق، دکتر علوی، ناصر ذوالفقاری، جواد گنجه‌ای، فقیه‌زاده، الهیار صالح، حسین مکی، خسرو قشقائی، سرتیپ‌زاده، جمال امامی، جواد عامری، دکتر نصرت‌الله کاسمی، سیدابوالحسن حائری‌زاده، عبدالرحمن فرامرزی، دکتر محمد علی هدایتی، دکتر سید علی شایگان، میر سید علی بهبهانی، و هدایت‌الله پالیزی.

این کمیسیون که عده‌ای از اعضای آن عضو جبهه ملی بودند، نقش بزرگی در سیاست و سرنوشت آینده کشور بازی کرد. در نخستین جلسه آن در روز ۵ تیر ۱۳۲۹، دکتر مصدق برخلاف میلش با ۱۴ رأی از ۱۵ رأی به ریاست کمیسیون انتخاب و حسین مکی نیز با ۷ رأی مخبر کمیسیون شد. در همان روز، اتفاق غیرمنتظره‌ای رخ داد که کار کمیسیون را برای مدتها دچار وقفه کرد.

نخست‌وزیری رزم‌آرا

همزمان با تشکیل کمیسیون نفت در مجلس، دولت منصورالملک که خود را از مسئله پردردسر نفت خلاص کرده بود، برخلاف انتظار همگانی، در روز ۵ تیر ۱۳۲۹، استعفا کرد و شاه بدون اینکه رأی تمایل مجلس را بخواهد، در همان روز سپهبد حاجی‌علی رزم‌آرا را به نخست‌وزیری منصوب کرد. وزیران علی منصور که در روز ۵ تیر مطابق معمول بر سر کارهای خود حاضر شده بودند، از استعفای منصور خبر نداشتند! شاه می‌دانست که به علت مخالفت دکتر مصدق و جبهه ملی، رزم‌آرا هرگز رأی تمایل مجلس را کسب

نخواهد کرد؛ بنابراین خشم ملت و مجلس را به جان خرید و با انتصاب مستقیم نخست‌وزیر، سنت پارلمانی را شکست. خبر ناگهانی نخست‌وزیری رزم‌آرا همه را غافلگیر کرد. دکتر مصدق در جلسه ۵ تیر ماه مجلس در این باره گفت:

«... بنده مخالف هستم که یک رئیس ستاد ارتش رئیس‌الوزراء بشود. من با او دوست هستم، ولی من مخالف کسی که نه معلومات و سابقه سیاسی و نه وجهه ملی، چه عرض کنم، و نه معلومات حقوقی دارد، با شنل و چماق و چکمه‌اش بیاید اینجا نخست‌وزیر بشود. بگوئید من می‌ترسم، مگر من می‌ترسم؟ آن کسی که از جانش نترسد از هیچ‌کس نمی‌ترسد...»

پس از اعلام خبر نخست‌وزیری رزم‌آرا، جبهه ملی شبانه جلسه کرد و اعلامیه‌ای صادر نمود که دکتر مصدق آن را به شرح زیر در جلسه ۶ تیر ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی خواند:

اعلامیه جبهه ملی

«جبهه ملی به ملت ایران اعلام خطر می‌کند و لازم می‌داند علل و جهاتی را که موجب روی کار آمدن کابینه جدید شده، به اطلاع افکار عمومی جهان برساند. نمایندگان جبهه در مجلس و همچنین مطبوعات، از دو سه هفته به این طرف اطلاعاتی را که در زمینه ایجاد یک حکومت شبه کودتا داشته‌اند، بدون پروا بازگو کردند و چیزی از ابراز این حقایق مسلم فروگذار ننموده‌اند. وضع حاضر مملکت و صحنه‌سازی‌هایی که در پس

پرده صورت می‌گرفت، نشان می‌داد که یک تشنج مصنوعی و یک بحران ساختگی در تمام شئون به منظور محو حقوق اساسی مردم در حال تکوین است و کشور ما یکبار دیگر پس از یک ربع قرن که طعم تلخ دیکتاتوری نظامی را چشیده، دوباره به استبداد رژیم مطلق العنانی و سلطه فردی تهدید می‌شود. آن روز اکنون فرارسیده و مطامع بیگانگان برای پایمال کردن حقوق اساسی و محو قانون اساسی و لگدکوب کردن استقلال و حق حاکمیت ملی دست از آستین عوامل صدیق و خدمتگذار خود بیرون آورده است و می‌خواهد زیر عنوان حکومت قوی، خاطره‌های استبداد صغیر را تجدید کند.

دولت فعلی با انجام عملیات زیرپرده که بی‌شبهت به یک کودتای نظامی نیست، می‌خواهد زمام امور را به دست بگیرد.

تمام پست‌های حساس انتظامی را برای مرعوب کردن افکار، تحت کنترل شدید نظامی قرار داده و بدون تردید حیات رژیم پارلمانی ایران را که خون‌بهای آزادمردان و قهرمانان مشروطیت است، در مخاطره انداخته و زمینه را طوری چیده است که چندی نخواهد گذشت ملت ما را در عزای آزادی و عدالت و در مرگ قانون و حریت خواهد نشانند. دولت سابق بدون استحضار مجلسین، در فاصله یکی دو ساعت از میان رفت و حکومت جدید بدون اینکه کمترین سنن

پارلمانی را رعایت کند، تشکیل و سازمان‌های مهم مملکتی را اشغال و آماده برای اجرای بقیه مأموریتی است که انجام آن را به عهده گرفته است. کسی نیست که نداند با مشکلات سیاسی و اقتصادی موجود ایران یک چنین حمله به قانون اساسی و سنن مشروطیت، جز اینکه حق حاکمیت و استقلال مملکت و آزادی ملت را در خطر اندازد، نتیجه دیگری نخواهد داد.

بیگانگان که به هواداری از اینگونه اعمال غیرقانونی برمی‌خیزند و افکار ملت ما را به چیزی نمی‌شمارند، خوب می‌دانند چه می‌کنند و کاملاً اطلاع دارند به چه منظور حیات یک جامعه را دچار وحشت و قرین تشویش و ناامنی می‌نمایند. جبهه ملی برای وفاداری به تعهداتی که در برابر مردم ایران دارد، به منظور ایفای سوگندی که نمایندگان ما به کتاب مقدس آسمانی یاد کرده‌اند و از نظر حفظ حقی که به افراد یک ملت تعلق می‌گیرد، به جهانیان اعلام می‌دارد که به هیچ وجه زیر بار تحمیل حکومتی که با تشبث به اجابت، با تحمیل و اسباب‌چینی بیگانگان و به رغم تمایلات عمومی روی کار آمده است، موافقت نخواهد کرد و افتخار خواهد داشت که در راه حراست شعائر ملی و دینی و نگهداری مشروطیت و دموکراسی جان افراد خود را فدا کند.

ما برای مقابله با این خطری که ایران و ایرانی اکنون بدان روبروست نیازمند به پشتیبانی تمام طبقات

ملت و محتاج به مصلحت‌اندیشی شاهنشاه جوان هستیم و نظر دقیق دنیای دموکرات و مترقی و زنده را به عظمت مبارزه شرافتمندانه‌ای که در پیش داریم، جلب می‌کنیم. ساعت ده بعد از ظهر دوشنبه پنجم تیرماه ۱۳۲۹ - جبهه ملی - دکتر محمد مصدق.»

سپس دکتر مصدق اعلامیه آیت‌الله کاشانی را خواند:

«... چند روز قبل پیامی توسط جناب آقای دکتر مصدق پیشوای جبهه ملی به مجلس فرستادم و در آن نظر قطعی خود را... در باب مخالفت با هر قسم حکومت استبداد و دیکتاتوری بیان نمودم... باز می‌خواهند مملکت را در چنگال دیکتاتوری بیندازند... بیچارگی ما مردم این است که اولیای امور از گذشته عبرت نمی‌گیرند و امری را که سال‌ها تجربه کرده و نتایج سوء آن را دیده‌اند، باز می‌خواهند تجربه کنند. به تبعیت از افکار عامه مسلمین ناچارم مخالفت شدید و قطعی خود را با حکومتی که برخلاف افکار عمومی و به کمک بیگانگان و تحریک و تشبث آنان می‌خواهد زمام امور را در دست بگیرد، اظهار کنم و عموم مردم را برای مقاومت... دعوت کنم...»

آنگاه دکتر مصدق درباره خصایص دولت‌های دیکتاتوری و

مخالفت جبهه ملی با نخست‌وزیری رزم‌آرا سخن گفت:

«... من و تمام رفقایم به یکدیگر قول شرف داده‌ایم و در این جلسه به ملت قول می‌دهیم که تا جان در بدن داریم و تا وداج و سبات ما را قطع نکرده‌اند، با

هر حکومت انفرادی که می‌دانیم پس از آن یا حکومت
انفرادی زنگ زده دیگری برقرار می‌شود... قویاً مخالفت
می‌کنیم...»

در همانروز ششم تیر ۱۳۲۹، رزم‌آرا با هیئت وزیران وارد مجلس
شد. دکتر مصدق و نمایندگان جبهه ملی در اعتراض فریاد کشیدند و
او را دیکتاتور تحمیلی آمریکا و انگلیس خواندند. نمایندگان جبهه
ملی و برخی نمایندگان دیگر اقلیت، پیش‌دستی‌های جلوی خود را
روی میز کوبیدند و شکستند. (بعدها حسین مکی دبیر جبهه ملی، به
کارپردازی مجلس نوشت که هزینه ظروف شکسته را جبهه ملی
خواهد داد.) فریاد اعضای جبهه ملی حاوی شعارهای زیر بود:

«... چرا به مجلس آمده‌اید؟ تو را ملت ایران به
رسمیت نمی‌شناسد. تو نوکر سیاست نفتی. تو محکوم
هستی که مجلس را ترک نمائی. اینجا خانه ملت است.
اینجا سرباز خانه نیست. ما تا پای جان در برابر
دیکتاتوری تو استقامت می‌کنیم...»

تماشاچیان فریاد می‌زدند: «مرده باد دیکتاتوری» و عده‌ای از
اوباش نیز فریاد می‌زدند: «زنده باد دیکتاتوری».

در آن زمان جبهه ملی تنها گروه سیاسی بود که در برابر رزم‌آرا و
دیکتاتوری بی‌که شاه می‌خواست از آن طریق برقرار کند، ایستاده بود.
حتی حزب توده هم که پس از سوءقصد به شاه غیرقانونی اعلام شده
بود، علیه جبهه ملی با رزم‌آرا همکاری می‌کرد. جبهه ملی که در وجود
مصدق تجلی کرده بود، اراده ملت ایران تلقی می‌شد و مردم و
مطبوعات آزاده، مصدق و جبهه ملی را تنها تکیه‌گاه برای برقراری
دموکراسی و آزادی می‌شناختند. به همین دلیل هیئت حاکمه، شامل

دولت و مجلس و دربار، و عوامل بیگانه در برابر جبهه ملی صف آراییی کرده بودند.

رزم آرا با وجود مخالفت شدید نمایندگان، بالاخره هیئت دولت را معرفی و رئوس برنامه دولت را اعلام نمود. وقتی نخست وزیر و هیئت دولت مجلس را ترک می کردند، دکتر مصدق خطاب به آنها گفت:

«بروید گم شوید، در را ببندید که دیگر نیاید!»

در روز ۱۳ تیر ۱۳۲۹، رزم آرا با اخذ ۹۳ رأی از ۱۰۷ نماینده حاضر در جلسه، از مجلس رأی اعتماد گرفت. فقط اعضای جبهه ملی جرأت کردند به او رأی مخالف بدهند.

رزم آرا و لایحه نفت

دومین جلسه کمیسیون نفت مجلس در چهارم مرداد ۱۳۲۹، پس از یک ماه وقفه، تشکیل شد. دولت هنوز پرونده های مربوطه را به مجلس نفرستاده بود. در این جلسه میر سید علی بهبهانی گفت که تا دولت لایحه را پی گیری نکند، مجلس نمی تواند به آن رسیدگی کند؛ زیرا دولت می تواند لایحه ارسالی خود را پس بگیرد یا مسکوت بگذارد. مصدق فوری متوجه شد که شاید دولت مایل نباشد این لایحه توسط مصدق و اعضای جبهه ملی بررسی شود، لذا بی درنگ پاسخ داد که دولت نمی تواند لایحه را پس بگیرد. حایری زاده و مکی هر دو نظر دکتر مصدق را تأیید کردند که وظیفه مجلس رسیدگی به کار نفت است و کمیسیون باید در این باره گزارش بدهد تا مردم بدانند که آنها وظیفه خود را انجام داده اند.

جلسه سوم در روز هفتم شهریور ۱۳۲۹، تشکیل شد؛ ولی

دولت به بهانه اینکه پرونده‌ها آماده نشده‌اند، هنوز آن‌ها را به مجلس نفرستاده بود.

بالاخره در روز ۲۷ شهریور ۱۳۲۹، دکتر مصدق‌نامه‌ای از سوی کمیسیون برای نخست‌وزیر فرستاد و نوشت که اگر دولت تا سه روز پرونده‌ها را نفرستد و تا ده روز درباره لایحه اظهارنظر نکند، در مجلس استیضاح خواهد شد. سرانجام پرونده‌ها را در روز ۳۰ شهریور به کمیسیون فرستادند و اظهارنظر دولت نیز در روز دوم مهرماه توسط نخست‌وزیر به این شرح اعلام شد:

«... به طوری که استحضار دارید، لایحه الحاقی بنا

به تقاضای رئیس دولت سابق در مجلس شورای ملی مطرح و به موجب تصمیمی که در جلسه ۳۸ مورخ ۳۰ خرداد ۲۹ از طرف مجلس شورای ملی اتخاذ شده است، لایحه مزبور به آن کمیسیون ارجاع گردیده است. بنابراین دولت منتظر نتیجه بررسی آن کمیسیون می‌باشد...»

رزم‌آرا با این پاسخ نشان داد که حاضر نیست درباره لایحه نفت اظهارنظر کند. از این تاریخ تا ۸ آذر ۱۳۲۹، کمیسیون نفت ۲۱ بار دیگر تشکیل جلسه داد. از اعضای ۱۸ نفری کمیسیون، غیر از اعضای جبهه ملی، بقیه که اکثریت را تشکیل می‌دادند، طرفدار رزم‌آرا بودند و پیوسته برای کند کردن کار کمیسیون و دکتر مصدق سرسختانه کارشکنی می‌کردند.

عدم اظهار نظر رزم‌آرا باعث شد که دکتر مصدق همراه با حایری‌زاده، الهیار صالح، دکتر هدایتی، دکتر علوی و حسین مکی، در جلسه ۶ مهر ۱۳۲۹، دولت را به علت تعلل در استیفای حقوق ملت

ایران و عدم اجرای قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶، در مورد نفت جنوب، استیضاح کند.

افکار عمومی شدیداً در مورد نفت تهییج، و لایحه نفت بحث روز مطبوعات و مردم شده بود. این هیجان به مجلس سنا هم، که به علت ماهیت تحمیلی اش مورد اعتنای مردم نبود، رسوخ کرد. در جلسه ۲۶ مهر مجلس سنا، برای نخستین بار درباره لایحه نفت اظهار نظر شد و سید باقرخان کاظمی در سخنرانی پیش از دستور خود گفت:

«... ضمن تصدیق و تأیید نظریات آن عده از نمایندگان محترم مجلس شورای ملی، این چند کلمه را اضافه می‌نمایم.

«... در موضوع نفت جنوب هم مسلم است که افکار عمومی ایران از قرارداد داری و از قرارداد ۱۹۳۳ راضی نیست و ورق پاره‌ای که به امضای گلشائیان و گس رسیده به هیچ وجه کافی برای تأمین منافع حیاتی ایران... نیست... ملت ایران به حکومت‌های ضعیف و ترسو و بی‌شهامتی که بعد از ماه‌ها زمامداری حاضر نشدند و حاضر نیستند اینقدر شجاعت اخلاقی و وطن‌پرستی داشته باشند که عقیده خود را نفیاً یا اثباتاً بگویند، سر سوزنی اعتماد ندارد و یقین دارد که این قبیل وزراء و این نوع حکومت‌های نالایق، دیر یا زود به مجازاتی که شایسته آن هستند، خواهند رسید...»

این سخنان تند، آن هم در مجلس سنا، غیرمنتظره بود و رزم‌آرا را که در آن جلسه حضور داشت، واداشت که در مقام پاسخ برآید. او

در طی سخنرانی خود باز از اظهار نظر کردن طفره رفت. سرانجام در برابر اصرار سناتور کاظمی، رزم آرا اقرار کرد:

«... اگر دولت مخالف بود، لایحه را پس می گرفت

و نماینده هم به کمیسیون نمی فرستاد...»

نماینده دولت، غلامحسین فروهر که وزیر دارائی بود، در سراسر مذاکرات کمیسیون، با حرارت و شدت از لایحه حمایت می کرد. اظهار پشتیبانی رزم آرا از لایحه نفت، فوری به همه جهان مخابره شد. برخی تصور می کردند که او سهواً اظهار طرفداری کرده، ولی او در روز ۲۷ مهر ۱۳۲۹، در مجلس شورای ملی صریحاً گفت:

«... دولتی که پرونده امر را تسلیم کمیسیون کرده و

نماینده خود را معرفی کرده، قطعاً موافق بوده؛ چه اگر موافق با لایحه نبود نه پرونده تسلیم می کرد و نه نماینده معرفی می شد...»

دکتر مصدق در مخالفت با لایحه نفت و پاسخ به رزم آرا گفت:

«... امیدوارم که ما نمایندگان این دوره هم منافع

وطن عزیز خود را با هیچ چیز عوض نکنیم و همگی در رد لایحه ساعد گس که تصویب آن برای مجلس ایران و

هر ایرانی ننگ بزرگی است، متفق باشیم...»

در همان سخنرانی، دکتر مصدق به رزم آرا هشدار داد:

«... نمی خواهم یک رزم آرا از این مملکت برود،

ولی اگر شما با قرارداد گس - ساعد موافقت کنید، ننگی

برای خودتان باقی گذاشته اید که هیچوقت نمی توانید

آن را از بین ببرید. حالا فکر کنید، اگر شرکت نفت جنوب

از شما تشکر کند، آن گریه و زاری و ضجه ملت ایران

شما را نیست و نابود خواهد کرد...»

در همان روز در مجلس شورای ملی، دکتر مصدق دولت را به خاطر لایحه نفت استیضاح کرد؛ ولی مجلس از اظهار نظر خودداری و رأی سکوت داد.

با حمایت مستقیم رزم آرا از لایحه الحاقی قرارداد نفت، مطبوعات و افکار عمومی متوجه شدند که رزم آرا از سیاست نفتی انگلستان و آمریکا حمایت می‌کند، و از آن پس با رزم آرا مانند دشمن مردم و کشور رفتار کردند. ولی آنچه هیچکس هنوز نمی‌دانست، این بود که رزم آرا در تمام این مدت به طور سری در حال مذاکره با شرکت نفت بوده است.

نخست وزیر در پانزدهمین جلسه کمیسیون نفت در روز ۱۳ آبان ۱۳۲۹، شرکت کرد و در آنجا با صراحت گفت:

«... دولت به هیچ وجه از روز اول مذاکرات خودش را با کمپانی قطع نکرده و حالیه هم هنوز قطع نکرده است...»

دفاع رسمی رزم آرا از قرارداد الحاقی، سرآغاز مبارزه شدیدی بین جبهه ملی و دولت بود که به همه جهات و جامعه کشیده شد. بعد از آن رزم آرا یکبار دیگر هم در جلسه بیست و یکم کمیسیون در روز اول آذر شرکت کرد که آن هم سری اعلام شد.

در جلسه بیست و سوم کمیسیون، در روز ششم آذر ۱۳۲۹، که سری اعلام شده بود، اعضاء به بحث‌های نهایی و تصمیم‌گیری درباره لایحه نفت پرداختند. در این جلسه اعضای جناح اکثریت می‌خواستند طی اعلامیه‌ای از هرگونه اظهار نظر خودداری و تصمیم‌گیری را به مجلس واگذار نمایند.

اعضای جبهه ملی نیز پیشنهاد زیر را که در جلسه ۱۵ آبان شورای عالی جبهه ملی توسط دکتر حسین فاطمی پیشنهاد، و تصویب شده بود، مطرح کردند؛ ولی زیر آن را فقط دکتر محمد مصدق، دکتر سیدعلی شایگان، ابوالحسن حایری زاده، الهیار صالح، و حسین مکی امضا کردند.

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، امضاءکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.

چون هیچکدام از دو پیشنهاد بالا نتوانست رأی همه را جلب نماید، سرانجام کمیسیون تصمیم گرفت نظر نهائی خود را به شرح زیر به اتفاق آراء اعلام نماید:

«... قرارداد الحاقی ساعد - گس کافی برای

استیفای حقوق ایران نیست، لذا مخالفت خود را با آن

اظهار می‌دارد...»

کار کمیسیون پس از تشکیل جلسه بیست و چهار در روز ۱۸ آذر ۱۳۲۹، پایان یافت و گزارش آن توسط حسین مکی در جلسه ۱۹ آذر به مجلس شورای ملی داده شد. در این گزارش آمده بود که چون لایحه الحاقی برای تأمین حقوق ایران کافی نیست، مهلتی لازم است تا پیشنهاد جدیدی تنظیم شود.

لایحه ملی شدن نفت

در تمام مدت کار کمیسیون نفت، رزم‌آرا بطور سری در حال مذاکره با شرکت نفت بود و کوشش داشت که مسئله طوری حل شود

که او حمایت انگلستان و آمریکا را از دست ندهد. همزمان با شوروی نیز مذاکره می‌کرد تا شوروی را نیز تبدیل به یک حامی کند. از جمله، در تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۲۹، باعث فرار سران حزب توده از زندان شد تا نظر شوروی را جلب نماید. ولی در داخل کشور زیاد موفق نبود و با هر سخن یا عمل خود دشمنی بیشتر مردم را جلب می‌کرد.

مذاکرات رزم‌آرا با انگلستان بر پایه تقسیم مساوی سود نفت ایران بود. در نامه‌ای که سفیر انگلستان در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۲۹، به او نوشته بود و محتوای آن دو سال بعد از مرگش فاش شد، نوشته شده بود که انگلیسی‌ها اصل پنجاه پنجاه را پذیرفته‌اند و از رزم‌آرا می‌خواهند که پذیرش اصل منافع مساوی را اعلام، و به هر ترتیب که می‌تواند بحران نفت را پایان دهد. رزم‌آرا از افشای این نامه و پذیرش اصل منافع مساوی، خودداری کرد و مردم ایران تا پس از ملی شدن نفت از آن اطلاع نداشتند. رزم‌آرا احتمالاً منتظر بود تا در شرایط مناسبی این توافق را به عنوان یک پیروزی در مذاکرات خود با انگلستان اعلام کند، ولی عمرش وفا نکرد.

رزم‌آرا که از حمایت غرب بهره‌مند بود و ارتش را نیز تحت فرمان خود داشت، نسبت به قدرت خود بسیار مغرور شده بود. دکتر حسین فاطمی در بازتاب حمایت رزم‌آرا از لایحه نفت در شماره ۵۸۴ روزنامه باختر امروز، در زمانی که رزم‌آرا دیگر زنده نبود، نوشت:

«... رزم‌آرا تازیانه‌ای را که اجنبی به دست او سپرده

بود دیوانه‌وار بر دوش ملتی محروم و گرسنه و اسیر می‌کوفت. او می‌خواست از راه تثبیت نفوذ یک شرکت غاصب غارتگر خارجی نیم قرن دیگر استیلای سیاسی و اقتصادی بیگانگان را بر ایران تحمیل کند.

رفقای جبهه ملی ما در مجلس و قلم‌های
 وطن‌پرست در صفحات روزنامه‌ها، سخت با
 اندیشه‌های استقلال‌شکنانه او در حالتی جهاد می‌کردند
 که تقریباً تمام عناصر مؤثر کشور در برابرش سرتمکین و
 تعظیم فرود آورده بودند...»

پس از پایان کار کمیسیون نفت، آخرین لایحه در جلسه ۲۶ آذر
 ۱۳۲۹ مجلس مطرح شد. در همین جلسه جبهه ملی پیشنهاد کرد که
 صنعت نفت ایران ملی شود. امضاءکنندگان پیشنهاد ملی شدن
 صنعت نفت عبارت بودند از:

دکتر محمد مصدق، دکترسید علی شایگان، ابوالحسن
 حایری‌زاده، دکتر مظفر بقایی، الهیار صالح، محمود نریمان، حسین
 مکی، عبدالقدیر آزاد، میرسید علی بهبهانی، عباس اسلامی و کاظم
 شیبانی.

در طی مدتی که لایحه در مجلس مطرح بود، دولت دو روزنامه
 هوادار جبهه ملی را که دائم با رزم‌آرا در ستیز بودند، توقیف کرد.
 روزنامه شاهد مورد هجوم پلیس قرار گرفت ولی، با مقاومت مردم و
 زد و خورد شدیدی که بین پلیس و مردم روی داد، یورش پلیس و
 اوپاش ناموفق ماند. در همان روز، دکتر حسین فاطمی بازداشت و
 روزنامه باختر امروز توقیف شد.

زندانی شدن دکتر حسین فاطمی و جلوگیری از انتشار
 روزنامه‌های باختر امروز و شاهد، باعث بسیج جامعه مطبوعاتی علیه
 دولت شد و ۳۵ نفر از مدیران جراید در اعتراض به رفتار خفقان‌آمیز
 دولت در مجلس شورای ملی بست نشستند.

دکتر مصدق در همان روز سخنرانی شدیدی علیه رزم‌آرا کرد و

اعلام نمود:

«... کلیه افراد جبهه ملی از دیشب ساعت هفت
تصمیم گرفته‌اند تا رفع این مضیقه در مجلس شورای
ملی تحصن اختیار کنند...»

در این زمان، افکار عمومی علیه دولت رزم‌آرا تشدید شده بود و
مبارزه علنی مجلس و مطبوعات علیه رزم‌آرا به اوج رسیده بود. حتی
نمایندگان اکثریت مجلس هم نسبت به زندانی شدن دکتر فاطمی و
هجوم اوباش به دفتر روزنامه‌های شاهد و باختر امروز اعتراض
می‌کردند. با اعلام تحصن نمایندگان جبهه ملی، کشور به دو جناح
دولت و طرفدار جبهه ملی تقسیم شد و حملات گروه‌های سیاسی،
مطبوعات و مجلس علیه دولت بیش از پیش شدت گرفت. در روز ۳۰
آذر، تظاهرات منظم بزرگی به طرفداری از جبهه ملی توسط
دانشجویان دانشگاه تهران در میدان بهارستان برپا شد که در آن از
پیشنهاد ملی شدن نفت هواداری کردند و شعارهایی بر ضد قرارداد
۱۹۳۳ دادند. روز اول دی چند هزار نفر از طبقات مختلف کشور به
دعوت آیت‌الله کاشانی و حوزه علمیه تهران در مسجد شاه (مسجد
امام خمینی کنونی) گرد آمدند و در آنجا به طرفداری از ملی شدن
صنعت نفت و ابطال قرارداد ۱۹۳۳ سخنرانی نمودند.

در جلسه غیرعلنی سوم دی ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی، رزم‌آرا
در دفاع از لایحه الحاقی، علیه پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت سخن
گفت. در این سخنرانی رزم‌آرا استدلال کرد که ملی شدن صنعت نفت
به صلاح کشور نیست، زیرا ایران دارای آن قدرت صنعتی نیست که
حتی یک کارخانه سیمان را اداره کند. او گفت که کارخانه‌های کشور به
علت عدم کارایی فنی زیان می‌دهند و مهندسان ما حتی یک

«لوله‌نگ» هم نمی‌توانند بسازند. رزم‌آرا در این سخنرانی ملی کردن صنعت نفت را بزرگترین خیانت شمرد.

توهین رزم‌آرا به مهندسان و کارشناسان ایرانی توفان بزرگی برپا کرد. دولت که جو را بسیار نامساعد می‌دید، تصمیم گرفت که لایحه نفت را از مجلس پس بگیرد. استرداد لایحه با مخالفت شدید نمایندگان جبهه ملی و بسیاری از نمایندگان دیگر روبرو شد و آن‌ها دولت را خائن خواندند. حتی وزیران کابینه نیز چون از این امر آگاهی قبلی نداشتند، معترض شده بودند.

روز ۸ دی به دعوت جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی تظاهرات بزرگی در میدان بهارستان صورت گرفت و علیه دولت و لایحه نفت سخنرانی شد. تشنج و هیاهو و مجادله در مجلس، دیگر امری عادی شده بود. حتی در هیئت وزیران نیز اختلاف افتاده و چند وزیر در مخالفت با سخنرانی غلامحسین فروهر، وزیر دارایی، در مجلس که علیه ملی شدن نفت و برای استرداد لایحه الحاقی به دولت ایراد کرده بود، استعفاء کردند. سرانجام فروهر که مورد خشم و تنفر مجلس قرار گرفته بود، در روز دهم دی استعفا کرد و در نتیجه دیگر وزیران مستعفی به سرکار خود بازگشتند.

اکثریت نمایندگان مجلس با پس گرفتن لایحه نفت توسط دولت مخالف بودند. در جلسه ۱۴ دی ۱۳۲۹، مجلس تصویب کرد که:

«... بیانات وزیر دارایی در جلسه سه‌شنبه

۲۹/۱۰/۵ راجع به نفت به هیچ‌وجه مورد تصدیق

مجلس شورای ملی نمی‌باشد و مردود است...»

در جلسه ۲۱ دی، مجلس شورای ملی با پافشاری نمایندگان

جبهه ملی، پیشنهادی را تصویب کرد که بر طبق آن کمیسیون نفت

مجلس مأموریت یافت که در طی دو ماه، پیشنهادی برای تعیین تکلیف دولت تهیه و برای تصویب به مجلس ارائه دهد:

«... مجلس شورای ملی در تأیید و تصویب گزارش نفت دایر بر اینکه لایحه ساعد - گس کافی برای استیفای حقوق ایران نیست، به منظور اجرای قانون مهر ۱۳۲۶ به آن کمیسیون مأموریت می دهد با توجه به پیشنهادات آقایان نمایندگان در ظرف دو ماه گزارش مبنی بر تعیین وظیفه و رویه دولت تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم نماید. آقایان نمایندگان می توانند در ظرف دو هفته هرگونه پیشنهادی دارند به کمیسیون تقدیم نمایند...»

آزادی مطبوعات

سخنرانی جنجال برانگیز غلامحسین فروهر، وزیر دارایی، در روز پنجم دی ۱۳۲۹، منجر به توقیف روزنامه ها، و به دنبال آن، بست نشستن مدیران جراید در مجلس شد. نمایندگان جبهه ملی که به ویژه به بسته شدن روزنامه های شاهد و باختر امروز و زندانی شدن دکتر حسین فاطمی معترض، و خشمگین بودند؛ تلاش زیادی برای لغو قانون محدودیت مطبوعات کردند. در تظاهرات میدان بهارستان، آزادی مطبوعات نیز از شعارهای جدی مردم و موضوع سخنرانی های پرشور نمایندگان جبهه ملی ایران بود.

وقتی دولت اعتنایی به بست نشستگان مطبوعاتی نکرد، آن ها از خوردن غذا خودداری کردند. سرانجام در جلسه ۱۴ دی مجلس شورای ملی طرحی به صورت ماده واحده به مجلس ارائه شد:

«... کلیه قوانین مربوط به مطبوعات به استثنای
 قانون پنجم محرم ۱۳۲۶ قمری ملغی است. چنانچه
 قانون جدیدی لازم باشد دولت مکلف است در ظرف
 یک ماه لایحه آن را تهیه و به مجلس تقدیم نماید...»
 این موضوع مهم که زیر این پیشنهاد را نمایندگان اکثریت امضا
 کرده بودند، نشان می داد که دولت رزم آرا چقدر تضعیف شده و مورد
 تنفر همگان قرار گرفته است.

این پیشنهاد بالاخره با سخنرانی سید ابوالحسن حایری زاده و
 حمایت دیگر نمایندگان جبهه ملی تصویب شد و در نتیجه قانون
 اختناق آور «اقبال - زنگنه» که رزم آرا آن را پس از سوء قصد به شاه،
 حاکم کرده بود، لغو شد. در مجلس میهمانی بی که رئیس مجلس در
 روز ۲۰ دی به افتخار روزنامه نویسان بست نشین ترتیب داده بود،
 دکتر فاطمی گفت:

«... حالا در آزادی مطبوعات ما رسیده ایم به دو
 سال قبل از مشروطیت!»

فصل دهم

ملی شدن صنعت نفت

پس از تصویب طرح بررسی مسئله نفت و لایحه الحاقی، کمیسیون نفت مجلس مشغول به کار شد و جبهه ملی مبارزه خود را برای ایجاد جو مناسبی برای تصویب پیشنهاد ملی شدن نفت در ایران، تشدید کرد. جبهه ملی بر این باور بود که با ملی شدن نفت کشور، نه تنها بزرگترین سرمایه و درآمد کشور از اختیار بیگانگان خارج و نفوذ آنان، به ویژه انگلستان و شوروی و سپس آمریکا، در سیاست ایران ریشه کن می شود؛ بلکه سرزمین ایران که از زمان پادشاهان قاجار به صورت یک کشور دست نشانده و بدون اختیار و تحقیر شده درآمده، و از قافله تمدن جهان عقب مانده است، روحیه ملی خود را دوباره باز خواهد یافت، بر سرنوشت خود حاکم خواهد

شد، و در راه پیشرفت خواهد افتاد.

جبهه ملی مصمم شده بود که به عنوان یک ضرورت تاریخی و اجتماعی، بت ابرقدرت انگلستان را که بیش از یک قرن و نیم در تار و پود زندگی سیاسی و اقتصادی کشور رخنه کرده و افیون وار اعتماد به نفس ملت را سست و از آینده ناامیدشان کرده بود، بشکند و به دنیا هشدار دهد که این ملت دیگر زیر بار زور و استثمار نمی‌رود و از خواب یکصد و پنجاه ساله بیدار شده است.

در روز ششم بهمن ۱۳۲۹، جمعیت بزرگی از بازاریان و پیشه‌وران و طرفداران جبهه ملی ایران در مسجد شاه تهران گرد آمدند و با سخنرانی‌ها و تظاهرات خود خواستار ملی شدن صنعت نفت شدند. روز پیش از آن، جبهه ملی در مجلس توسط حسین مکی، دکتر بقایی، الهیار صالح، حایری‌زاده، نریمان و عبدالقدیر آزاد، دولت رزم‌آرا را به علت عدم امنیت قضایی در کشور استیضاح کرد، ولی نمایندگان اکثریت به دولت رأی اعتماد دادند.

انگلستان روی رزم‌آرا فشار می‌آورد که «ناسیونالیست‌های افراطی» جبهه ملی مجلس را تحت کنترل خود در آورد. از سوی دیگر، حزب توده که می‌دانست با ملی شدن نفت ایران و کوتاه شدن دست انگلستان، شوروی هم از تسلط به نفت شمال محروم خواهد شد، مبارزه شدیدتری را علیه جبهه ملی و ملی شدن نفت آغاز کرد. حزب توده از آنجا که از بودجه کافی از طریق سفارت شوروی و حزب کمونیست شوروی برخوردار بود، در نشریه‌های متعدد خود مانند «مردم»، «بسوی آینده»، «نیسان» و «حجاز» با دولت رزم‌آرا همه آوا شده و با بدترین وجهی جبهه ملی را می‌کوبیدند. نمونه‌هایی از شعارهای آن روزهای حزب توده و عنوان‌های مقاله‌های آن‌ها علیه

جبهه ملی از قرار زیر است:

«قرارداد الحاقی را ملت ایران رد کرد نه جبهه
مفتضح ملی و جراید معلوم الحال.»
«... عوام فریبان آخرین تیر ترکش استعمارند و دکتر
مصدق نماینده این گروه است.»
«... دشمنان عوام فریب خلق...»
«... مزدوران فرومایه استعمار...»
«... طفیلی و حشرات پلید...»

رزم آرا هم آتش این برخوردارها را دامن می زد و مطبوعات وابسته
به دولت به دکتر مصدق، جبهه ملی و اعضای جبهه ملی را در هر
فرصت ناسزا می گفتند و می کوبیدند. ولی مردم همچنان استوار جبهه
ملی را حمایت می کردند. مرم مصدق را دوست داشتند و به رهبری
او اعتماد کرده بودند.

دکتر حسین فاطمی که اینک با حمایت های روزنامه اش، باختر
امروز، از دکتر مصدق، ستون فقرات جبهه ملی شده بود، در پاسخ
فعالیت های ضد ملی حزب توده نوشت:

«... کمال تأسف من این است که عده ای از
پاک ترین و شریف ترین و منزه ترین جوانان ایرانی که
هوس اصلاح و عظمت وطن را در سر می پرورانند و
شور و اشتیاق فراوانی به رهایی کشور از چنگال دزدان و
غارتگران دارند، از این مانورهای سیاست های کهنه کار
خدایان نفت گول می خورند و گمان دارند «کارل
مارکس» یا «لنین» تعالیم عالیه خود را در صفحات
«بسوی آینده» نشر می دهند؛ در صورتی که بدون

کمترین تردید، این عده جوان معصوم در حال حاضر ندانسته بازیچه شهوات جناح انقلابی شرکت نفت هستند... ما حمله از تمام جهات را حساب می‌کردیم مگر از ناحیه آن‌ها که مدعی آزادیخواهی و دفاع از منافع زحمتکشان هستند...»

به‌همین دلیل حزب توده با لقب توده‌ای نفتی معروف شد. بعدها از اسنادی که در «خانه سدان» کشف شد، معلوم شد که جراید طرفدار رزم‌آرا که با جبهه ملی مبارزه می‌کردند، جملگی از بودجه شرکت نفت انگلیس و ایران برخوردار بودند.

کمیسیون نفت و پیشنهاد جبهه ملی

کمیسیون نفت پس از گذشت مهلت دو هفته‌ای دریافت پیشنهادها، از روز ۱۴ بهمن ۱۳۲۹، مجدداً آغاز به کار کرد. چندین پیشنهاد از نمایندگان رسیده بود. یکی از این پیشنهادها پیشنهاد جبهه ملی بود که ۱۱ نفر زیر آن را امضا کرده بودند:

«... به نام سعادت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، امضا کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود؛ یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.

الهیاری صالح، حایری‌زاده، دکتر محمد مصدق، حسین مکی، دکتر شایگان، میر سید علی بهبهانی، عبدالقدیر آزاد، محمود نریمان، عباس اسلامی، دکتر مظفر بقایی کرمانی، کاظم شیبانی.»

در نخستین جلسه کمیسیون، دکتر مصدق دو پرسش کتبی از رزم آرا، نخست وزیر، کرد:

«اول: آیا دولت شما، ولو با کمک متخصصین خارجی، قادر است که از معادن نفت جنوب بهره برداری کند یا نه؟ چنانچه جواب سؤال منفی است علل آن را مرقوم فرمایید.

دوم: چنانچه دولت ایران هیچگونه تغییری در مشتریان ندهد و کلیه محصولات معادن نفت جنوب را بعد از وضع مصرف داخلی کماکان با دول و بنگاه‌هایی معامله کند که تاکنون با شرکت نفت معامله کرده‌اند، آیا ممکن است ملی شدن صنعت نفت ایجاد عکس‌العمل‌هایی بکند یا نه؟ در صورت امکان توضیح فرمایید که عکس‌العمل‌های احتمالی از چه قبیل، و نتایج آن ممکن است چه باشد؟»

مطرح کردن این پرسش‌ها نشانه پختگی، دوران‌دیشی، و سیاستمداری دکتر مصدق و جبهه ملی بود. این پرسش‌ها نه تنها درخواست اطلاعات فنی و سیاسی برای تصمیم‌گیری خردمندان کمیسیون بود، بلکه دولت را وادار می‌کرد که در این باره موضع‌گیری علنی بکند. از سوی دیگر، می‌توانست جو بین المللی و میزان فشار شرکت نفت و دولت انگلستان را بسنجد.

رزم آرا که مایل بود دفع الوقت کند تا بلکه مذاکرات محرمانه‌اش با شرکت به نتیجه برسد و منجر به قرارداد شود، پاسخ خود را در روز ۲۵ بهمن ۱۳۲۹، به کمیسیون فرستاد. این پاسخ نه تنها اطلاعات درخواستی را در برنداشت، بلکه مسئولیت کسب این اطلاعات را از

خود سلب و به عهده کمیسیون انداخته بود، ولی ضمناً گفته بود که نخست وزیر آماده است حضوری پاسخ شفاهی بدهد.

دکتر مصدق که از پاسخ غیر مسئولانه دولت ناراحت شده بود و آن را توهین به ملت ایران می شمرد، در آن جلسه گفت:

«... جواب آقای نخست وزیر هیچ وجه من الوجوه

قانع کننده بود، بلکه این احتمالی را که بنده می دادم در اینکه نفت را بلاعوض می برند، تقریباً قریب به یقین شده است.

بنده از جناب آقای نخست وزیر دو سؤال کردم.

امروز بعد از ملاحظه مرقومه ایشان یقین و مسلم شد که این دولت قادر نیست نظریان ملی ما را تأمین کند، زیرا اگر دولت قادر بود، این طور جواب نمی داد. طوری می گفت که اهانتی را که به ملت ایران کرده جبران شود...»

در مطبوعات جهان مطالب زیادی درباره بحران نفت ایران نوشته می شد و معلوم بود هر دو دولت آمریکا و انگلستان کوشش دارند شرکت نفت ایران و انگلیس را حفظ و حمایت کنند. روزنامه های ایران هم نوشته های جراید خارجی را نقل می کردند، از جمله پیشنهاد این شراکت پنجاه - پنجاه شرکت نفت به رزم آرا و پرداخت پنج میلیون لیره وام به ایران. در روز چهارم اسفند ۱۳۲۹، سفیر انگلستان در ایران، سر فرانسیس شپرد، که از پنهان نگهداشته شدن پیشنهاد انگلستان مبنی بر شراکت پنجاه - پنجاه با ایران، به خشم آمده بود، در نامه ای به نخست وزیر ایران نوشت:

«... هیچ کدام از اقدامات، چه راجع به نفت و چه

راجع به وام، به آگاهی مردم نرسیده است و اجازه داده شده در افکار عمومی نسبت به شرکت شرایط خصمانه ایجاد شود که متوجه بریتانیا بشود و دولت ایران هیچ اقدامی برای جلوگیری از این وضع نکرده است...»

در روز ۱۲ اسفند ۱۳۲۹، تظاهرات بزرگی از طرف جبهه ملی و جمعیت فداییان اسلام در مسجد شاه برپا شد که در آن علیه شرکت نفت انگلیس و ایران ستم‌هایی که بر ملت ایران می‌رفت، سخن گفتند و شعار دادند. در این تظاهرات که بسیار پرشور بود، اعمال رزم‌آرا تقبیح، و ضرورت ملی شدن صنعت نفت تأیید گردید.

در همان روز، رزم‌آرا در جلسه کمیسیون نفت شرکت کرد. رزم‌آرا در این جلسه گزارشی را از متخصصان صنعت نفت ارائه کرد که خلاصه آن این بود که ما توان اداره این صنعت را نداریم و ملی کردن آن به زیان ملت و کشور خواهد بود.

در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، سپهد رزم‌آرا، نخست وزیر، که برای شرکت در ختم آیت‌الله فیض به مسجد شاه رفته بود، توسط خلیل طهماسبی، عضو جمعیت فداییان اسلام، هدف سه گلوله قرار گرفت و کشته شد. طهماسبی در بازجویی گفت که چون رزم‌آرا خائن بود، او را کشته است.

در روز ۱۷ اسفند ۱۳۲۹، کمیسیون نفت رسیدگی خود را به مسئله نفت پایان داد و به اتفاق آراء پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد.

آیت‌الله کاشانی در یک مصاحبه با خبرنگاران خارجی قتل رزم‌آرا را واجب اعلام کرد و گفت خلیل طهماسبی منجی ملت ایران است.

در همان روز اعضای جبهه ملی در تظاهرات بزرگی که به مناسبت کشته شدن رزم‌آرا در میدان بهارستان برگزار شده بود، شرکت کردند. ساعتی بعد آیت‌الله کاشانی، محمود نریمان، دکتر مظفر بقایی، و حسین مکی در رابطه با کشته شدن رزم‌آرا بازداشت شدند.

تصویب لایحه ملی شدن نفت

روز ۱۸ اسفند ۱۳۲۹، مجلس به نخست‌وزیری حسین علاء رأی تمایل داد. در همان روز تظاهرات بزرگی به دعوت جبهه ملی، حزب ایران و چند گروه هوادار جبهه ملی در میدان بهارستان به طرفداری از ملی شدن صنعت نفت برپا شد.

در ۲۲ اسفند ۱۳۲۹، در جلسه علنی مجلس شورای ملی پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت با قید دو فوریت مطرح شد و دکتر مصدق طی سخنرانی پرشوری درباره تاریخچه و ضرورت ملی شدن صنعت نفت در ایران، گفت:

«... به شما ای نمایندگان مجلس شانزدهم... گزارش کمیسیون نفت را بدون فوت وقت که ممکن است از کیسه ملت ایران برود و دیگر شما موقعی به دست نیاورید که به این خدمت بزرگ ملی مفتخر و موفق شوید، تصویب کنید...»

در روز ۲۳ اسفند، سفارت انگلستان یادداشتی به دولت ایران داد و به تصویب پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در کمیسیون نفت مجلس اعتراض کرد و تذکر داد که حسن همجواری ایجاب می‌کند که قرارداد نفت فسخ نشود. در جلسه علنی روز ۲۴ اسفند ۱۳۲۹

مجلس شورای ملی، سرانجام لایحه ملی شدن صنعت نفت به اتفاق آراء به تصویب رسید. آن روز پس از تصویب لایحه، تماشاچیان در مجلس غرق در شادی شدند و همه نمایندگان را غرق در بوسه کردند. آن شب در تهران و همه شهرهای ایران مردم چراغانی و تظاهرات و شادی کردند.

خبرنگاران حاضر در مجلس، یادداشت تبریکی خطاب به دکتر مصدق نوشتند و به او رساندند. نمایندگان جبهه ملی بی درنگ پاسخ زیر را که با خط دکتر شایگان نوشته شده بود، برای خبرنگاران فرستادند:

«... آقایان محترم منخبرین جراید ملی، هر خدمتی جبهه ملی انجام دهد مرهون افکار عمومی است و افکار عمومی ساخته و پرداخته جراید است. بنابراین جبهه ملی باید صمیمانه از کمک و مساعدت جراید ملی که افکار مردم را روشن نموده و محیط مناسبی برای رد لایحه الحاقیه به قرارداد باطل نفت فراهم کرده‌اند، تشکر نماید. دوام خدمت جراید ملی را به خدمت به مملکت از خداوند خواهانیم. دکتر محمد مصدق، دکتر شایگان، الهیار صالح، حایری زاده، محمود نریمان، عبدالقدیر آزاد.»

در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، مجلس سنا هم این مصوبه مجلس شورای ملی را تأیید کرد. در همان روز شاه هم قانون ملی شدن صنعت نفت را امضاء نمود.

بدین ترتیب مبارزه چند ساله جبهه ملی ایران برای «احقاق حق ملت ایران» و خلاصی از چنگال استثمار اقتصادی و سیاسی، علی

رغم دشمنی‌ها و کارشکنی‌های دولت‌ها و مجالس‌های ایران و کشورهای خارجی، به پیروزی انجامید. برای نخستین بار از زمان سلطنت قاجار، ایران در برابر بزرگترین ابر قدرت تاریخی جهان ایستاد و گفت: «نه!»

فصل یازدهم

نخستین دولت جبهه ملی

یک روز پس از اعلام پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت توسط کمیسیون مربوطه، روز ۲۳ اسفند ۱۳۲۹، و یک روز پیش از تصویب آن در مجلس شورای ملی، سفارت انگلستان اعتراض دولت خود را نسبت به این پیشنهاد به حسین علاء نخست وزیر، تسلیم کرد. در این اعتراض آمده بود:

«... دولت پادشاهی انگلستان نمی تواند نسبت به امور شرکت نفت انگلیس و ایران که مؤسسه مهم انگلیسی و حتی بین المللی است، بی علاقه بماند... اصل ملی کردن و سلب مالکیت خصوصی از شرکتی که براساس تضمین پیمان که با مذاکرات آزاد منعقد گردیده

و تا سال ۱۹۹۳ معتبر است... نمی‌توان به عملیات شرکت پایان داد... در صورت بروز اختلاف اگر ارجاع آن به حکمیت صلاح دیده شود، به رئیس دیوان دادرسی بین‌المللی برای تعیین یک حکم مراجعه کنند... شرکت آماده شده که درباره پیمان جدیدی بر پایه تقسیم مساوی منافع به مذاکره پردازد...»

حسین علاء هنوز کابینه خود را به مجلس معرفی نکرده بود. تب ملی شدن نفت در کشور آنقدر بالا بود که مردم به چیز دیگری فکر نمی‌کردند، بنابراین علاء پاسخی فوری به اعتراض دولت انگلیس نداد.

در روز ۵ فروردین ۱۳۳۰، کارگران صنعت نفت در خوزستان اعتصاب کردند، زیرا شرکت نفت انگلیس و ایران حقوق و مزایای آن‌ها را قطع کرده بود. فشار روی دولت آغاز شده بود، و دولت ناچار در خوزستان حکومت نظامی اعلام کرد.

روز ۱۸ فروردین، حسین علاء به اعتراض دولت انگلستان پاسخ داد و در آن یادآور شد که با وجود تذکر خود وی به عنوان وزیر خارجه به سفیر انگلستان، در خرداد ۱۳۲۹، آن‌ها توجهی به حقوق حقه ایران نکرده‌اند، در صورتی که افکار عمومی نشان داده بود که لایحه الحاقی برای استیفای حقوق ملت ایران کافی نیست. به هر حال، دولت دیگر کاری نمی‌تواند بکند و باید صبر کند تا کمیسیون نفت، روش اجرای ملی شدن را تعیین نماید.

در همان روز زد و خورد سختی در آبادان میان کارگران اعتصابی و نیروهای نظامی درگرفت که در نتیجه آن، تعدادی از کارمندان انگلیسی، دانشجویان، و کارگران کشته، و شمار زیادی زخمی شدند.

در طول ماه فروردین تقریباً روزی نبود که در جایی تظاهرات به نفع ملی شدن نفت برپا نشود. فشار بین‌المللی برای بازداشتن ایران از ادامه راه، بسیار زیاد بود و آشوب کارگری و در خوزستان و سپس در اصفهان دولت را فلج کرده بود. در همین روز ۱۸ فروردین، حسین علاء کابینه خود را به مجلس شورای ملی معرفی کرد و در سخنرانی خود گفت:

«... در این موقع خطیر که زمام امور را به دست می‌گیریم، از همه طرف علایم و آثار آشفتگی و تشویش و نگرانی هویداست و افق جهان، و بالنتیجه آسمان ایران، بس تاریک است. حتی می‌توان گفت بدون اغراق که یکی از باریکترین و حساسترین مراحل تاریخ گیتی و این کشور کهنسال را می‌پیماییم...»

نمایندگان جبهه ملی به خاطر اعمال حکومت نظامی به حسین علاء اعتراض کردند. دکتر مصدق در این رابطه گفت:

«... نظر ما این است که کشورمان تا سرحد امکان از اصول دموکراسی استفاده کند و کاری نکند که به مقررات این رژیم سخته وارد شده و مملکت تا ابد با حکومت زور و قسلداری اداره شود. در کدام یک از ممالک دموکرات برای وقوع قتل از حکومت نظامی استفاده می‌کنند. مگر نبود که چند روز قبل سوء قصد کنندگان به جان رئیس جمهوری امریکا طبق قوانین عادی محاکمه و محکوم شدند؟ اگر برای هرکاری باید حکومت نظامی اعلام کنند و اگر همیشه مملکت ما تحت چنین رژیمی اداره شود، چه احتیاجی به

دادگستری به این عریض و طویل داریم؟...»

در روز ۱۹ فروردین، حسین علاء در مصاحبه‌ای با یکی از خبرگزاری‌های آمریکایی اظهار امیدواری کرد که با حفظ استقلال و تمامیت ارضی، روابط خوبی با همه کشورهای غربی داشته باشد؛ همچنین اعلام کرد که ملت ایران در برابر دشورای‌ها روحیه‌ای تسخیرناپذیر دارد. در همین روز او مجبور شد برای خواباندن شورش کارگران اعتصابی، که سخت‌تر از روز پیش شده بود، نیروی نظامی به خوزستان بفرستد. در روز ۱۹ فروردین، در واشنگتن، کنفرانسی برای اتخاذ سیاست مشترک بین آمریکا و انگلستان، با حضور سفیر انگلستان در آمریکا و جرج مگگی نماینده دولت آمریکا، تشکیل شد. در این کنفرانس آمریکا قول همکاری و پشتیبانی به انگلستان داد و قرار شد این حمایت به ترتیب زیر اعمال شود:

۱- در مذاکرات با ایران کوشش خواهند کرد تساوی منافع را بقبولانند.

۲- در صورت شکست مذاکرات، آمریکا از شکایت انگلستان در سازمان ملل متحد پشتیبانی خواهد کرد.

۳- در دیوان داوری لاهه، آمریکا از انگلستان دفاع خواهد کرد. در جلسه ۲۰ فروردین مجلس شورای ملی، محمدرضا آشتیانی‌زاده به حسین علاء و کابینه او حمله کرد و گفت:

«... هم انتخاب آقای علاء به ریاست وزرا و هم انتخاب تقی‌زاده به ریاست سنا، هر دو حکایت دارد که صنعت نفت در ایران واقعاً ملی خواهد شد... فقط وجود امضاءکننده قرار داد ۱۹۳۳ در رأس سنا، و شریک جرم او در رأس دولت، و بازیگر قرارداد در

هیأت دولت، این شبهه را در هر وطن پرستی ایجاد می‌کند که اگر واقعاً باید حقوق ملت ایران استیفا شود، این اشخاص در این پست‌های حساس چه می‌کنند؟...»

بالاخره دولت حسین علاء در جلسه ۲۷ فروردین ۱۳۳۰، از مجلس رأی اعتماد گرفت. در همین روز علی سهیلی، سفیر ایران در انگلستان، در یک مصاحبه مطبوعاتی موضوع ایران را با جملات زیر توجیه کرد:

«... ایران با هیچ معیاری نصیب عادلانه و منطقی از منافع وسیع نفت خود نبرده است...»

«ملی کردن صنعت نفت ایران نیز مطلقاً یک امر داخلی بوده و موضوعی است بین ایران و شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران. ایران نه قصد دارد که نفت خود را به دولت دیگری بدهد و نه آنکه انگلستان را از مصرف آن محروم سازد...»

در جلسه روز پنجم اردیبهشت، گزارش کمیسیون نفت که بعداً به «قانون ۹ ماده‌ای خلع ید» معروف شد، به مجلس داده شد و دکتر مصدق در سخنرانی پیش از دستور خود هشدار داد:

«... مطابق اطلاعاتی که به من رسیده باید عرض بکنم ممکن است در آتی خیلی نزدیک حوادثی روی بدهد که این کاری که شما کرده‌اید به کلی عقیم بماند...»

دکتر مصدق درباره گزارش کمیسیون نفت و وظایف کمیسیون خلع ید، شرح داد:

«... این هیئت کارش نظارت چند روزه‌ای است که تا آن اساسنامه شرکت نفت جنوب تهیه بشود، نظارت

باید بکند، همچنانکه امروز نمایندگان مجلس در کار بانک ملی نظارت می‌کنند... جناب آقای رئیس، روز شنبه یا صبح یا عصر مجلس را تشکیل بدهید و این طرحی را که کمیسیون باید پیشنهاد کند، به عنوان یک طرح به قید سه فوریت بیاورند در این مجلس تصویب شود...»

با فشار دکتر مصدق و نمایندگان جبهه ملی از هرگونه تأخیر جلوگیری شد و جلسه رسیدگی مجلس برای روز بعد تعیین گردید. در نتیجه این کار، حسین علاء نگران عواقب سرعت عمل جبهه ملی برای دولت شد و روز جمعه ۶ اردیبهشت، یک روز پیش از تشکیل جلسه رسیدگی، از نخست وزیر استعفا کرد. این استعفای غیر منتظره همه محافل داخلی و خارجی را شگفت زده کرد و همه آن را نشانه وجود توفانی در پیش رو دانستند.

روز ۷ اردیبهشت، همه نمایندگان از استعفای حسین علاء شگفت زده شده بودند و می‌گفتند که نمی‌دانند در پشت پرده چه خبر است.

دکتر مصدق در خاطرات خود می‌نویسد:

«... از اینکه گفته می‌شد آقای حسین علاء استعفا

داده است، تعجب کردم؛ چون که در روز ششم اردیبهشت، شب که به خانه من آمده بودند و می‌خواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند، هیچ از این بابت صحبت نکردند... بعد در همان جلسه راجع به موضوعی که می‌خواستند مشورت کنند، وارد مذاکره شدیم که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه من

رفتند...»

نخست وزیر دکتور مصدق

با استعفای علاء، کشور در آستانه یک بحران شدید قرار گرفت. بیشتر نمایندگان تصور می‌کردند که او تحت فشار دولت‌های بیگانه مجبور به کناره‌گیری شده است. روز شنبه ۷ اردیبهشت، که قرار بود پیشنهاد کمیسیون نفت درباره خلع ید مطرح شود، مجلس اعلام جلسه خصوصی کرد. جمعیت زیادی در میدان بهارستان گرد آمده بودند و تعداد زیادی از خبرنگاران خارجی و داخلی در مجلس حضور داشتند. همه انتظار داشتند شاه نخست وزیر را تحمیل کند که هم قلدر، و هم مخالف ملی شدن نفت باشد.

پس از پایان جلسه خصوصی مجلس شورای ملی تصمیم سرنوشت‌ساز نمایندگان با ۷۹ رأی موافق از ۱۰۰ رأی، در برابر بهت و ناباوری همگان اعلام شد:

مجلس به نخست وزیر دکتور مصدق رأی تمایل داده است! خبر با سرعت خارق‌العاده در سراسر جهان پخش شد. دکتور مصدق در خاطرات خود می‌نویسد که تنها دلیل قبول مسئولیت از طرف او این بود که طرح ملی شدن صنعت نفت منتفی نگردد و با حمایت دولت تصویب و اجرا شود:

«... موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود...»

دکتور مصدق در رابطه با استعفای حسین علاء می‌نویسد:

«... علت استعفای نخست وزیر را از بعضی

نمایندگان سؤال کردم. یکی از دوستان گفت حضرات، که مقصود انگلیس‌ها بود، چنین تصور کرده‌اند از این نخست وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می‌خواهند آقای سید ضیاءالدین طباطبایی را که هم اکنون به حضور شاهنشاه آمده و به انتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است، وارد کنند...»

«... جلسه تشکیل شد و به مشورت پرداختند. چون اکثریت نمایندگان این‌طور تصور می‌نمودند که تصدی آقای ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای ۱۲۹۹ تجدید شود، نه جرأت می‌کردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه می‌داد به کاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند... یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم‌آرا نخست وزیر به خانه من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمی‌کرد برای قبول کار حاضر شوم، اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم...»

به این ترتیب نمایندگان اکثریت مجلس شورای ملی هم از ترس سید ضیاءالدین طباطبایی و هم به خاطر رعایت افکار عمومی ملت، به رهبر مخالفان خود، دکتر محمد مصدق، پناه بردند.

دکتر مصدق خود در خاطراتش می‌نویسد:

«... چنانچه آقای سید ضیاءالدین نخست وزیر می‌شد، دیگر مجلسی نمی‌گذاشت تا من بتوانم موضوع [ملی شدن نفت] را تعقیب کنم. مرا هم با یک

عده توقیف یا تبعید می‌کرد...»

در جلسه خصوصی مجلس، دکتر مصدق تنها شرط پذیرش نخست وزیری را تصویب گزارش کمیسیون نفت (مبنی بر اجرای قانون ملی شدن نفت) تعیین کرد. نمایندگان جبهه ملی از اینکه در مجلس رهبر خود را از دست می‌دادند، ناراحت بودند؛ ولی همگان کمر به حمایت از دولت آینده مصدق، که نخستین دولت جبهه ملی نیز تلقی می‌شد، بستند.

دکتر فاطمی در سرمقاله روزنامه «باختر امروز» که در عصر همان روز چاپ شد، نوشت:

«... کمتر از نیم قرن است که ملت ایران دکتر مصدق را به پیشوایی خود برگزیده است، کیست که در این سیاست این مملکت وارد باشد و سواد خواندن و نوشتن فارسی را داشته باشد و اسم دکتر مصدق را در مبارزات حیاتی و عظیم ملی نشنیده باشد؟ نام او با مشروطیت ایران همیشه همراه بوده و تنها کسی است که در مبارزات اصولی خود سرسختی و مجاهدت ممتد و طولانی نشان داده و با نفوذ اجانب همیشه جنگیده است...»

لایحه خلع ید

دکتر مصدق پذیرش نخست وزیری را مشروط به تصویب پیشنهاد کمیسیون نفت در مورد خلع ید از شرکت انگلیس و ایران کرده بود. جمال امامی که خود به ملی شدن نفت رأی داده و پیشنهاد نخست وزیری مصدق را کرده بود، مخالف مطرح شدن این لایحه

پیش از نخست وزیری مصدق بود. با این حال پیشنهاد ۹ ماده‌ای کمیسیون نفت در همان جلسه ۷ اردیبهشت مطرح شد. شانزده نفر از نمایندگان، که دکتر مصدق و نمایندگان جبهه ملی هم جزء آنها بودند، پیشنهاد کردند که این طرح با قید سه فوریت مطرح شود تا نمایندگان بتوانند در همان جلسه آن را به تصویب برسانند.

پیشنهاد ماده به ماده مطرح، بحث، و تصویب شد؛ و این امر نزدیک به شش ساعت، و تا نیمه شب، به درازا کشید. سپس مجلس کلیت طرح را به اتفاق آراء تصویب کرد. وقتی رئیس مجلس تصویب طرح و ارسال آن به مجلس سنا را اعلام کرد، مجلس یکپارچه غرق شادی و شعار و کف زدن انبوه تماشاچیان و خبرنگاران شد. نمایندگان جبهه ملی و دکتر مصدق به ابراز احساسات مردم پاسخ می‌دادند.

آن شب بهارستان تا نیمه شب مملو از جمعیتی بود که انتظار می‌کشیدند تا از نتیجه مذاکرات مجلس باخبر شوند و خبر نخست وزیری مصدق را بشنوند. آن شب برای نخستین بار در تاریخ پارلمانی کشور، مردم از یک یک نمایندگان استقبال و قدردانی کردند. نمایندگان جبهه ملی، به ویژه، مورد محبت و ستایش قرار گرفتند. مردم وقتی فهمیدند دکتر مصدق نخست وزیری را پذیرفته، تا ساعت ۲ پس از نیمه شب به شادی و پایکوبی پرداختند. یک شب پرافتخار و زیبا که نخستین پیروزی جبهه ملی در عرصه سیاست و اقتصاد بین‌المللی به شمار می‌رفت.

در جلسه روز ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰، مجلس سنا قانون اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت (خلع ید) را با سرعت تصویب کرد و تمایل به نخست وزیری دکتر مصدق را تأیید نمود. روز دهم

اردیبهشت، شاه فرمان نخست وزیری را امضاء کرد و دکتر مصدق نخست وزیر ایران شد.

متن کامل قانون خلع ید

ماده اول - به منظور ترتیب اجرای قانون مورخ ۲۴ و ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ راجع به ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، هیئت مختلطی مرکب از پنج نفر از نمایندگان مجلس سنا و پنج نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی به انتخاب هریک از مجلسین و وزیر دارایی وقت یا قائم مقام او تشکیل می شود.

ماده دوم - دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط بلافاصله از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران خلع ید کند و چنانچه شرکت برای تحویل فوری به عذر وجود ادعایی بر دولت معذور شود، دولت می تواند تا میزان ۲۵ درصد از عایدات جاری نفت را پس از وضع مخارج بهره برداری برای تأمین بدهی احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی الطرفین دیگر ودیعه گذارد.

ماده سوم - دولت مکلف است با نظارت هیأت مختلط به مطالبات دعاوی حقه دولت و همچنین به دعاوی حقه شرکت رسیدگی نموده، نظریات خود را به مجلس گزارش دهد که پس از تصویب مجلس به موقع اجرا گذاشته شود.

ماده چهارم - چون از تاریخ ۲۹ اسفند که ملی شدن صنعت

نفت به تصویب مجلس سنا نیز رسیده است کلیه درآمد نفت و محصولات نفتی حق مسلم ملت ایران است، دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به حساب شرکت رسیدگی کند؛ و نیز هیئت مختلط باید از تاریخ اجرای این قانون با تعیین هیئت عامله در امور بهره‌برداری دقیقاً نظارت نماید.

ماده پنجم - هیأت مختلط باید هرچه زودتر اساسنامه شرکت ملی نفت را که در آن هیئت عامله و هیئت نظارتی از متخصصین پیش‌بینی شده باشد تهیه و برای تصویب به مجلس پیشنهاد کند.

ماده ششم - برای تبدیل تدریجی متخصصین خارجی به متخصصین ایرانی، هیأت مختلط مکلف است آیین‌نامه فرستادن عده‌ای مشخص به طریق مسابقه در هر سال برای فراگرفتن رشته‌های مختلف معلومات و تجربیات مربوط به صنایع نفت به کشورهای خارجی را تدوین و پس از تصویب هیأت وزیران وسیله وزارت فرهنگ به موقع اجرا گذارده، مخارج تحصیل این محصلین از عواید نفت پرداخت خواهد شد.

ماده هفتم - کلیه خریداران محصولات معادن اشتراکی از شرکت نفت انگلیس و ایران هر مقدار نفتی را که از اول سال مسیحی ۱۹۴۸ تا تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) از آن شرکت سالیانه خریداری کرده‌اند، می‌توانند از این به بعد هم به نرخ عادلانه بین‌المللی همان مقدار را سالیانه خریداری نمایند و برای مازاد آن مقادیر

در صورت تساوی شرایط خرید، حق تقدم خواهند داشت.

ماده هشتم - کلیه پیشنهادات هیأت مختلط که برای تصویب به مجلس شورای ملی تهیه و تقدیم خواهد شد، به کمیسیون نفت ارجاع می‌گردد.

ماده نهم - هیأت مختلط باید در ظرف سه ماه از تاریخ تصویب این قانون به کار خود ادامه دهد و گزارش عملیات خود را طبق ماده ۸ به مجلس تقدیم کند و در صورتی که احتیاج به تمدید مدت داشته باشد با ذکر دلایل موجه درخواست نماید و تا زمانی که تمدید مدت به هر جهتی از جهات تصویب مجلسین نگشته است، هیأت مختلط می‌تواند به کار خود ادامه دهد...»

فصل دوازدهم

نخست وزیر دکترو مصدق

نخستین هیئت وزیران

دکترو مصدق پس از دریافت فرمان نخست وزیر به دیدار آیت الله کاشانی، که تا آن هنگام از دکترو مصدق و ملی شدن صنعت نفت حمایت کامل می کرد، رفت. در این جلسه دکترو مصدق ترجیح داد بنا به مقتضیات و شرایط، درباره فهرست وزیران که دخالت در انتخاب آن مورد علاقه کاشانی بود، صحبتی نکند. آیت الله کاشانی به این مناسبت اعلامیه زیر را صادر کرد:

«... چون صلاح ملت و مملکت در این موقع باریک چنین تشخیص شده است که جناب آقای محمد مصدق در انتخاب همکاران خود کاملاً آزاد باشند، لذا

اینجانب از هرگونه توصیه به ایشان از ابتدا خودداری
نموده و بعداً نیز خواهم نمود تا در انجام مسئولیتی که
به عهده گرفته‌اند، احساس مانعی نفرمایند...»

دکتر مصدق در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰، نخستین هیئت
دولت خود را به مجلس پیشنهاد و رئیس برنامه کار دولت خود را به
شرح زیر عنوان کرد:

«... برنامه دولت بسیار مختصر است زیرا تا کنون
برنامه‌های مفصلی به مجلس آمده است و مذاکرات
زیادی شده است ولی متأسفانه به واسطه اینکه دوامی
نداشته‌اند، برنامه‌هایی که آن اندازه مورد توجه مجلس
بوده، اصلاً به موقع عمل گذارده نشده است. دولت
این طور تصور کرد که ما یک برنامه خیلی مختصری
تقدیم بکنیم و اگر آقایان انتظار دارند اصلاحات دیگری
بشود. بعدها لوایحی با نظریات آقایان نمایندگان محترم
تقدیم می‌کنیم. دولت فعلی بدون اینکه وعده‌های دور
و دراز بدهد، عجالتاً با وضعیات فعلی کشور برنامه خود
را منحصر به دو موضوع ذیل می‌نماید:

۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر
کشور بر طبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت
نفت در سراسر کشور مورخه دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ و
تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی
کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و
شهرداری‌ها. البته نظرات اصلاحی دولت منحصر به این

دو ماده نیست و عجالتاً از ذکر جزئیات صرف نظر، و در موقع خود لوایح ضروری را برای اصلاحات لازم تقدیم خواهد نمود و بسیار ممنون و خوشوقت خواهد شد که نمایندگان محترم مجلس شورای ملی و سنا راهنمایی ها و هدایت های لازم به دولت، برای اصلاحات بفرمایند. اساس سیاست خارجی دولت هم مبتنی بر منشور ملل متحد و تقویت این سازمان و دوستی با کلیه دول و احترام متقابل نسبت به همه ملل می باشد...»

نخستین هیئت وزیران دکتر مصدق کابینه موجهی به نظر نمی رسید، زیرا دکتر مصدق مصلحت می دید با عوامل و ایادی گذشته کار خود را شروع کند و به تدریج از همکاران و همفکران متخصص و لایق، که مؤمن به نهضت ملی و ملی شدن نفت بودند، استفاده نماید و کابینه موافق نظر و مصلحت ملت را به وجود آورد. لذا در اولین کابینه معرفی شده فقط یک نفر از اعضای جبهه ملی حضور داشت و این موضوع بر همه روشن بود. دکتر فاطمی در سر مقاله باختر امروز نوشت که اگر موضوع حساس نفت در میان نبود، کابینه دکتر مصدق جور دیگری تشکیل می شد.

فهرست وزیران او در آغاز کار به شرح زیر بود:

- | | |
|--------------------|-----------------------|
| ۱- وزیر کشور | سرلشگر فضل الله زاهدی |
| ۲- وزیر جنگ | سرلشگر نقدی |
| ۳- وزیر دارایی | محمدعلی وارسته |
| ۴- وزیر کشاورزی | ضیاءالملک فرمند |
| ۵- وزیر دادگستری | علی هیئت |
| ۶- وزیر امور خارجه | سیدباقرخان کاظمی |

- ۷- وزیر فرهنگ دکتر کریم سنجابی
 ۸- وزیر راه امیر همایون بوشهری
 ۹- وزیر پست و تلگراف و تلفن یوسف مشار
 ۱۰- وزیر کار امیر تیمور کلالی
 ۱۱- وزیر اقتصاد ملی (تعیین نشد)

چهار نفر اول، وزیران کابینه مستعفی حسین علاء بودند. دکتر مصدق در روز ۱۵ اردیبهشت، دکتر حسین فاطمی و دکتر عباس نفیسی را به سمت معاونان خود منصوب کرد؛ و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت، شمس‌الدین امیرعلایی، وزیر دادگستری کابینه حسین علاء و عضو جبهه ملی، را به عنوان وزیر اقتصاد ملی معرفی نمود. روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰، مجلس سنا هیئت وزیران و برنامه دولت را تأیید کرد.

هواداران جبهه ملی و مصدق انتظار داشتند که در کابینه سهمی داشته باشند. آیت‌الله کاشانی مایل بود دو نفر را خود او معرفی کند، و عبدالقدیر آزاد هم درخواست کرد که از حزب «استقلال» او دو سه نفر وارد کابینه شوند.

عبدالقدیر آزاد وقتی ناکام شد، اعتراض شدیدی کرد و مخالفت را با دکتر مصدق آغاز نمود. او سرانجام به دلیل جاه‌طلبی و عدم رعایت منافع ملت، از جبهه ملی اخراج شد.

در جلسه روز ۱۹ اردیبهشت مجلس شورای ملی، با معاونت دکتر فاطمی، به این دلیل که «ایشان در مقاله‌هایشان به مجلس توهین کرده‌اند» مخالفت زیادی شد؛ ولی بالاخره به عنوان معاون سیاسی و پارلمانی نخست‌وزیر تأیید شد. این مسئله در روز ۳۰ اردیبهشت در مجلس سنا هم تکرار گردید.

در همانروز دکتر فاطمی به دفتر روزنامه باختر امروز رفت و به همکاران خود در روزنامه تأکید کرد که بدون ملاحظه مقام او و دکتر مصدق و موقعیت جبهه ملی، آن‌ها باید روش انتقادی خود را ادامه بدهند.

نخستین پیام‌های دکتر مصدق

در روز ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰، دکتر مصدق نخستین پیام خود را، به عنوان نخست وزیر، از رادیو ایران فرستاد:

«... هموطنان عزیز، هیچ تصور نمی‌شد موقعی پیش آید که به عنوان نخست وزیر با شما صحبت کنم. هیچوقت تصور نمی‌کردم با ضعف مزاجی که دارم چنین کار خطیری را قبول نمایم. قضیه نفت سبب شد که من این بارگران را به دوش بکشم و اکنون تنها خدا می‌داند که تا کی بتوانم آن را تحمل کنم...»

در روز ۱۱ اردیبهشت، دکتر مصدق برگزاری مراسم روز جهانی کارگر (یکم ماه مه) را که ممنوع بود، آزاد کرد؛ در نتیجه در آن روز بزرگترین تظاهرات کارگری تاریخ ایران برگزار شد.

در روز ۱۲ اردیبهشت، مصدق پیامی به رئیس شهربانی فرستاد:

«... شهربانی کل کشور، در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هرچه نوشته باشند و هرکه نوشته باشد، به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد...»

دستور منع تعرض به شهربانی، که از روح آزادیخواه و نیز از مردم‌گرایی مصدق سرچشمه می‌گرفت، باعث شد که جناح‌های

مخالف و به ویژه حزب توده، از این آزادی سوء استفاده کنند و با فحاشی و تهمت زدن، دشواری‌های زیادی را در مسیر نخست‌وزیری او و ملی شدن نفت ایجاد کنند. ولی دکتر مصدق هرگز از دستور خود عدول نکرد.

در روز ۱۶ اردیبهشت، دکتر مصدق پاسخ خود به اعتراض‌های دولت انگلستان، به ویژه اعتراض وزیر خارجه انگلستان، موریسون، را از طریق علی سهیلی سفیر ایران در انگلستان، به لندن فرستاد:

«... مقصود از ملی کردن صنعت نفت کاملاً روشن است. ملت ایران می‌خواهد از حق حاکمیت ملی خود استفاده، و بهره‌برداری از منابع نفت خود را خود به عهده داشته باشد و جز اجرای قانون ملی شدن صنایع نفت، مقصودی ندارد...»

هیئت مختلط نفت

نخستین فشار مصدق بر مجلس برای انتخاب به تأخیر افتاده هیئت مختلط نفت بود. این تأخیر ناشی از کارشکنی‌هایی بود که در پشت پرده برای خنثی کردن قانون ملی شدن نفت انجام می‌شد. دکتر مصدق در سخنرانی روز ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰، در مجلس شورای ملی، به این کارشکنی‌ها اشاره کرد و گفت علی‌رغم این مسائل، رسالت او اجرای قانون ملی شدن نفت است. او این رسالت را چنین عنوان کرد:

«... یکی از شب‌ها خواب دیدم که شخصی نورانی به من گفت دکتر مصدق، برو زنجیرهایی که به پای ملت ایران بسته‌اند، پاره کن. این خواب سبب شد که مثل

همیشه من به حفظ جان خود کوچکترین اهمیتی ندهم و دو ماه تمام نشده در کمیسیون حاضر شوم و وقتی که به اتفاق آراء پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در کمیسیون گذشت، قبول کردم که حرف آن شخص نورانی غیر از الهام چیز دیگری نبوده است. تصویب ملی شدن صنعت نفت را که هیچکس تصور نمی کرد از آن کمیسیون بگذرد، سبب شد که من مأیوس نشوم و با نهایت فرسودگی باز در کمیسیون حاضر شوم...»

سپس از مجلس گلایه کرد که چرا در انتخاب اعضای هیئت مختلط تأخیر می کنند. مصدق ضمناً اظهار نگرانی کرد که به او خبر داده اند توطئه هایی برای کشتن او در دست تکوین و اجراست. از حادثه ای در جلوی نخست وزیری سخن گفت که خود را او را به طور مشکوکی متوقف کرده بودند و اینکه جلوی خانه اش همیشه تعداد زیادی به طور مصنوعی ازدحام می کنند.

«... این اوضاع سبب شد که من به گفته های بعضی

که جانم در خطر است اهمیت بدهم و یقین کنم که دستی برای اضمحلال من کار می کند...»

سپس شرح داد که این مسئله را شاه نیز به او اطلاع داده است:

«... عرض کردم ممکن است بفرمایید چه

اشخاصی درد صدد از بین بردن من هستند؟ فرمودند:

دیهیمی که در سازمان دکتر بقایی است به او این طور گفته بود که فداییان اسلام در صدد قتل دکتر مصدق اند و دیهیمی هم به ستاد ارتش اطلاع داده و از ستاد ارتش هم به من گزارش دادند. دیشب هم به شهربانی دستور

دادم که از محافظت خودداری نکنند و نهایت مراقبت را بنمایند که شما جان سالم به در ببرید...»

«... عرض کردم، اعلیحضرتا، من یک جان دارم و می‌خواهم آن را در راه اصلاح و صواب این مردم و شما نثار کنم. من از اول عمر معتقد نبوده‌ام که در بستر بیماری جان بدهم. آرزویم این بوده است که در راه انجام وظیفه شهید راه وطن بشوم. من به این مأمورینی که نمی‌توانند ز یا شاید نخواهند قدمی بردارند احتیاج ندارم. مرا به خدا بسپارید و هرچه خواسته است تسلیم و رضا دارم...»

دکتر مصدق به نمایندگان گفت به علت خطری که در رفت و آمد او را تهدید می‌کند، تا کار نفت تمام نشده، در مجلس خواهد ماند.

«... به عرض نمایندگان و به عرض همکاران سابق خود که قدم‌های بزرگی در راه استقلال و تمامیت ایران برداشته‌اند می‌رسانم که بودن در خانه و رفت و آمد در شوارع برای من ممکن است ایجاد خطر کند. بنابراین اجازه دهند که در همین مجلس تا روزی که تکلیف کار نفت معلوم نشده، بمانم...»

سپس باز تأکید به انتخاب سریع اعضای هیئت مختلط کرد:

«... استدعا می‌کنم اشخاص را انتخاب بفرمایید که محافظه کار نباشند. اگر اشخاص محافظه کاری انتخاب شوند در این کمیسیون کی می‌تواند از مصالح ملت ایران دفاع کند؟ اشخاص غیر محافظه کار می‌توانند عقیده خود را اظهار کنند و اشخاص محافظه کار آن عقاید را

سپر بلای خود قرار دهند و نیت وطن پرستانه خود را در دادن رأی به موقع اجرا نگذارند. اگر تمام اشخاص کمیسیون محافظه کار بودند، بنده به انتخاب این کمیسیون هم امیدی نمی توانم داشته باشم. اگر بخواهید اشخاص غیر از این اشخاص که از جان بگذرند، غیر از این اشخاص که در مصالح مملکت حرف می زنند انتخاب بکنید، یقین بدانید در این کمیسیون تصمیماتی گرفته خواهد شد که منافع و مصالح ملت ایران را تأمین نخواهد کرد...»

انتخابات اعضای هیئت مختلط در مجلس شورای ملی صورت گرفت و آقایان دکتر سیدعلی شایگان، دکتر عبدالله معظمی، حسین مکی، الهیار صالح و ناصرقلی اردلان به ترتیب حائز اکثریت آراء انتخابات شدند.

در مجلس سنا هم همزمان با مجلس شورای ملی انتخابات صورت گرفت و آقایان ابوالقاسم نجم (نجم الملک)، محمد سروری، مرتضی قلیخان بیات (سهام السلطان)، دکتر احمد متین دفتری، و دکتر رضا زاده شفق انتخاب شدند.

این دو هیئت منتخب پنج نفری همراه با مهندس کاظم حسینی که همان روز به سمت معاونت وزارت دارایی منصوب و به عنوان قائم مقام وزیر دارایی و نماینده دولت در هیئت مختلط تعیین شده بود، یازده نفر اعضای کمیسیون مختلط نفت را تشکیل دادند.

کمیسیون بی درنگ با حضور خود وزیر دارایی تشکیل جلسه داد. در آن جلسه الهیار صالح به ریاست هیئت و حسین مکی به عنوان مخبر هیئت انتخاب شدند.

با وجود این‌که اکثریت هیئت مختلط از اعضای جبهه ملی نبودند، ولی به خاطر اینکه علی‌رغم کوشش مجلس، اعضای مؤثر جبهه ملی در کمیسیون نفت در آن هیئت عضویت پیدا کرده بودند و ریاست و سخنگویی آن در دست جبهه ملی بود، دکتر مصدق از آن رضایت داشت.

اقامت مصدق در مجلس

مصدق با گرفتن تصمیم ماندن در مجلس، بسیار هشیارانه عمل کرد، زیرا او می‌دانست که دوران بسیار سخت و پرتلاطمی را در پیش دارد و در طی چند هفته نخست زمامداری‌اش باید تصمیم‌های مهم و خطرناکی را بگیرد. او همچنان می‌دانست که مورد کینه و خصومت دربار است و دشمن سرسخت و حيله‌گر و قدرتمندی به نام انگلستان دارد که توسط عوامل خود در ایران، که از طریق شرکت نفت اداره و تغذیه می‌شوند، ساکت ننشسته است و وجود او را برای آینده منافعش در ایران خطرناک می‌شمارد. دولت آمریکا هم به حمایت از انگلستان برخاسته بود و می‌توانست دام‌هایی برای مصدق بگستراند. از سوی دیگر، اکثریت هر دو مجلس هم در باطن با او دشمن بودند و مایل بودند شکست بخورد. ارتش هم توسط شاه کنترل می‌شد؛ بنابراین، بهترین راه، اقامت در خانه دشمن خانگی بود. حضور وی در مجلس باعث خنثی شدن توطئه‌های پارلمانی، و دور از دسترس بودن او باعث دشواری اجرای برنامه‌های سوء قصد به جانش شد. بنابراین او با اقامت در مجلس می‌توانست در امنیت نسبی اقدامات ملی شدن صنعت نفت و خلع ید را به سرانجام برساند. مزیت دیگر اقامت او در مجلس اثر بر افکار عمومی بود.

مطبوعات دربارهٔ عدم امنیت جانی نخست وزیر داد سخن دادند و حتی مطبوعات چپ نیز که با دستور منع تعرض مصدق، آزادی بیان یافته بودند، در این باره به جنجال پرداختند.

دکتر فاطمی، معاون نخست وزیر، همان روز اعلام کرد که دکتر مصدق از هرگونه پذیرایی و ملاقات معذور است و فقط مطالب مهم و فوری به استحضار او می‌رسد.

روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، دکتر مصدق در پخشنامه‌ای به همهٔ اداره‌ها و سازمان‌های دولتی، انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران را اعلام کرد.

روز ۲۷ اردیبهشت، سفیر کبیر انگلستان در ایران اعتراض دولت خود را به ملی شدن صنعت نفت تسلیم دولت کرد و این کار را خلاف عرف و مقررات بین‌المللی دانست.

روز ۲۸ اردیبهشت، دولت آمریکا بیانیه‌ای دربارهٔ ایران منتشر و مؤکداً تصمیم یکطرفه ایران را خلاف عرف و مقررات بین‌المللی اعلام کرد.

اکنون هر دو دولت ذینفع، در برابر ایران موضع‌گیری رسمی کرده بودند و دولت مصدق نیز می‌بایست موضع رسمی خود را روشن کند.

در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۰، دولت ایران پاسخ قاطع خود را به سفیر انگلستان در ایران تسلیم کرد. در این پاسخ گفت شده بود که ملی کردن صنایع نفت ناشی از حق حاکمیت ملت است و هیچ مقام بین‌المللی حق رسیدگی به این امر را ندارد.

در تاریخ ۳۰ اردیبهشت، اعلامیه‌ای هم در پاسخ به بیانیهٔ رسمی دولت آمریکا منتشر شد. در این بیانیه اعلام شده بود که ملی

شدن صنعت نفت بازتاب میل و اراده ملت ایران است. بعد از ظهر همان روز دکتر فاطمی مصاحبه‌ای مطبوعاتی ترتیب داد و پیام دکتر مصدق را برای تعداد زیادی از خبرنگاران خارجی که به خاطر بحران نفت به ایران آمده بودند، خواند:

«... آقایان خبرنگاران خارجی، تا چند روز قبل که نماینده مردم و در مجلس در صف اقلیت بودم، برای رفع بدبختی آن‌ها غیر از آه و ناله کار دیگر نداشتم؛ ولی بعد که در رأس دولت واقع شدم و باید چاره‌جویی و رفع بدبختی‌ها را بکنم، دست‌هایم بسته و پاهایم را نیز می‌خواهند طوری ببندند که حتی یک قدم نتوانم حرکت نمایم. من عار دارم که نخست وزیر مملکتی باشم که قسمتی از نفوس آن در خود پایتخت مثل مردمان ما قبل تاریخ زندگی کنند. در این چند روزه که از ملاقات شما خودداری کردم و به واسطه کسالت قرار شد شما همگی سؤالات خود را بنویسید و یک مرتبه به تمام آن‌ها جواب دهم، مقصودی جز این نبود که قدمی چند بردارم و بتوانم بگویم که مقدمه هرگونه اصلاحات در این مملکت تهیه شده است، ولی متأسفانه دول دوست و خیرخواه ما مشکلاتی ایجاد کرده‌اند که آن مقدمه مورد انتظار هنوز فراهم نشده است.

اکنون تمنا می‌کنم شما شخصاً بروید اوضاع دلخراش آن قسمت از نفوس پایتخت را که بدان اشاره کرده‌ام، ببینید و پس از مشاهده احوال اسف‌اشتمال ما، آن وقت جوابی چنانکه شایسته یک نخست وزیر آزاد و

خیرخواه است به سؤالات شما بدهم...»

این بازدید انجام شد و بدین ترتیب دکتر مصدق با نشان دادن وضع زندگی مردم در زاغه‌های جنوب تهران، خبرنگاران را متوجه اهمیت کارش در برنامه‌ریزی برای مهمترین منبع اقتصادی کشور کرد و آن‌ها را از نظر روانی آماده شنیدن نیازها و درخواست‌های ایران نمود. پس از این بازدید، دکتر مصدق برای خبرنگاران شرح داد که ملی شدن نفت به او امکان می‌دهد که مردم را از این فقر و بدبختی نجات دهد. او از کشورهایی که در این بحران از انگلستان حمایت می‌کردند گله کرد و از خبرنگاران خواست که آنچه را دیده‌اند نتیجه نیم قرن سیاست استعماری شرکت سابق نفت دانسته، و برای مردمشان بازگو کنند.

روز ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰، «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» تبدیل به «حزب زحمتکشان» شد و رهبری آن را دکتر مظفر بقایی به عهده گرفت. چند تن از تئوریسین‌های حزب توده هم که فعالیت حزب توده را خلاف مصالح کشور تشخیص داده بودند به این حزب پیوستند.

در روز ۳۱ اردیبهشت، تظاهرات بزرگی در میدان بهارستان به دعوت آیت‌الله کاشانی انجام گرفت که در آن نمایندگان گروه‌های مختلف جبهه ملی (حسین مکی از تشکیلات جبهه ملی، مهندس بیانی از حزب ایران، دکتر بقایی از حزب زحمتکشان، و شمس قنات‌آبادی از مجمع مسلمانان مجاهد) سخنرانی کردند.

اقامت دکتر مصدق در مجلس تا ۹ خرداد ۱۳۳۰، ادامه داشت. از این تاریخ هم به جای اقامت در کاخ نخست وزیری، به خانه خود، در شماره ۱۰۹ خیابان کاخ، نقل مکان کرد.

فصل سیزدهم

خلع ید

در روز دوم خرداد ۱۳۳۰، وزیر دارایی به شرکت سابق نفت، که هنوز امیدوار بود ملی شدن نفت ایران با فشار دولت انگلستان منتفی شود، اخطار داد که نمایندگان خود را برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت بفرستد، وگرنه دولت ایران وظایف قانونی خود را در این رابطه انجام خواهد داد.

در روز پنجم خرداد ۱۳۳۰، شرکت نفت انگلیس و ایران به وزیر دارایی پاسخ داد که به احترام دولت و مجلس ایران نماینده‌ای خواهد فرستاد تا فقط اظهارات دولت را بشنود و به مرکز شرکت در لندن گزارش کند. در روز ۶ خرداد، دولت انگلستان در پاسخ به اخطار وزارت دارایی، به وزارت خارجه ایران اطلاع داد که علیه دولت ایران

به دیوان داوری لاهه شکایت می‌کند.

در همان روز ۶ خرداد ۱۳۳۰، تلگرافی از دادگاه بین‌المللی لاهه به وزارت خارجه ایران رسید و اطلاع داد که دولت انگلستان علیه دولت ایران دادخواستی تسلیم آن دادگاه کرده و از دولت ایران به خاطر ملی کردن نفت و لغو یک جانبه قرارداد فی مابین، که برخلاف مفاد خود قرارداد و نیز حقوق بین‌المللی است، شکایت کرده، خواستار پابرجایی قرارداد و دریافت غرامت از ایران شده است.

روز ۷ خرداد، تظاهرات و راهپیمایی‌های گسترده‌ای در تهران و شهرستان‌ها علیه شرکت نفت سابق و همه شرکت‌های استعماری انجام شد. در این روز سفیر آمریکا دکتر مصدق و سفیر انگلستان را برای نهار به یک جلسه میانجی‌گری دعوت کرد. دکتر مصدق دعوت را رد کرد و پاسخ داد که موضوع نفت مربوط به شرکت نفت است نه دولت انگلستان. روز بعد دکتر مصدق، شمس‌الدین امیرعلایی وزیر بازرگانی و اقتصاد ملی را با حفظ سمت به استانداری خوزستان منصوب کرد. با این حرکت دکتر مصدق نشان داد که مصمم است قانون ملی شدن نفت را بدون فوت وقت اجرا نماید و توجهی به شکایت دولت انگلستان ندارد. انتخاب امیرعلایی برای اجرای این قانون مهم، به خاطر جدیت و قاطعیت او بود.

در روز ۹ خرداد، وزیر دارایی در یادداشتی به نماینده شرکت سابق نفت قانون ملی شدن نفت و نحوه مصوبه اجرای آن را شرح داد و اعلام کرد که یک هیئت مدیره موقت از سوی دولت ایران انتخاب و یا نظارت هیئت مختلط، به انجام وظایف خود خواهد پرداخت. این وظایف شامل اکتشاف، استخراج، پالایش، پخش، و فروش بودند. همچنین اعلام کرد که تا اساسنامه شرکت ملی نفت ایران به تصویب

نرسیده، مقررات و روش‌های شرکت سابق اجرا خواهد شد و کارشناسان و کارکنان کنونی آن، اعم از خارجی یا ایرانی، از این پس در استخدام شرکت ملی نفت ایران خواهند بود. در این یادداشت خاطر نشان شده بود که نفت با نرخ عادلانه بین‌المللی فروخته می‌شود و از خریداران رسید دریافت می‌گردد. ضمناً از شرکت سابق خواسته شده بود که اگر پیشنهادی دارد، ظرف پنج روز برای بررسی ارائه کند.

روز ۱۱ خرداد ۱۳۳۰، شمس‌الدین امیر علایی که برای یک ماه اختیارات تام داشت، به منظور خلع بد وارد اهواز شد. روز ۱۶ خرداد، اعضاء هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران (دکتر عبدالحسین علی آبادی و مهندس محمد بیات) به اهواز رفتند. در روز ۱۸ خرداد، هیئت مختلط نظارت بر اجرای قانون ملی شدن نفت با بدرقه هزاران نفر از ایستگاه راه‌آهن تهران عازم اهواز شد و در آنجا هم با پیشبازانبوه مردم اهواز روبه‌رو گشت. مهندس مهدی بازرگان که به جای دکتر محمود حسابی انتخاب شده بود بعداً به این هیئت پیوست.

در روز ۲۰ خرداد ۱۳۳۰، امیر علایی علی‌رغم کارشکنی‌های عمال شرکت سابق نفت، هیئت مدیره اعزامی دولت را در ساختمان مرکزی شرکت نفت مستقر کرد و پرچم سه‌رنگ ایران را بر فراز آن به اهتزاز درآورد.

در آن روز، هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران اعلامیه زیر را منتشر کرد:

«... هیئت مدیره موقت مأمور اجرای قانون ملی

شدن صنعت نفت در ساعت دوازده و نیم روز دوشنبه

۲۰ خرداد ۱۳۳۰، در دفتر خود واقع در عمارت مرکزی و کار شرکت سابق نفت در خرمشهر مستقر و مشغول به کار گردید. هیئت مدیره لازم می‌داند ماده ۴ تصویب‌نامه دولت را که با موافقت هیئت مختلط مجلس تنظیم و به هیئت دستور داده شده است، به شرح ذیل به اطلاع خوانندگان عزیز برساند.

کارشناسان و کارمندان و کارگران ایرانی و خارجی شرکت سابق نفت کماکان به خدمت خود باقی و مستخدم شرکت ملی نفت ایران شناخته می‌شوند...»

در همان روز ۲۰ خرداد، هیئتی به ریاست باسیل جکسون از انگلستان برای مذاکره با دولت ایران وارد تهران شد. جکسون به خبرنگاران گفت که آمادگی دارد برای یک شرکت پنجاه پنجاه با دولت ایران مذاکره نماید.

روز ۲۱ خرداد، جلسه‌ای با حضور اعضای هیئت مدیره موقت، حسین مکی، دکتر متین دفتری و ناصر قلی اردلان از هیئت مختلط با نمایندگان انگلیسی شرکت سابق نفت: دریک، باکستر، مصطفی فاتح و منوچهر بزرگمهر (مترجم)، تشکیل شد. در این جلسه نماینده شرکت سابق نفت از همکاری خودداری نمود و تهدید کرد که کارکنان انگلیسی از کار دست خواهند کشید. به او گفته شد که کسی آنان را به زور نگه نخواهد داشت.

فردای آن روز نخستین آگهی فروش نفت از سوی شرکت ملی نفت ایران منتشر شد. در روز ۲۸ خرداد ۱۳۳۰، یک روز بسیار مهم در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌آید، زیرا در این روز عملیات خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران و قطع نفوذ مستقیم انگلستان،

اجرا شد.

در جلسه مشترک هیئت دولت و کمیسیون مختلط نفت تصمیم خلع ید به شرح زیر گرفته شد:

۱- تصمیمات و دستورات هیأت مدیره و یا مدیرعامل شرکت سابق نفت از این به بعد قابل اجرا نیست، مگر اینکه این تصمیمات و دستورات به امضای هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران رسیده باشد.

۲- مأمورینی برای خلع ید در قسمت نفت شاه و تصفیه خانه غرب در کرمانشاه تعیین شدند.

۳- دستور داده شد اداره اطلاعات شرکت سابق نفت منحل شود.

۴- دستور داده شده در همه جا نام شرکت سابق نفت به نام شرکت ملی نفت ایران تبدیل گردد.

۵- عواید نفت از این به بعد در همه جا باید فقط به شعبات بانک ملی ایران و به حساب شرکت ملی نفت ایران گذاشته شود، در صورت نبودن شعبه بانک، به صندوق دارایی محل تحویل گردد.

در پایان جلسه روز ۲۹ خرداد هیأت دولت، تلگراف زیر از طرف نخست وزیر به هیأت اعزامی خوزستان مخابره شد:

«... هیأت مدیره موقت نفت ملی ایران، بر طبق ماده دوم مقررات مصوبه هیأت مختلط، هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران دارای کلیه اختیارات لازم برای اداره امور شرکت اعم از اکتشافات، استخراج، توزیع، فروش و بهره‌برداری خواهد داشت و مؤسسات

تابعه شرکت سابق باید کلیه دستورات هیأت مدیره موقت را اجرا نمایند. - دکتر محمد مصدق»

در این روز طی مراسمی پرچم سه رنگ ایران برفراز ساختمان اداره مرکزی شرکت سابق در خرمشهر برافراشته، و تابلو «هیئت مدیره موقت» به جای «ریاست شرکت نفت انگلیس» نصب شد.

در همان روز ۲۹ خرداد، دکتر مصدق در پیامی به ملت ایران اطلاع داد که پیشنهادهای هیئت جکسون مقایر با قانون ملی شدن نفت بوده و پذیرفته نشده است، و عملیات اجرایی ادامه پیدا خواهد کرد. روز ۳۰ خرداد ۱۳۳۰، در مجلس شورای ملی، دکتر مصدق پایان کار خلع ید و پایان گفتگو با انگلستان را اعلام و درخواست رأی اعتماد کرد. از ۹۲ نماینده حاضر ۹۱ نفر به او رأی دادند. همانروز برای جلوگیری از خرابکاری و تشدید مجازات خرابکاران تأسیسات نفتی کشور، دولت لایحه‌ای به نام "لایحه ضد خرابکاری" تسلیم مجلس نمود.

تهدید انگلستان و دخالت آمریکا

در روز ۴ تیر ۱۳۳۰، وزیر خارجه انگلستان در سخنرانی خود در مجلس عوام انگلستان طی گزارش عملکرد دولت ایران و خلع ید از شرکت نفت ایران، تهدید کرد:

«... من می‌توانم به نمایندگان اطلاع دهم که به رزمنام و موریسون فرمان داده شده که فوری به سوی حومه آبادان حرکت کنند... جای بسی تأسف است که دولت ایران دست به اقداماتی بزند که برای سعادت آینده ایران نتایج مصیبت‌باری داشته باشد.»

در روز ۵ تیر ۱۳۳۰، مهندسان و کارکنان انگلیسی آبادان را ترک کردند. نخست وزیر انگلستان این حرکت را به مجلس عوام انگلستان گزارش داد و ادعا کرد که علت این کار، قانون ضد خرابکاری جدید ایران است که با اجرای آن ممکن است اتباع انگلستان اعدام شوند. پاسخ جبهه ملی و مردم ایران به تهدید انگلستان تظاهرات بزرگی بود که در روز ۷ تیر علیه شرکت سابق نفت برپا شد. روز بعد، ۸ تیر، وزیر خارجه انگلستان دوباره در پیامی به وزیر خارجه ایران، تهدید کرد که: «... دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نمی تواند

باور کند که دولت ایران در این لحظات آخر تشخیص ندهد که ناسازگاری با انگلستان روش خردمندانه‌ای نیست...» در رویدادی دیگر، در روز ۱۶ تیر، دکتر مصدق در یک پیام رادیویی، پس از اشاره به اخبار روزنامه‌ها که نوشته بودند می خواهند از او مجسمه‌ای برای نصب در یکی از میدان‌های شهر بسازند، از مردم سپاسگذاری کرد و در این باره اعلام نمود که:

«... به صدایی رسا که تا پایان حیات، بلکه بعد از مرگ من نیز اثر خود را در ضمیر وطن‌پرستان باقی بگذارد، اعلام می‌کنم که به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شود هرکس که بخواهد در حیات و مماتم به نام من بتی بسازد و مجسمه‌ای بریزد؛ زیرا هنوز رضایت وجدان برای من حاصل نشده و آن روز به خواست خداوند این مقصود حاصل شود، تازه نشانه انجام وظیفه است که هرکس بدان مکلف می‌باشد و حقاً سزاوار خوشباش پاداش نیست...»

روز ۱۷ تیر ۱۳۳۰، هری ترومن، رئیس جمهوری آمریکا، پیامی

به دکتر مصدق فرستاد و خبر داد که اورل هریمن برای مذاکره با ایشان به ایران سفر خواهد کرد. روز بیستم تیر، دکتر مصدق پیام رئیس جمهوری آمریکا را با حسن استقبال پاسخ داد، و در مجلس عزم راسخ خود را، علی رغم کارشکنی های شرکت سابق نفت، به اجرای قانون ملی شدن نفت اعلام کرد. او در این جلسه نمایندگان را از ایجاد اختلاف و کارشکنی و تشنج برحذر داشت:

«... هر قدر که در مجلس تشنج شود، این امر خدمت به شرکت نفت است... شما در جامعه مشهور نمی شوید که با دولتی که با شرکت نفت مبارزه می کند مبارزه کرده و یا کارشکنی می نماید. خدا می داند که این عرایض را برای شما عرض کرم نه برای خودم...»

در روز ورود هریمن به ایران، یعنی در ۲۳ تیر، حزب توده از طریق «جمعیت مبارزه با شرکت های استعماری نفت در ایران» تظاهرات بزرگی به بهانه یادبود اعتصاب سال ۱۳۲۵ کارگران شرکت نفت و تیرباران عده ای از آنها به راه انداخت. حزب زحمتکشان هم، بدون اطلاع دکتر مصدق، قصد برهم زدن تظاهرات را کرد. تظاهرات تبدیل به زد و خورد زشتی شد و پلیس در آن دخالت کرد و به دستور سرلشگر بقایی، ریاست شهربانی، که از شاه دستور سرکوبی گرفته بود، به مردم تیراندازی شد. عده زیادی کشته شدند. دکتر مصدق که در اثر این توطئه بسیار متأثر شده بود، سرلشگر بقایی را برکنار کرد. زاهدی، وزیر کشور، هم استعفا کرد. دکتر مصدق عمل پلیس را به شدت تقبیح نمود:

«... من صراحتاً می گویم تا این دولت سرکار است اشخاصی را که برخلاف مقررات در ۲۳ تیرماه به

اشخاص بی‌گناه شلیک کرده‌اند، مجازات خواهد کرد.»
 دکتر مصدق در روز یکم مرداد، امیر علایی را به جای زاهدی به وزارت کشور منصوب نمود. مذاکرات هریمن به جایی نرسید و بدون کسب نتیجه ایران را ترک کرد. دولت انگلستان که اکنون تعداد ۹ فروند کشتی جنگی در بندر آبادان متمرکز کرده بود، هیئتی را به سرپرستی سر ریچارد استوکس برای مذاکره به ایران فرستاد، این هیئت در روز ۱۲ مرداد وارد ایران شد. دکتر مصدق شرط مذاکرات را پذیرش قانون ملی شدن صنعت نفت از سوی انگلستان اعلام کرد. آن‌ها شرط را به ناچار پذیرفتند؛ ولی مذاکرات شکست خورد و دکتر مصدق زیر بار شرایط آن‌ها نرفت. در روز ۳۰ مرداد، مجلس به اتفاق آراء به مصدق رأی اعتماد داد، و در روز ۳۱ مرداد، هیئت انگلیسی ایران را ترک کرد. هریمن که دوباره به ایران بازگشته بود و در این مذاکرات حضور داشت، روز دوم شهریور با دست خالی از ایران رفت.

برای اینکه جوی که در آن دکتر مصدق مذاکره می‌کرد روشن شود، باید به اعمال و گفتار خرابکارانه و خیانت پیشه حزب توده و طرفداران دربار توجه کنیم.

حزب توده در مطبوعات خود هر روز به دولت ناسزا می‌گفت و دکتر مصدق را عامل امپریالیسم معرفی می‌کرد. هرگاه مصدق مذاکره می‌کرد، می‌گفت او عامل آمریکا است، اگر مذاکرات به هم می‌خورد، می‌گفت مصدق نمی‌داند کدام ارباب را انتخاب کند:

«... دولت دکتر مصدق به پیروی محض از

امپریالیسم آمریکا راه خیانت و سازش با شرکت نفت جنوب را پیش گرفته است... دولت دکتر مصدق کجا می‌رود؟ به جانب اطاعت کورکورانه از آمریکا... سازش

ننگین دکتر مصدق و جبهه ملی در مسئله نفت مورد
 نفرت شدید ملت ایران است... مصدق نقش دلال را
 بازی می‌کند... مصدق علناً به منافع ملت ما خیانت
 می‌ورزد و برای پابرجا نگهداشتن نفوذ ارتجاعی و
 امپریالیستی به ملت ما از پشت خنجر می‌زند...»
 مطبوعات وابسته به دربار هم فحاشی به جبهه ملی را به
 بالاترین حد خود رسانده بودند و دائم ایجاد تشنج می‌کردند:
 «... بی‌پدر و مادرها مملکت را به خون می‌کشند...
 جوش نزنید همه‌تان نوکر انگلیس‌ها هستید... با حقه و
 تزویر نمی‌توان بر مردم حکومت کرد... بی‌شرف‌هایی که
 مشروطیت و مادر وطن را به روز سیاه نشانده‌اند...»
 در مجلس هم نمایندگان مخالف مصدق و جبهه ملی هم همین
 تحریکات را انجام می‌دادند. در روز ۱۷ شهریور، دکتر مصدق در
 مجلس گفت که عمال انگلیس در همه جا هستند، در دو مجلس و در
 دربار هم هستند و نمی‌گذارند کارها پیش برود:
 «... در این مملکت سه عقیده است. اول عقیده
 هواخواهان سیاست انگلیس... عقیده دوم مربوط به
 اشخاصی که تمایل به مرام چپ دارند... و عقیده سوم
 وطن پرستان ایران است... طرفداران و پیروان این عقیده
 می‌گویند دولت ایران هرچه دارد باید در دست خودش
 باشد. نفت هم یکی از آن چیزهایی است که مال ایران
 است و باید در دست ایرانی باشد...»

قرضه ملی

دکتر مصدق تحت شرایط اقتصادی بسیار بدی کشور را اداره می‌کرد. انگلستان از فروش نفت ایران جلوگیری می‌کرد، و درآمد خارجی کشور به نزدیک صفر رسیده بود. در چنین شرایطی دکتر مصدق لایحه قرضه ملی را به مجلس ارائه داد تا از محبوبیت خود و علاقه مردم به ملی شدن نفت استفاده کند و از مردم یاری بگیرد. لایحه قرضه ملی در روز ۱۳ مرداد ۱۳۳۰، به تصویب رسید تا دولت بتواند با فروش اوراق قرضه ملی به سررسید دو سال و با بهره شش درصد، از مردم وام بگیرد.

در روز ۱۵ شهریور ۱۳۳۰، دولت انگلیس به همه جهانیان اعلام کرد که هرکس از ایران نفت بخرد، تحت تعقیب قرار خواهد گرفت. کوشش ایران برای نگهداشتن کارشناسان باقیمانده انگلیسی شرکت نفت، به جایی نرسید و ناچار روز دوم مهر به آنها اخطار شد که از کشور خارج شوند.

روز چهار مهر، مصدق برای گزارش اقدامات دولت و چگونگی وضعیت کشور، به مجلس رفت، ولی به علت خودداری اکثریت از حضور در مجلس، جلسه تشکیل نشد. مصدق هم در یک حرکت تاریخی به مقابل مجلس شورای ملی رفت و درحالی که مردم بر سر دست بلندش کرده بودند، در یک سخنرانی به یادماندنی گفت:

«... مجلس آنجاست که مردم هستند...»

روز بعد، در پنجم مهر ۱۳۳۰، دولت انگلستان از ایران به شورای امنیت شکایت کرد. با رفتن همه کارشناسان و کارمندان شرکت نفت، پالایشگاه آبادان عملاً تعطیل شد. مردم به کمک مصدق شتافتند و خرید اوراق قرضه ملی توسط مردم عادی به

صورت یک حرکت ملی درآمد؛ آن هم در حالیکه مالکین و تجار و سرمایه‌داران از خرید آن خودداری می‌کردند.

فصل چهاردهم

مصدق و سازمان ملل متحد

دکتر مصدق تصمیم گرفته بود برای دفاع از حقوق ملت ایران در دعوایی که از طرف دولت انگلستان در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح شده بود، شخصاً حضور پیدا کند. لذا اعلام کرد که در جلسه روز چهارم مهر ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی شرکت می‌کند تا وضع موجود و نظرات خود را تشریح کند. در آن روز، مجلس و میدان بهارستان پر از تماشاچی بودند، ولی نمایندگان مخالف برای جلوگیری از رسمیت یافتن مجلس، از حضور در آن خودداری کردند. دکتر مصدق هنگام خروج از مجلس، در میدان بهارستان ایستاد و خطاب به مردم سخنرانی پرشوری کرد:

«...ای مردم، شما مردم خیرخواه و وطن پرست که

در اینجا جمع شده‌اید، این مجلس است، و آن‌جا [اشاره به ساختمان مجلس] که یک عده‌ای مخالف مصالح مملکت هستند، مجلس نیست... هر جا که ملت است آنجا مجلس است...»

در این سخنرانی که طی آن دکتر مصدق دوبار متأثر شد و به گریه افتاد، مردم با احساسات شدید از او حمایت کردند و هر بار همراه با او گریستند. این سخنرانی که متن کامل آن در پایان این فصل آمده است، در واقع سیاست و پندار دکتر مصدق را در مبارزه علیه انحصارگری انگلستان و به نفع ملی کردن نفت روشن می‌کند. سخنرانی دکتر مصدق مردم را در سراسر کشور به لرزه درآورد، بازار تهران تعطیل شد و نمایندگان بازار و اصناف با سردار فاخر حکمت رئیس مجلس ملاقات کردند و به عدم تشکیل مجلس اعتراض نمودند.

اعضای اکثریت مخالف دولت در مجلس، که از عکس‌العمل مردم وحشت کرده بودند، اعلام کردند که به خاطر حضور دکتر مصدق در شورای امنیت سازمان ملل، از مخالفت دست خواهند کشید و در مجلس حاضر خواهند شد.

دکتر مصدق بار دیگر در روز یازدهم مهر، در جلسه علنی مجلس شرکت کرد. این بار هیچگونه مخالفتی از کسی سر نزد و دکتر مصدق شرح کامل مذاکرات نفت و دشواری‌هایی را که دولت انگلستان ایجاد کرده‌اند، داد و اعلام کرد که برای دفاع از ایران و شرکت در جلسه شورای امنیت، عازم نیویورک است. در این جلسه تجلیل زیادی از دکتر مصدق شد، از جمله حاج آقا رضا رفیع (قائم مقام الملک) گفت:

«... خدمات آقای دکتر مصدق به اندازه‌ای ست که

زیان عاجز است از او تشکر کند...»

در جلسه ۱۳ مهر ۱۳۳۰ مجلس سنا نیز از مصدق تجلیل بسیار شد. افزون بر آن‌ها، آیت‌الله کاشانی نیز اعلامیه‌ای در پشتیبانی و تأیید دکتر مصدق صادر کرد. جامعه سیاسی ایران به همه جهان نشان داد که (هر چند به ظاهر) در این بحران از نخست وزیر خود حمایت می‌کند.

روز بعد، ۱۴ مهر ۱۳۳۰، دکتر مصدق طی یک بدرقه بی نظیر مردم در فرودگاه مهرآباد، تهران را به سوی نیویورک ترک کرد.

مصدق در شورای امنیت

همراهان دکتر مصدق عبارت بودند از دکتر متین دفتری و سهام السلطان بیات از مجلس سنا، اللهیار صالح و دکتر علی شایگان از مجلس شورای ملی، که از اعضای هیئت نظارت هم بودند، و همچنین دکتر کریم سنجابی، دکتر مظفر بقایی، دکتر حسین فاطمی، جواد بوشهری، حسین نواب، و دو نفر مترجم. دو نفر از فرزندان دکتر مصدق، دکتر غلامحسین و ضیاء اشرف، با هزینه شخصی دکتر مصدق با او همراهی کردند.

روز ۱۵ مهر، دکتر مصدق وارد نیویورک شد و در آنجا به علت شهرت و شخصیت جهانی‌اش، از او استقبال عظیمی به عمل آمد. دکتر مصدق بلافاصله پس از ورود به بیمارستان رفت و بستری شد. دکتر فاطمی به عنوان سخنگوی دولت ایران، با خبرنگاران در تماس بود و اخبار را در اختیار آنان می‌گذاشت.

دولت انگلستان از شورای امنیت خواسته بود تا از ایران بخواهد

که مذاکرات بین طرفین درباره آینده شرکت نفت انگلیس و ایران طبق اصول منشور ملل متحد هرچه زودتر آغاز شود. موضع دولت ایران این بود که موضوع نفت مسئله‌ای کاملاً اقتصادی و مربوط به شرکت نفت و دولت ایران است و دولت انگلستان حق دخالت در آن را ندارد و هرگونه دخالتی در این مسئله دخالت در امور داخلی ایران است. دکتر حسین فاطمی در یک کنفرانس مطبوعاتی در ساختمان سازمان ملل، تصریح کرد که شورای امنیت صلاحیت رسیدگی به مسائل داخلی کشورها را ندارد.

روز ۱۸ مهر ۱۳۳۰، دکتر مصدق در جلسه شورای امنیت حاضر شد و ضمن شکایت از اعمال ستمگرانه و استعمارگرانه انگلستان، موضع ایران را تشریح کرد. دکتر مصدق به علت ضعف جسمانی بیش از ۵ صفحه از ۴۰ صفحه متنی را که آماده کرده بود، نتوانست بخواند و بقیه آن را اللهیار صالح خواند. در پایان این متن، مصدق گفته بود که با پیشنهاد انگلستان برای مذاکره مستقیم دو دولت و هرگونه دخالت شورای امنیت در امور داخلی ایران، مخالف است.

بعد از دکتر مصدق نماینده انگلستان سخنرانی کرد و ادعاهای دکتر مصدق را اغراق آمیز و تهمت‌های او را به دولت انگلستان نادرست خواند.

سخنرانی دکتر مصدق بازتاب بسیار مثبتی در سراسر جهان به سود ایران داشت و اعضای شورای امنیت را هم سخت تحت تأثیر قرار داد.

در روز ۲۳ مهرماه، شورای امنیت بالاخره موضوع را به رأی گذاشت. نماینده فرانسه پیشنهاد کرده بود که فعلاً پیشنهاد انگلستان مسکوت بماند و موضوع صلاحیت یا عدم صلاحیت شورای امنیت

به دادگاه بین‌المللی لاهه رجوع داده شود. این پیشنهاد مورد تأیید قرار گرفته و با رأی ۷ به ۲ (شوروی و یوگوسلاوی) تصویب شد. این پیروزی باعث تجلیل مصدق به عنوان یک قهرمان در سراسر جهان گردید، و ملت ایران را پس از قرن‌ها خاموشی، به عنوان یک ملت زنده و مبارز مطرح ساخت.

روز ۳۰ مهر ۱۳۳۰، دکتر مصدق وارد واشنگتن شد و همراه با سفیر ایران و دبیر کل سازمان ملل با ترومن رئیس جمهور آمریکا ملاقات کرد.

سیاست جدید انگلستان

در طول اقامت دکتر مصدق در آمریکا، با وجود استقبال مطبوعات و محافل سیاسی جهانی و حمایت افکار عمومی از او، دولت آمریکا تحت فشار دولت انگلستان با درخواست ایران برای ۱۲۵ میلیون دلار کمک اقتصادی، مخالفت نمود.

در همین زمان، در انتخابات انگلستان حزب محافظه کار برنده شد و وینستون چرچیل به نخست وزیر رسید. چرچیل در نخستین سخنرانی خود در مجلس عوام، سیاست سرسختانه تری را نسبت به مسئله ایران ابراز کرد. پادشاه انگلستان، ژرژ ششم، هم اظهار کرد که این کابینه منافع انگلستان را تأمین خواهد نمود.

در ایران هم مخالفان دکتر مصدق در مجلس، برخلاف قولشان، آغاز به ایجاد تشنج کردند و بنای حمله به دکتر مصدق را گذاشتند. حزب توده هم که از هیچ فرصتی برای تضعیف دکتر مصدق و نهضت ملی کردن نفت چشم پوشی نمی‌کرد و مایل بود انگلستان دوباره بر نفت جنوب مسلط شود تا شوروی هم بتواند امتیاز نفت شمال را به

دست بیاورد، برنامه‌ای برای یورش اهانت‌آمیز دانشجویان توده‌ای به جلسه شورای عالی دانشگاه و گروگانگیری اعضای آن سازماندهی کرد. این برنامه در روز ۸ آبان ۱۳۳۰، اجرا شد، ولی با پایداری رؤسای دانشکده‌ها و اعضای شورا در برابر درخواست شناسایی مهاجمان به عنوان تنها سازمان دانشجویی دانشگاه تهران و استعفای دست جمعی شورا، خنثی گردید.

از سوی دیگر، انگلستان مایل بود که انتخابات آینده ایران در زمان حکومت مصدق انجام نگیرد. مجلس کنونی، که اکثریت نمایندگان آن مخالف مصدق بودند، بیشتر قابل اعتماد بود تا قوانین مناسب سیاست انگلستان را به تصویب برساند. نمایندگان مخالف مصدق هم می‌دانستند که احتمالاً در انتخابات دوره هفدهم انتخاب نخواهند شد، لذا کوشش می‌کردند که انتخابات را عقب بیندازند. طبق فرمان انتخابات که توسط شاه در سوم مهر امضاء شده بود، انتخابات می‌بایستی در طی دو ماه انجام گیرد، ولی نمایندگان اکثریت مخالف مصدق در غیاب او تاریخ انتخابات را تا ۲۶ آذر ۱۳۳۰، عقب انداختند.

چون عمر مجلس شانزدهم در روز ۲۹ بهمن پایان می‌یافت، تأخیر انتخابات باعث یک دوره فترت می‌شد، و دکتر مصدق سخت با آن مخالف بود؛ گرچه آن فترت همان چیزی بود که نمایندگان مخالف می‌خواستند.

روز ۲۸ آبان ۱۳۳۰، دکتر مصدق به دعوت دولت مصر وارد قاهره شد و مورد استقبال بی‌نظیر مردم مصر قرار گرفت. این استقبال، استقبال یک ملت هشیار از یک قهرمان بود. دکتر مصدق در طی دو روز اقامت در مصر با ملک فاروق و نحاس پاشا، پادشاه و نخست

وزیر مصر، ملاقات کرد و در روز اول آذر ۱۳۳۰، به تهران بازگشت. استقبال عظیم و بی سابقه مردم ایران از نخست وزیر، حاکی از محبوبیت عمیق او در میان مردم بود.

روز سوم آذر، دکتر مصدق در جلسه علنی مجلس شورای ملی برای گزارش سفر خود شرکت کرد و با تظاهرات و کف زدن‌های شدید نمایندگان مجلس و مردم، که در میدان بهارستان جمع شده بودند، استقبال شد. او پس از دادن گزارش به مجلس و پاسخ به مخالفان و اتهامات نمایندگان اقلیت، به ویژه جمال امامی، با مصوبه تعویق انتخابات مخالفت کرد و گفت که از آن تبعیت نخواهد کرد چون مجلس سنا به آن رأی نداده و شاه هم آن را امضا نکرده؛ بنابراین انتخابات فوری انجام خواهد گرفت. او در این زمینه گفت:

«... در مورد تأخیر انتخابات، انگلیسی‌ها می‌خواهند این دولت برود و آن‌ها عملیاتی بکنند که مجلس بعد تقاضای آن‌ها را انجام دهد. از این نظر حاضر نیستم دقیقه‌ای امر انتخابات تأخیر شود...»

در پایان، مصدق از مجلس درخواست رأی اعتماد کرد و از ۱۰۷ نفر نماینده حاضر، ۹۰ نفر او را تأیید کردند.

توطئه ۱۴ آذر

حزب توده بیش از هر گروه مخالف دیگر علیه دولت ملی دکتر مصدق توطئه می‌کرد. قصد آنها خیلی روشن بود، و این که می‌خواستند با ایجاد بی‌ثباتی و اغتشاش حکومت دکتر مصدق را ساقط و از اجرا شدن قانون ملی شدن نفت جلوگیری کنند. عملیات آن‌ها هم مورد تأیید دولت انگلستان بود و هم توسط دولت شوروی

حمایت می‌شد.

با وجود دکتر مصدق و پشتیبانی مردم و جبهه ملی، نه دولت انگلستان می‌توانست منافع از دست رفته خود را به دست بیاورد و نه دولت شوروی امیدی داشت که به منابع نفتی شمال ایران مسلط شود.

یکی دیگر از این توطئه‌ها تظاهرات خشونت بار ۱۴ آذر ۱۳۳۰، بود. در آن روز، میتینگ بزرگی در میدان فوزیه (میدان امام حسین کنونی) برپا شد که در آن تعدادی طرفداران مصدق مانند حسین مکی، کشاورز صدر، شمس قنات‌آبادی، علی زهری و مصطفی کاشانی سخنرانی کردند.

در همان روز، علی رغم اعلامیه شهربانی مبنی بر ممنوعیت تظاهرات و راه‌پیمایی، حزب توده تظاهراتی توسط دانشجویان و دانش‌آموزان به راه انداخت و، پس از پایان میتینگ، جمعیت را به سوی مرکز شهر هدایت کرد. آنها با پلیس که در صدد جلوگیری برآمده بود درگیر شدند. طی زد و خورد سختی که درگرفت، یک سرهنگ شهربانی کشته شد. پس از آن، اعضای حزب افراطی سومکا، پان ایرانیست و نیز حزب زحمتکشان ملت ایران با چوب به توده‌ای‌ها حمله کردند و زدو خورد بین گروه‌های راست و چپ در گرفت. در طی زدو خورد به دفترهای روزنامه‌های راست و چپ حمله شد. وقایع روز ۱۴ آذر همانگونه که حزب توده برنامه ریزی کرده بود، به دولت دکتر مصدق ضربه وارد کرد، زیرا دولت مورد انتقاد جناح‌های چپ و راست قرار گرفت و در مجلس هتاک‌های زیادی توسط نمایندگان ضد دولت نسبت به مصدق انجام گرفت. دکتر مصدق با روح بزرگ منش و آزاده‌ای که داشت دستور داد برای حفظ بی‌طرفی

همه بحث‌های جلسه علنی مجلس برای نخستین بار مستقیماً از رادیو پخش شود. نمایندگان مخالف که مژده این خبر را از دهان سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شنیدند آغاز به نمایش دادن برای مردم با سخنرانی‌های مملو از فحاشی و تهمت و انتقادهای ناروا کردند.

روزنامه‌های حزب توده وابسته به سیاست‌های شوروی و انگلستان، و مطبوعاتی که از دربار حمایت می‌شدند فرصت را برای حمله به دکتر مصدق غنیمت شمردند و برای متزلزل کردن او به تهمت زدن و ناسزاگفتن پرداختند. روزنامه نوید آزادی در شماره ۱۶ آذر نوشت:

«... مصدق ماهیت خیانتکار خود را یکبار دیگر

نشان داد...»

روزنامه بسوی آینده، ارگان حزب توده، در شماره ۱۷ آذر ۱۳۳۰، نوشت:

«... ما فریاد تنفر و اعتراض خود را بر ضد رژیم

ترور، آدم‌کشی، غارت و دزدی اوباش و اراذل دولت دکتر مصدق و مظالم پلیس قانون شکن او بلند

می‌کنیم...»

روزنامه داد در شماره ۱۷ آذر نوشت:

«... حکومت قلدر دکتر مصدق را مجلس شورای

ملی باید سرنگون سازد. در تاریخ ایران سابقه ندارد دولتی تشکیل شود که خود در چاپیدن و قتل و غارت مردم بی‌گناه شرکت کرده و نظم عمومی را مختل نماید، دست به ریختن خون مردم بزند...»

روزنامه شهباز در شماره ۱۸ آذر نوشت:

«... حکومت اراذل دولت مصدق السلطنه به

پشتیبانی او باش در مقابل ملت ایران ایستاده است...»

روزنامه چلنگر در شماره ۱۸ آذر نوشت:

«... ننگ و ادبار بر مصدق پیر و کفتار خون آشام و

دار و دسته ننگین او که مرتکب چهارده آذر شدند...»

توطئه ۱۴ آذر و پیامدهای آن نشان می دهد که دکتر مصدق در

برابر چه نیروها، دسته ها و گروه های مخالف خائن و وطن فروش قرار

داشت و چه عظمتی بایستی در او می بود تا می توانست با اعمال و

محبوبیت ملی خود رسالت خود را برای نجات کشور از چنگ نفوذ

بیگانگان به انجام رساند.

هتاک و بی حیایی و توهین ها و تهمت های نمایندگان مخالف

در مجلس آن روزها در تاریخ مجلس شورا تا به امروز بی سابقه بوده

است.

با همه این ها، در جلسه علنی روز ۱۹ آذر ۱۳۳۰، دکتر مصدق با

متانت و خویشتن داری همه این ها را شنید و تحمل کرد. وقتی نوبت

صحبت به او رسید، برخاست و در حالی که صدای او از رادیو پخش

می شد، به آرامی گفت:

«... در هر مملکتی که اقلیت آزاد نباشد در مجلس

صحبت کند، آن مملکت به هیچ وجه ترقی نمی کند...»

سپس به شرح مسئله نفت و مسائلی که مانع کار او بود پرداخت

و در پایان گفت:

«... برای گسستن طوق رقیت و بردگی باید تلاش

کرد. ما اگر نتوانستیم از نفت خود استفاده کنیم، اعقاب

ما، اولاد ما و نسل آینده دیگر به سرنوشت ما دچار نخواهند شد. اگر نظریات من برخلاف مصلحت کشور است، رأی عدم اعتماد بدهید و روی آقایان را می‌بوسم و مرخص می‌شوم...»

وقتی نمایندگان جبهه ملی و هیئت دولت، پس از پایان جلسه مجلس شورای ملی، وارد میدان بهارستان شدند، جمعیت منتظر، ابراز احساسات پرشوری کردند و دکتر فاطمی را سر دست تا وسط میدان بردند. دکتر فاطمی خطاب به مردم گفت:

«... موفقیت ملت جز با آرامش و جلوگیری از دسیسه‌های مخالفین میسر نیست...»

متن کامل سخنرانی دکتر مصدق

در ۴ مهر ۱۳۳۰

«... ای مردم، شما مردم خیرخواه وطن پرست که در اینجا جمع شده‌اید، این مجلس است که یک عده‌ای مخالف مصالح مملکت هستند مجلس نیست. هموطنان عزیز من، شما به خوبی می‌دانید که ما تمام مساعی و کوشش خود را برای حل قضیه نفت از طریق مذاکرات به کار بردیم. (تصدیق مردم و ابراز احساسات). هموطنان عزیز من به شما می‌گویم که ملت ایران با زور دست از حق مشروع خود نخواهد کشید (احساسات شدید مردم). ملت ایران خوب فهمیده است که پنجاه سال او را دوشیده‌اند و اینک از حق مشروع خود صرف نظر نخواهد کرد (صحیح است،

زنده باد مصدق) بعضی از نمایندگان چنین تصور کرده‌اند که اگر تابع امیال سیاست خارجی بشوند، ملت با اعمال زور دست از حق مشروع خود خواهد کشید. ملت ایران خوب فهمیده است که با تشکیل یک هیئت حاکمه‌ای که مربوط به ملت نیست، از حق مشروع خود صرف نظر نمی‌کند (صحیح است، صحیح است).

در این موقع دکتر مصدق صورتی را به دست گرفته و به مردم نشان داد و گفت:

«... هموطنان عزیز من، چهل سال است که شرکت غاصب سابق نفت انگلیس به ما از روی این صورت رسمی فقط ۱۱۰ میلیون لیره داده است. یعنی از سال ۱۹۱۲ شرکت سابق نفت انگلیس شروع به بهره‌برداری کرده است، از عایدات شرکت نفت من حیث المجموع یعنی بابت حق امتیاز، مالیات و سود سهام ۳۰ درصد دولت ایران، فقط صد و ده میلیون و نهصد و چهل هزار و نود و هشت لیره انگلیسی داده است. هموطنان، ما حاضر شدیم برای اینکه به صلح بین المللی خلیج نرسد، متخصصین انگلیسی را در معادن نفت جنوب به کار بگماریم. ما حاضر شدیم که کلیه دعاوی شرکت سابق ملی شده نفت جنوب را از بابت تأسیسات آن بپردازیم.

ما حاضر شدیم که بر یک اساس صحیحی این معامله را تمام کنیم، یعنی یا به قیمت سهام شرکت که نماینده سرمایه شرکت است که در بازار بین المللی و یا بر

طبق هر قانونی یعنی قانون هر مملکتی که معادن خود را ملی کرده و به صلاح شرکت است، عمل را تمام کنیم. ما حاضر شدیم که دعاوی شرکت سابق و مطالبات دولت ایران را به تراضی طرفین خاتمه دهیم. ما حاضر شدیم که آن مقدار نفتی را که در ۳ سال اخیر به کشور انگلیس رسیده است، برای چند سالی که با هم توافق کنیم به او بدهیم و پنجاه درصد از قیمت آن را بابت ادعای شرکت، سابق نفت، که قضاوت شده باشد، سالیانه مستهلک کنیم. ما حاضر شدیم که مصرف کنندگان ۳ سال اخیر نفت از معادن جنوب، اگر نفت مورد نیاز خود را حواله کنند، به محال له بپردازیم. حاضر شدیم روابط خود را با نهایت صمیمیت با دولت انگلیس برقرار کنیم. ما خواستیم که عایدات نفت ما، یعنی عایداتی که حق مشروع ماست، از یک غاصب بی رحم بگیریم و به مصرف بدبختی و فقر و مرض و بهداشت و فرهنگ ۱۵ میلیون مردم لخت و گرسنه و عور بکنیم.»

ابراز احساسات شدید مردم بقیه بیانات دکتر مصدق را نامفهوم ساخت. کف زدن‌ها و فریاد مردم چند دقیقه ادامه داشت. پس از سکوت مردم، مصدق سخن را ادامه داد و گفت:

«... دولت انگلیس حاضر نشد که این پیشنهاد عادلانه و منصفانه ملت ایران را قبول کند.»

فریاد مرده‌باد انگلیس مردم بلند شد. دکتر مصدق با تأثر ادامه

«... مردم، مرده باد نگویید. من حاضر نیستم. شما نگویید مرده باد انگلیس. من می‌خواهم بگویم که شما بگویید و دعا کنید خدای متعال انگلیس را برای شناختن حق مسلم ما هدایت کند و خدای متعال بدبختی‌های ما را در جلوی چشم آن‌ها مجسم کند...»
 دکتر مصدق به گریه افتاد و مردم به دنبال او شروع به گریه کردند. عده‌ای گفتند آمین.

«دولت انگلیس یک وقت در ایران سیاست بسیار خوبی را تعقیب می‌کرد. آن وقت اول مشروطیت بود. دولت انگلیس وقتی دید عناصر خائن و پست این مملکت به دولت تزاری می‌گروند، از آزادیخواهان این مملکت گرفته شد. این سیاستی بود که دولت انگلیس خوب بازی کرد. پس از آن باز دولت انگلیس از این رویه عاقلانه خود صرف‌نظر نمود و حاضر شد که با دولت تزاری روسیه قرارداد منطقه نفوذ امضا کند. جنگ بین‌المللی در گرفته و رژیم کمونیزم در دنیا ظاهر شد. دولت انگلیس به جای اینکه با آزادیخواهان این مملکت با وطن پرستان این مملکت، با آنهایی که علاقه به استقلال این مملکت داشته‌اند، همراهی کند آمد و یک دولت دیکتاتوری در این مملکت برقرار کرد که نفس تمام مردم را در سینه حبس کرد. دولت انگلیس از اینکار هم بالاتر کرد و قبل از اینکه کودتا کند خواست تا دولت شوروی که در مملکت خود سرگرم امور داخلی بود، به ایران قرارداد تحت‌الحمایگی تحمیل کند. این قرارداد به

واسطه احساسات وطن پرستانه شما برادران عزیز من، به واسطه اینکه دولت شوروی پا در صحنه سیاست این مملکت گذاشت و به واسطه اینکه دولت آمریکا ابلاغیه‌ای منتشر کرد که بعد از تشکیل جامعه ملل آیا مقتضی است که دول آزادیخواه، یک مملکت را استثمار کنند، از بین رفت. من در تمام دوره ۱۴ با این سیاست مبارزه کردم (صحیح است، صحیح است) من با استخدام می‌ایسپو، با کابینه صدر، با سید ضیاءالدین یعنی با اعتبارنامه او و با کمیسیون سه جانبی و با هر چه که می‌خواست به آزادی ما لطمه بزند مبارزه کردم (صحیح است، صحیح است). در دوره ۱۴ افکار هموطنان به این اندازه روشن و تیز نشده بود که با من همراهی کنند و بیایند در مجلس شورای ملی با قانون انتخابات تهران که من پیشنهاد کردم که فترت ایجاد نشود و منظورم این بود که یک مرکزی برای عقیده آزاد باشد و از بین نرود. شما هموطنان، احزاب سیاسی، مردم وطن پرست که در اینکار غفلت کردید. روزهای اخیر عده‌ای در مجلس را که خانه شماست به مخالفت با امیال قاطبه ایران بستند و مجلس را از کار انداختند، و دوره فترت کاری را که نباید بکنند کرد و امروز سیصد میلیون کسر بودجه شما نتیجه عملیاتی است که در دوره فترت واقع شده است. در دوره پانزدهم وقتی که انتخابات تهران می‌خواست شروع شود، ما برای آزادی انتخابات به دربار متحصن شدیم و جواب منفی

شنیدیم. پس از اینکه از دربار آمدم، چند مرتبه شخصی به من گفت که می‌دانید شما را سفارت انگلیس به دربار فرستاده بود؟ من جواب دادم به هیچ وجه. بر فرض که سفارت به من می‌نوشت که شما بروید و از دربار آزادی انتخابات را بخواهید، کی بود که از این نوشته امتناع کند. اگر سفیر انگلیس به من گفته بود شما روزه بگیرید، آیا چون این را حرف را سفارت انگلیس زده بود، من روزه نمی‌گرفتم؟ با کمال میل می‌گرفتم و گفتم چه دلیل داشت که سفارت انگلیس ما را به دربار روانه کند؟ گفت از این نظر که به دولت شوروی گفته‌اند که اگر آزادی انتخابات برقرار شود، عده‌ای می‌روند و با قرارداد مختلط شرکت ایران و شوروی مخالفت می‌کنند. پس باید انتخابات آزاد نشود که نه هواخواهان حزب توده به مجلس بروند و نه آنهایی که می‌خواهند با قرارداد مخالفت کنند حضور پیدا کنند.

در دوره ۱۶ من به تمام معنی مأیوس بودم و گفتم در دوره‌های ۱۴ و ۱۵ اقدامی کردیم و به نتیجه نرسیدیم. ولی وقتی که انتخابات تهران شروع شد، من گفتم که این مرتبه را هم من اقدام می‌کنم شاید به نتیجه مطلوب برسد.

من از شما هموطنان عزیز دعوت کردم که در جلوی دربار حاضر شوید. همه آمدید. شما با یک رشد

ملی که حتی یک نفر هم صدایی نکرد.

دکتر مصدق به گریه افتاد و قطرات اشک از گونه‌هایش جاری

شد و مردم نیز با صدای بلند گریه کردند؛ بعد دکتر مصدق گفت:

«... آنها می خواستند که از شما صدایی بلند شود تا شما را به عنوان آشوب طلب بگیرند و دچار زحمت و مشقت کنند. ولی شما هموطنان عزیز آمدید و حاضر شدید و ما رفتیم به دربار. فقط خواهشی که کردیم این بود که دکتر اقبال از وزارت کشور برکنار شود، و چون خواهش ما انجام نشد، از آنجا آمدیم و مبارزه کردیم و آنچه را که بود من و چند نفر نمایندگان جبهه ملی که همه می دانید کسی ها هستند، از خدمت شما دریغ نمودیم و مبارزه ما به قدری شدت پیدا کرد که اقلیت زمامدار شود (در اینجا از میان مردم یکی فریاد زد که اقلیت نبود اکثریت مردم بود). این زمامداری اقلیت هیچ نبود مگر آنکه شما هموطنان عزیز من که دوست ایران هستید از این اقلیت پشتیبانی کردید. این دولت فقط از این نظر روی کار آمد که احقاق حق ملت ایران بشود، این دولت روی کار آمد که دیگر این ملت استثمار نشود. حالا عده معدودی اینطور وانمود می کنند که احساسات شما در نتیجه تحریکات این دولت است. آیا این دولت با کسی صحبتی و سخنی و یا حرفی زده است؟ مردم (ابدأ، ابدأ). اگر این احساسات در این مملکت نبود، چرا باید اقلیت در مجلس زمامدار شود؟ شنیدم سه روز قبل سفیر کبیر انگلیس به دیدن جناب آقای تقی زاده رئیس مجلس سنا رفته و گفته است چه شده است که در مجلس شواری ملی اقلیت

تشکیل شده که با دولت مخالفت کند ولی در مجلس
سنا چنین اقلیتی تشکیل نشده است؟ ما به شما
می‌گوییم که تا دولت دکتر مصدق در روی کار است»
زننده‌باد مصدق فضا را پر کرد و دسته‌گلی به دکتر مصدق داد
شد. دکتر مصدق دسته گل را گرفت و بر روی سر گذاشت و به مردم
پس داد.

«... ما به شما می‌گوییم تا دولت دکتر مصدق در
روی کار است با ایران وارد مذاکره نمی‌شویم، جوابی که
مقتضی بود راجع به عدم دخالت یک دولت خارجی
در امور داخلی ایران، جناب آقای تقی‌زاده به این سفیر
محترم انگلیس داده است. اکنون من به شما عرض
می‌کنم این دولت، این دولت محال است که کاری
برخلاف مصالح شما بکند و تا رأی عدم اعتماد از
مجلسین نگیرد، با کمال سختی و کمال شدت برای
احقاق حق شما مبارزه خواهد کرد.»

فصل پانزدهم

مجلس هفدهم

(۱۳۳۰-۱۳۳۲)

اوراق قرضه ملی که جهت کمک به دولت برای اداره کشور تا حل مسئله نفت، طراحی و چاپ شده بود، روز اول دی ۱۳۳۰، انتشار یافت. نخستین نفر خود دکتر مصدق بود که ۲۵۰ هزار ریال خریداری کرد. مردم استقبال شدیدی از قرضه ملی کردند و حتی شاه هم مجبور شد دو میلیون ریال از این اوراق را خریداری نماید. در آخرین روزهای مجلس، نمایندگان اقلیت مخالف دولت که امیدی به انتخاب شدن در مجلس هفدهم نداشتند، در راستای ایجاد تشنج، دولت مصدق را به عنوان سلب آزادی و امنیت افراد ملت و تخلف از قوانین کشور و سوء سیاست اقتصادی استیضاح کرده بودند. این استیضاح روز پنجم دی ۱۳۳۰، تسلیم رئیس مجلس شد

ولی هیچگاه به رأی گیری نرسید.

در روز ۳۰ دی ۱۳۳۰، دولت ایران کنسولگری های انگلستان را در سراسر ایران بست. این حرکت امکان دخالت مستقیم عمال انگلیس را در انتخابات کاهش داد.

روز اول بهمن، به همین مناسبت، تعطیل عمومی اعلام شد و مردم در بیشتر شهرهای ایران به تظاهرات در طرفداری از دولت پرداختند.

انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در روز سوم بهمن ۱۳۳۰، انجام شد. نامزدهای انتخاباتی جبهه ملی عبارت بودند از:

- | | |
|----------------------------------|-------------------------|
| ۱- آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی | ۷- دکتر سید حسین فاطمی |
| ۲- دکتر مظفر بقایی | ۸- مهندس احمد زیرک زاده |
| ۳- حسین ملکی | ۹- مهندس کاظم حسینی |
| ۴- سید ابوالحسن حایری زاده | ۱۰- یوسف مشار |
| ۵- دکتر سید علی شایگان | ۱۱- علی زهری |
| ۶- محمد نریمان | ۱۲- میرسید علی بهبهانی |

پس از خواندن آراء که در روز ۱۸ بهمن پایان یافت، معلوم شد که مردم تهران همه نامزدهای جبهه ملی به جز یک نفر را، انتخاب کرده اند.

دکتر مصدق دولت را از دخالت در انتخابات منع کرده بود. به همین دلیل، دشمنان او که توسط دربار و عوامل بیگانه حمایت می شدند، در شهرستان ها میدان را برای جولان دادن باز دیدند. در بسیاری از حوزه ها، رأی دهندگان بی سواد به محل رأی دادن آورده می شدند و رأی از پیش نوشته شده را به صندوق می انداختند. در برخی دیگر از حوزه ها مأموران حفظ صندوق ها رأی ها را می نوشتند

و به صندوق‌ها می‌ریختند. در برخی حوزه‌ها، نمایندگی مجلس از عوامل دربار خریداری می‌شد. اعمال زور و تهدید و ارباب رایج بود. به دلایل فوق، انتخابات دوره هفدهم هم، که مصدق به آن امید بسته بود، برخلاف منافع کشور انجام گرفت.

دکتر مصدق در مسیر انتخابات متوجه شد که آزاد منشی و عدم دخالت دولت او به زیان کشور تمام شده و همه عوامل سرسپرده دربار و بیگانه وارد مجلس می‌شوند. بنابراین، تصمیم گرفت انتخابات را در نیمه راه متوقف کند. به این ترتیب، در دوره هفدهم مجلس به جای ۱۳۶ نفر فقط ۸۰ نفر به مجلس راه یافتند. به نظر می‌رسید که این مجلس از نظر ترکیب نمایندگان، بهتر از دوره‌های پرآشوب و زیانبار گذشته نباشد.

روز ۲۹ بهمن، دوره شانزدهم مجلس پایان یافت، ولی مجلس هفدهم هنوز آماده تشکیل نبود.

اعضای بنیانگذار جبهه ملی

در این زمان که جبهه ملی در اوج محبوبیت خود در میان مردم بود، بسیاری از اشخاص در سراسر کشور خود را عضو جبهه ملی معرفی می‌کردند و خودسرانه اعلامیه می‌دادند. جبهه ملی تصمیم گرفت که برای جلوگیری از سوء استفاده اشخاص فرصت طلب و خدشه وارد شدن چهره جبهه ملی، نام اعضای رسمی خود را انتشار دهد. در نتیجه اعلامیه‌ای به این شرح تهیه، و در تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۳۰، منتشر شد:

«... چون غالباً تلگرافات و نامه‌هایی از شهرستانها

رسیده است که اشخاص به نام عضویت و یا انتساب به

جبهه ملی تبلیغات و مکاتبات و بیانیه‌هایی به نفع خود انتشار می‌دهند، بدینوسیله به اطلاع هموطنان عزیز می‌رساند که اعضاء هیئت مدیره و مؤسس جبهه ملی که فعلاً هم عضو جبهه ملی هستند، به استثنای آقایانی که در دولت شرکت دارند و فعلاً در جلسات جبهه ملی شرکت نمی‌کنند، به ترتیب حرف تهجی به شرح ذیل می‌باشد، آقایان:

۱- جلالی نائینی (سید محمدرضا) مدیر روزنامه کشور.

۲- حائری زاده (سید ابوالحسن).

۳- خلعتبری (ارسلان) وکیل پایه یکم دادگستری.

۴- دکتر بقائی (مظفر) استاد دانشگاه.

۵- دکتر سنجابی (کریم) استاد دانشگاه.

۶- دکتر شایگان (سیدعلی) استاد دانشگاه.

۷- دکتر فاطمی (سیدحسین) مدیر روزنامه باختر

امروز.

۸- دکتر کاویانی (رضا).

۹- صالح (اللهیار).

۱۰- صدر (حسین) مدیر روزنامه قیام ایران.

۱۱- غروی (آیت‌الله سید جعفر).

۱۲- قنات‌آبادی (سید شمس‌الدین) رهبر مجمع

مسلمانان مجاهد.

۱۳- مشار (یوسف).

۱۴- مکی (سید حسین).

- ۱۵- ملکی (احمد) مدیر روزنامه ستاره.
 ۱۶- مهندس حسینی (کاظم) استاد دانشگاه.
 ۱۷- مهندس زیرک زاده (احمد).
 ۱۸- نریمان (سید محمود).

سوء قصد به دکتر فاطمی

یکی از پر آوازه‌ترین و خوش فکرترین اعضای جبهه ملی و از سرسخت‌ترین هواداران دکتر مصدق، دکتر حسین فاطمی بود. دکتر مصدق به فاطمی اعتماد زیاد داشت و به عقاید او گوش فرا می‌داد. قلم سحرآمیز دکتر فاطمی در روزنامه باختر امروز، خاری در چشم دشمنان آزادی، دموکراسی، جبهه ملی، و مصدق بود. یکی از دشمنان دکتر فاطمی، علاوه بر حزب توده و دربار، جمعیت فدائیان اسلام بود که قصد نموده بودند او را خاموش سازند.

روز ۲۵ بهمن ۱۳۳۰، نقشه فدائیان اسلام توسط نوجوان ۱۵ ساله‌ای به نام عبدالفدائی به مرحله اجرا در آمد و بر سر مزار محمد مسعود، در حالی که دکتر فاطمی در تجلیل از آن شهید سخن می‌گفت، هدف گلوله قرار گرفت. عبدالفدائی بعداً اقرار کرد که دکتر مصدق و همه اعضای جبهه ملی هدف ترور فدائیان اسلام قرار داشته‌اند. خوشبختانه دکتر فاطمی پس از عمل جراحی نجات پیدا کرد، ولی تا آخر عمر علیل ماند. در بیمارستان، در لحظه‌ای که دکتر فاطمی فهمید که از مرگ نجات پیدا کرده است، خطاب به حاضرین گفت:

«... مثل اینکه انگلیسی‌ها در تیراندازی هم ناشی

هستند...»

پدر عبد فدائی که از جنایت هولناک پسرش به خشم آمده و شدیداً متأثر شده بود، نامه‌ای به دکتر فاطمی نوشت و از عمل پسرش اظهار ندامت کرد. در نامه ۱۴ فروردین ۱۳۳۱، پدر عبد فدائی به دکتر فاطمی آمده:

«... حضرت آقای دکتر فاطمی... به جدهات زهرا قسم از آن موقعی که این سانحه ناگوار به وقوع پیوست، این کمترین در حرم مطهر شفاء آن عنصر پاک را مسئلت می‌نمایم... بنده هم از محمد مهدی و کردار ناشایست او بیزارم... چه خوب است محرکین این بچه نادان معلوم شود، آنها را به جزای اعمالشان برسانند...»

به هر حال، حمله به دکتر فاطمی و برنامه ترور مصدق و اعضاء جبهه ملی نمایانگر آن بود که جمعیت فدائیان اسلام دیگر با مصدق نیست و قصد براندازی دولت را دارد. اکنون مصدق و جبهه ملی تنها مانده بودند و فشار از همه سو، از داخل و خارج، بر آنها وارد می‌آمد تا در مبارزه خود شکست بخورند.

سالی که نکوست

سال ۱۳۳۱ قرار نبود سال آرامی برای مصدق باشد. روز هشتم فروردین، میتینگ جوانان دموکرات در میدان فوزیه (امام حسین کنونی) به خشونت گرایید. در هنگام بازگشت، بین اعضای جوانان دموکرات و پلیس زد و خورد شدیدی درگرفت. دکتر مصدق ناچار شد که علی رغم میل خود، در تهران برای یکماه حکومت نظامی اعلام کند.

روز ۱۶ فروردین دولت انگلستان برای دومین بار به ملی شدن

صنعت نفت در ایران اعتراض و اعلام کرد که برای استرداد امتیازات خود از ایران به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کرده است. دکتر مصدق نیز اعلام کرد که برای دفاع از حقوق ملت ایران در دادگاه حاضر خواهد شد. دولت انگلستان ادعا کرده بود که ملی کردن صنعت نفت ایران در محدوده حاکمیت داخلی ایران نبوده است.

مجلس هفدهم

روز ۲۳ فروردین، دکتر مصدق نمایندگان منتخب مجلس شورای ملی را برای معارفه به خانه خود دعوت کرد. در آنجا گزارشی از مسائل موجود و دشواری‌های دولت، از جمله وضع اقتصادی کشور، داد و گله کرد که به جز معدودی کسی از ثروتمندان کشور قرضه ملی نخریده است و بیشتر آن‌ها را مردم کم درآمد و محروم خریداری کرده‌اند. در ضمن به توطئه‌های مخالفان اشاره نمود و گفت:

«... ما می‌دانستیم که بین ارباب جراید و نمایندگان

مجلسین کسانی هستند که در خدمت و حمایت

بیگانگان آنقدر تعصب دارند که از هیچ‌گونه ناسزا، افترا

و تهمت نسبت به هموطنان خود، خودداری ندارند...»

روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۱، شاه دوره هفدهم مجلس شورای

ملی را افتتاح کرد. دکتر مصدق در این مراسم شرکت نکرد، ولی گفته

می‌شد که سخنرانی شاه را مصدق قبلاً تصویب کرده است.

نخستن کسی که به انتخابات اعتراض کرد، خود دکتر مصدق

بود. دکتر مصدق کوشش کرده بود که انتخابات کاملاً آزاد انجام گیرد و

عوامل دولت هیچ‌گونه اعمال نفوذی نکنند؛ ولی این کار عملاً دست

دربار و مخالفان او را برای تقلب، اعمال نفوذ، زور و ارباب و خرید رأی باز گذاشته بود. به همین دلیل، دکتر مصدق که فکر می‌کرد مجلس دوره هفدهم یک مجلس دلخواه و آزاداندیش خواهد بود، با بدترین ترکیب مجلس شورای ملی در طی دوران پهلوی رو به‌رو شد. دکتر مصدق در روز هشتم خرداد، نامه‌ای مبنی بر مخدوش بودن انتخابات به مجلس فرستاد و در آن نوشت:

«... حالا که مملکت از فترت نجات یافته، مجلس می‌تواند روی انتخابات مخدوش خط بطلان بکشد و اشخاصی را که نماینده حقیقی مردم نیستند و برخلاف حق در بین نمایندگان وارد کرده‌اند، رد کند...»

سپس گزارشی از وضع انتخابات به مجلس ارائه کرد که در آن موارد اعمال نفوذ سیاسی، زور و فساد مالی را افشاء کرده بود.

«... من گزارشی از جریانات انتخابات را که قسمتی از آن انجام یافته و بقیه متوقف مانده است، به مجلس داده‌ام... حوزه‌هایی که نفوذ، زور، و پول دخالت داشته، کاملاً در پرونده منعکس است...»

اعتراض دکتر مصدق به انتخاباتی که دولت خود مسئول آن بوده و افشاگری درباره نتایج آن، همه را شگفت زده کرد. سرشت آزاده و آزادی‌خواه مصدق و تعصب او در راستگویی، که نماد اخلاق و ماهیت ایرانیان باستان بود، همه مخالفان را غافلگیر کرد. اکثریت نمایندگان منتخب که مخالف مصدق بودند، در یک توطئه سازمان یافته تصمیم گرفتند از این بهانه استفاده کرده و اعتبارنامه‌های اعضای جبهه ملی را رد کنند.

دکتر حسین فاطمی که هنوز در بیمارستان به سر می‌برد، در یک

عکس‌العمل به ماهیت و دسیسه بازی نمایندگان مجلس هفدهم،
گفت:

«... صد رحمت به مجالس پانزدهم و شانزدهم و

قبل از آن‌ها...»

بسیاری از اعتبارنامه‌هایی که به آن‌ها اعتراض شده بود به
کمیسیون تحقیق فرستاده شد و کار کمیسیون تحقیق آنقدر افتضاح
آمیز و توطئه‌گرانه شد که دکتر فاطمی در سر مقاله روز چهارم خرداد
باختر امروز نوشت:

«...کمیسیون سازشکار تحقیق اولین مشت لجن را

به سر و روی مجلس هفدهم پاشید...»

دادگاه لاهه

در حالی که مجلس هفدهم در حال بررسی اعتبارنامه‌ها، توطئه،
و ایجاد تشنج برای دولت بود، دکتر مصدق با همراهان خود برای
دفاع از حقوق ایران در دادگاه لاهه، عازم هلند شد. پنج نفر از اعضای
برجسته جبهه ملی همراه مصدق بودند، و دکتر فاطمی هم برای
معالجه در خارج از کشور به سر می‌برد، بنابراین، مخالفان دولت در
مجلس تقویت شدند و با خیال راحت به بند و بست‌های سیاسی
پرداختند.

همراهان دکتر مصدق در دادگاه دیوان بین‌المللی لاهه عبارت

بودند از:

- دکتر مظفر بقائی.
- مهندس حسینی
- دکتر کریم سنجابی.

– دکتر علی شایگان.

– اللهیار صالح.

و دکتر محمدحسین علی آبادی.

به اضافه یک منشی (حسن صدر) و یک مترجم (دانشپور) و خبرنگاران چند روزنامه و مجله ایرانی.

دادگاه در روز ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ (۹ ژوئن ۱۹۵۲) تشکیل جلسه داد. در همان جلسه دکتر مصدق چنان سخنرانی پرشور، مستدل و مؤثری در دفاع از اصل ملی شدن نفت ایراد کرد که دادگاه را در مسیر دلخواه خودش انداخت:

«... اصل ملی کردن از حقوق مسلم هر ملتی

است که تاکنون بسیاری از دول شرق و غرب از آن

استفاده نموده‌اند. اصرار و ادعای انگلستان به اینکه ما

را اسیر قرارداد خصوصی کند، آن هم قراردادی که در

بی اعتباری آن شک و تردید نیست، جای تعجب

است...»

و سپس خطاب به دادگاه گفت:

«... شما نباید ملت کوچکی را در مقابل یک دولت

بزرگی از وسایل دفاع و استیفای حق خود محروم

کنید...»

پس از دکتر مصدق، پروفیسور هانری رولن، که از حقوق دانان

نامدار بین المللی و اهل بلژیک بود، به عنوان مشاور حقوقی و وکیل

مدافع ایران به دفاع از موضع ایران پرداخت. جلسات دادگاه لاهه تا

دوم تیر ۱۳۳۱ (۲۳ ژوئن ۱۹۵۲)، ادامه یافت و در پایان، دادگاه به

حقانیت ایران رأی داد.

روز دوم تیرماه، دکتر مصدق پیروزمندانه به تهران بازگشت.

استعفای دکتر مصدق

وقتی مصدق به ایران بازگشت، کشمکش در مجلس، به خاطر اعتبارنامه‌ها، هنوز ادامه داشت. نمایندگان مخالف مصدق می‌کوشیدند که نمایندگان جبهه ملی را که بیشترشان در خارج از کشور بودند، از مجلس حذف کنند تا بتوانند مقدمات سرنگونی دولت دکتر مصدق را فراهم آورند.

روز ۱۴ تیرماه، مجلس اعلام کرد که با وجود تمام نشدن تصویب اعتبارنامه‌ها، مجلس به حد نصاب رسیده است. بنا به سنت پارلمانی، نخست وزیر استعفا کرد تا در مجلس جدید دوباره رأی اعتماد بگیرد.

در روز ۱۵ تیرماه که مجلس بایستی به دولت رأی اعتماد می‌داد، تعداد بی‌شماری تومار و تلگراف از سراسر کشور به مجلس رسید که همگی نخست وزیری مصدق را خواهان بودند. در این روز، از ۶۶ نفر نمایندگان مجلس، ۵۳ نفر به دکتر مصدق رأی اعتماد دادند؛ ولی روز بعد، مجلس سنا از دادن رأی اعتماد به او خودداری کرد و در نتیجه دکتر مصدق از سمت خود استعفاء داد.

باز سیل تومار و تلگراف از سراسر کشور سرازیر شد. مجلس سنا بالاخره در روز ۱۸ تیرماه رأی اعتماد مصدق را بررسی کرد. در این رأی‌گیری فقط ۱۴ سناتور از ۳۶ سناتور حاضر به مصدق ابراز تمایل کردند؛ اما شاه تحت فشار شدید مردم و روحانیت، در روز ۱۹ تیر، فرمان نخست وزیری مصدق را صادر کرد.

دکتر مصدق نخست وزیری را دوباره پذیرفت؛ ولی می‌دانست

که این بار شرایط باید طوری باشد که بتواند کار کند. شاه و دربار او را نمی‌خواستند، مجلس دائم در حال توطئه براندازی او و جبهه ملی بود، و همه مفسران سیاسی جهان اظهار نظر می‌کردند که انگلستان در انتظار سقوط او و سرکار آمدن یک دولت «واقع‌بین» است.

دکتر مصدق از تداوم توطئه‌ها و کارشکنی‌های مخالفان عامل دربار و حزب توده و ایادی بیگانه به ستوه آمده بود. او می‌دانست که برای اتمام کار ملی شدن نفت، و سر و سامان دادن به اقتصاد کشور، نیاز به آرامش و آتش بس دارد. همچنین می‌دانست که به مجلس هفدهم، که قبلاً به آن امید بسته بود، نمی‌تواند متکی باشد، زیرا نمایندگان اکثریت برنامه‌ای به جز تخریب برنامه‌های او، و در نهایت، شکست و سرنگونی دولتش ندارند. بنابراین او نمی‌توانست برای تصویب لوایح ضروری روی مجلس حساب کند. در روز ۲۲ تیرماه، مصدق در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی شرکت و درخواست اختیارات برای مدت شش ماه کرد.

مصدق استدلال می‌کرد که ارائه لوایح از سوی دولت به آن مجلس، تنش بین دو قوه را افزایش می‌دهد، زیرا مجلس همیشه اصرار در رد پیشنهادهای دولت دارد. بنابراین می‌خواست با گرفتن اختیارات، نخست لایحه‌های قانونی و ضروری را خود امضا و به طور آزمایشی اجرا نماید، و سپس آن‌ها را برای تصویب به مجلس بفرستد.

مصدق به خوبی درک می‌کرد که هیچ پایگاهی در مجلس، و هیچ جایگاهی نزد شاه و قدرت‌های خارجی ندارد. شاه فقط زیر فشار افکار عمومی او را تحمل می‌کرد، گرچه پنهانی توطئه‌های علیه او را تشویق می‌نمود و دامن می‌زد.

مصدق می دانست که باید کنترل نیروهای مسلح را در دست داشته باشد تا هم از دخالت های شاه جلوگیری کند و هم امنیت کشور را تأمین نماید؛ بنابراین سه روز بعد، در ۲۵ تیرماه، به دیدن شاه رفت و درخواست عهده دار شدن وزارت جنگ را کرد. شاه که از مصدق می ترسید، درخواست او را نپذیرفت.

در همانروز دکتر مصدق نامه استعفای خود را از نخست وزیری، برای شاه فرستاد. او در این نامه نوشته بود:

«... البته بهتر آن است دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند؛ و با وضع فعلی ممکن نیست مبارزاتی را که ملت ایران شروع کرده، پیروزمندانه خاتمه دهد...»

شاه این بار استعفای دکتر مصدق را پذیرفت. در جلسه سری ۲۶ تیر ۱۳۳۱، مجلس شورای ملی، وزیر دربار از طرف شاه در جلسه حاضر شد و درخواست کرد که مجلس نسبت به نخست وزیر جدید، احمد قوام، رأی تمایل بدهد. از ۴۲ نماینده حاضر، ۴۰ نفر به احمد قوام رأی مثبت دادند. شاه روز بعد فرمان نخست وزیری قوام السلطنه را صادر کرد.

استعفای دکتر مصدق شگفتی و هیجان زیادی را در سراسر کشور ایجاد کرد و همان چیزی بود که مصدق انتظار آن را داشت. سخنان آغازین قوام السلطنه هم که تند و تهدید آمیز بود، به این هیجان و نارضایتی عمومی دامن زد.

باید توجه کرد که با وجود اینکه شاه فرمانده کل قوا بود، وزارت جنگ جزوی از دولت به شمار می آمد و طبق قانون اساسی وزیر جنگ را می بایست نخست وزیر تعیین می کرد؛ اما شرایط به گونه ای

بود که مصدق می دانست بدون موافقت شاه شاید نتواند اطاعت کامل نیروهای مسلح را به دست بیاورد.

نمایندگان اکثریت، فراکسیون نهضت ملی را که عمدتاً متشکل از اعضای جبهه ملی بود، به جلسه سری رأی گیری تمایل به قوام السلطنه راه ندادند و به همین دلیل جلسه با حضور فقط ۴۲ نفر تشکیل شد و دکتر مصدق حتی یک رأی هم نیاورد.

نخست وزیر قوام السلطنه

در ۲۷ تیر ۱۳۳۱، نمایندگان جبهه ملی و دیگر نمایندگان طرفدار دکتر مصدق پس از آگاهی از رأی تمایل مجلس به قوام السلطنه در محوطه حوضخانه مجلس به شور نشستند، و در پایان اعلامیه‌ای به شرح زیر صادر کردند:

«ما امضاکنندگان ذیل، نمایندگان مجلس شورای ملی، در تأیید سوگندی که برای حفظ مبانی مشروطیت در مجلس شورای ملی یاد کرده‌ایم و به علت اینکه معتقدیم در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست، متعهد می شویم با تمام قوای خود و وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نماییم.

اصغر پارسا، صفائی، مهندس زیرک‌زاده، دکتر عبدالله معظمی، دکتر سیدعلی شایگان، دکتر مظفر بقائی، سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی، حسین مکی، خلخالی، حاج سید جوادی، محمود نریمان، علی زهری، اقبال، حائری‌زاده، علی‌اصغر مدرس، نادعلی کریمی،

شبستری، اخگر، انگجی، فرزانه، میلانی، مهندس کاظم
حسیبی، خسرو قشقائی، محمد حسین قشقائی، جلالی
موسوی، شاهپوری، مهندس احمد رضوی، یوسف
مشار.

روز بعد حسینعلی راشد، ناظرزاده کرمانی و دکتر ملکی هم
اعلامیه را امضا کردند؛ بنابراین جمعاً ۳۱ نماینده به طرفداری از
مصدق برخاستند.

قوام‌السلطنه که در آن هنگام فرتوت و بیمار بود، در همان روز
انتصاب خود، اعلامیه شدیدالحنی خطاب به مردم ایران صادر کرد:
«... وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه

من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم، مانع
بتراشند یا نظم عمومی را به هم بزنند... بدون ملاحظه از
احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین، کیفر
اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم... دست به تشکیل
محاکم انقلابی زده، روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به
موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره روزی
سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری
شده و روز طاعت از اوامر و نواهی حکومت فرار رسیده
است. کشتی بان را سیاستی دیگر آمد...»

نه تنها مردم، بلکه اطرافیان قوام‌السلطنه هم از این اعلامیه
شگفت زده شدند. برخی تصور می‌کردند که او متکی به پشتوانه‌ای
بسیار قدرتمند است که چنین می‌گوید، و برخی فکر می‌کردند که او
حواس خود را از دست داده و تحت تحریکات مودیانۀ شخص
نزدیکی، این اعلامیه را صادر کرده است.

در هر حال قوام با صدور این اعلامیه در واقع مقدمات سرنگونی خود را فراهم نمود. جبهه ملی در روز ۲۸ تیر اعلامیه‌ای منتشر، و روز سی‌ام تیرماه را در اعتراض به قوام‌السلطنه تعطیل عمومی اعلام کرد. در همین روز ۲۸ تیرماه، فراکسیون نهضت ملی شورای ملی هم اعلامیه‌ای به شرح زیر صادر نمود:

«ملت رشید ایران»

«چون از تمام نقاط کشور به وسیله تلگراف و تلفن و نامه و فرستاده‌های مخصوص، نسبت به جریانات نامطلوب و غیرقانونی چند روز اخیر سؤال شده و امضاء کنندگان امروز صبح در مجلس تجمع، و پس از بررسی اوضاع حاضر، چنین اظهار می‌نماییم: برای اعلام این نکته اساسی به جهانیان که نهضت ملی ایران به هیچ وسیله و نیرنگ خاموش شدنی نیست و ملت قهرمان ایران هرگز مقهور دخالت‌های استقلال شکنانه بیگانگان نخواهد شد و تا حصول نتیجه قطعی و احقاق حق و رهایی کشور از چنگال سیاست‌های استعماری استقامت خواهد کرد، روز دوشنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ در سراسر کشور تعطیل عمومی اعلام می‌شود. امیدواریم هموطنان عزیز که همگی طرفدار قیام حقیقی ملت و ادامه مبارزه در راه نجات کشور می‌باشند، با نهایت آرامش و متانت در این جنبش ملی شرکت نمایند. بدیهی است نمایندگان شما در ادای وظیفه خطیر نمایندگی غفلت نخواهند داشت. جریان امر بعداً به استحضار ملت ایران خواهد رسید.

امضا ۳۱ نفر نمایندگان فراکسیون نهضت

ملی ایران»

متعاقب صدور اعلامیه‌های قوام‌السلطنه و جبهه ملی ایران، سراسر کشور را هیجان و آشوب فراگرفت. آیت الله کاشانی نیز در همین روز اعلامیه شدیدی علیه قوام‌السلطنه و به طرفداری از دکتر مصدق صادر کرد:

«... سیاستی که قرون متمادی دولت‌های مزدور را بر سرکار می‌آورد بالاخره حکومت دکتر مصدق را که بزرگترین سد راه خیانت خود می‌دانست، برکنار و در صدد برآمد عنصری را که در دامن دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است... که به وسیله ایشان تیشه به ریشه دین و آزادی و استقلال مملکت زده و بار دیگر زنجیر اسارت را به گردن مسلمانان بیندازند...»

فرماندار نظامی تهران هم در پی اعلامیه نخست وزیر، اعلامیه شدید الحنی صادر کرد:

«... عده‌ای آشوب طلب در نظر دارند که برخلاف مقررات قانون دست به تظاهرات دست جمعی زده بالنتیجه آشوب و بی‌نظمی ایجاد کنند... دستور دستگیری محرکین و اغواکنندگان صادر شده...»

در روز ۲۸ تیر، میدان بهارستان به میدان جنگ شباهت داشت؛ زیرا پراز سرباز بود و با تانک و زره پوش محاصره شده بود. فراکسیون نهضت ملی در کاخ بهارستان بودند و اعلامیه‌ها و دستورها را از آنجا صادر می‌کردند.

برخی از اطرافیان قوام السلطنه به او پیشنهاد کرده بودند که استعفاء کند؛ ولی او تصمیم گرفته بود که برای تحکیم دولت خود به خشونت دست بزند. روز ۲۸ تیر، روز حرکت‌های خشونت‌زایی بود. قوام السلطنه علی‌رغم تردید و مقاومت فرماندهان نظامی، دستور بازداشت آیت‌الله کاشانی را صادر کرد. آیت‌الله کاشانی بزرگترین و مقتدرترین رهبر مذهبی کشور بود و، افزون بر آن، به علت نمایندگی در مجلس شورای ملی، مصونیت پارلمانی هم داشت؛ ولی قوام السلطنه که احتمالاً مشاعر خود را تا حدی از دست داده بود، خود را فراتر از قانون می‌انگاشت.

آن روز، آیت‌الله کاشانی با وجود ممانعت نیروهای نظامی، یک مصاحبه مطبوعاتی بین‌المللی تشکیل داد و گفت:

«... دکتر مصدق بالاخرتیار استعفاء نداد. چون دیدند طوری است که نمی‌توانند با اختیار حکومت کنند، کنار رفتند. احمد قوام که از حیث روح و جسم و اخلاق لایق زمامداری نیست، انگلیسی‌ها او را برگزیدند و برخلاف قانون اسم زمامداری و ریاست وزرائی و نخست‌وزیری به روی او گذاشتند. چون به موجب قانون باید سه ربع از وکلای حاضر در مجلس به او رأی اعتماد بدهند، در حالی که در آن روز ۴۲ نفر بودند و جمعیت وکلای حاضر ۷۶ نفر بودند. پس این رأی تمایل قانونیت ندارد؛ و اما فرمان شاه که صادر شده، روی اشتباه کاری بوده است. به شاه گفته‌اند که اکثریت مجلس به قوام رأی تمایل داده است. انگلیسی‌ها می‌خواستند دولت ملی مصدق را ساقط

کنند و مقاصد شوم خود را برای دولت جدید انجام دهند... تا خون در شاه‌رگ من و این ملت است زیر بار این نمی‌رویم که قوام بر ما حکومت کند...»

وقایع سریع، موضع‌گیری‌های صریح، و عکس‌العمل افکار عمومی و مطبوعات ترس در دل دولت قوام، حکومت نظامی، و نمایندگان مخالف دولت مصدق انداخت. فرماندار نظامی تهران اعلامیه‌ای خطاب به اقلیت طرفدار مصدق و جبهه ملی صادر کرد و طی آن خواست که در روز ۳۰ تیر مردم را دعوت به آرامش و همکاری با مأموران کنند. اعلامیه فرماندار نظامی نشانه نگرانی شدید دربار و ارتش از احتمال وقوع یک انقلاب مردمی به طرفداری از مصدق و جبهه ملی بود.

جبهه ملی ستاد عملیاتی خود را در ساختمان مجلس مستقر کرده بود، زیرا بیرون از کاخ بهارستان امنیت نداشت. از روز ۲۹ تیر فریادهای زنده‌باد مصدق و مرگ بر قوام‌السلطنه، میدان بهارستان و خیابان‌های اطراف آن را فرا گرفته بود.

قیام سی‌ام تیر

از صبح زود ۳۰ تیر، اعتصاب آغاز شد و مردم از سراسر شهر به سوی میدان بهارستان به راه افتادند؛ آن‌ها حتی از حرکت خودروهای شخصی جلوگیری می‌کردند. زد و خورد مردم با مأموران انتظامی از وقتی آغاز شد که آن‌ها می‌خواستند از ورود مردم به میدان بهارستان جلوگیری کنند. اعضای حزب توده هم با لباس متحدالشکل پیراهن سفید و شلوار خاکستری مانند همیشه برای سوء استفاده از موقعیت و ایجاد آشوب در همه جا حضور داشتند و ایجاد درگیری می‌کردند.

به زودی موج دستگیری آغاز شد و تانک‌ها به سوی میدان بهارستان به حرکت درآمدند. در میدان بهارستان پلیس اسب سوار با شمشیرهای کشیده به سوی مردم حمله کردند و سربازان با سرنیزه تظاهرکنندگان را مورد تهدید قرار دادند. به زودی تیراندازی مأموران به سوی مردم آغاز شد و صدای شلیک مسلسل فضای بهارستان را پر کرد. گروهی از مردم می‌کوشیدند خود را به نرده‌های مجلس شورای ملی رسانده و با نمایندگان جبهه ملی صحبت کنند. نمایندگان جبهه ملی که از پشت نرده‌های محوطه مجلس صحنه‌های وحشتناک میدان و به خاک و خون کشیده شدن مردم بی‌گناه را می‌دیدند، به گریه افتادند. فریاد «زنده باد مصدق» با صدای کسانی که تیر می‌خورند و به زمین در می‌غلتیدند، آمیخته بود. نمایندگان جبهه ملی به رئیس مجلس اعتراض کردند که باید کاری کند تا این کشتار متوقف شود. امام جمعه، رئیس مجلس، بعد از صحبت با شاه خبر داد که شاه قول داده دستورات لازم را برای جلوگیری از کشتار صادر کند. جلو مجلس، در این زمان، شبیه به یک میدان جنگ شده بود. تانک‌ها به سوی مردم یورش می‌بردند، مسلسل‌ها شلیک می‌کردند، و مردم با مشت‌های گره کرده به آن‌ها پاسخ می‌دادند و فریاد می‌زدند: «زنده باد مصدق! یا مرگ یا مصدق!»

ساعت ۲ بعد از ظهر، چهار نماینده جبهه ملی که برای دیدن شاه از مجلس به کاخ سعدآباد رفته بودند، بازگشتند و خبر دادند که وقایع را به اطلاع شاه رسانده‌اند و به او گفته‌اند که کشور در آستانه انقلاب است و قوام‌السلطنه باید استعفاء کند. شاه به آن‌ها گفته بود که به مجلس برگردند و منتظر خبر او باشند. دقایق به کندی سپری می‌شد و صدای تیراندازی، احساس دردناکی را برای نمایندگان جبهه ملی به

وجود آورده بود. مردم برای آرمان مشترکی می‌جنگیدند، آرمانی که جبهه ملی پرچمدار آن بود، آرمانی که مسئولیت آن با جبهه ملی بود، و آرمانی که در این روز سرانجام آن تعیین می‌شد. مردم سرنوشت و جان و آینده خود را به جبهه ملی سپرده بودند.

ساعت پنج و نیم بعد از ظهر، که انگار یکسال طول کشید تا فرا رسد، از دربار زنگ زدند و حسین علاء وزیر دربار خبر داد که قوام السلطنه استعفاء کرده و شاه دستور داده که نیروهای نظامی و پلیس به پایگاه‌های خود بازگردند. ضمناً مقرر شده بود که امنیت شهر در دست مردم و تحت نظارت جبهه ملی باشد.

خبر از رادیو پخش شد. حسین مکی از سر در مجلس بالا رفت و به مردم زخمی و نگران مژده سقوط قوام السلطنه را داد و از طرف جبهه ملی از مردم خواست که پراکنده شوند و آرامش را حفظ کنند. شادی سراسر شهر را فرا گرفت. مردم سربازان و پاسبانان را به آغوش کشیدند و بوسیدند و از شوق گریستند.

پس از اطلاع از پیروزی، هرچند خونبار و غم‌انگیز، مردم به سوی خانه دکتر مصدق در شماره ۱۰۹ خیابان کاخ سرازیر شدند. دکتر غلامحسین مصدق از بالکن خانه پیام دکتر مصدق، پدرش، را برای مردم خواند.

«... ای مردم، من به جرأت می‌گویم که استقلال

ایران از دست رفته بود. ولی شما با رشادت خود آن را

نگه داشتید... ای کاش مرده بودم و ملت ایران را

این طور عزادار نمی‌دیدم...»

روزنامه اطلاعات که طرفدار دربار و مخالف مصدق بود، در

شماره اول مرداد ۱۳۳۱، وقایع روز ۳۰ تیر را به شرح زیر گزارش داد:

«... پریروز تهران در آستانه یک انقلاب وحشت‌انگیز بود، همه مردم فریاد می‌زدند یا مرگ یا مصدق. فریادهای زنده‌باد مصدق، مرگ بر قوام‌السلطنه، از تمام خیابان‌های شهر شنیده می‌شد... از صبح زود تمام خیابان‌های تهران غرق در سکوت بود. دکاکین در سراسر شهر تعطیل و کلیه خطوط اتوبوسها متوقف، حتی تاکسی‌ها هم از کارکردن امتناع می‌کردند. پمپ بنزین‌ها تعطیل بود و می‌گفتند ما بنزین نمی‌فروشیم زیرا بنزین مال ملت ایران است و ملت نیز خواهان مراجعت دکتر مصدق است... صدای چرخ تانک‌ها و سوت زره پوش‌ها بهارستان را به میدان جنگ مبدل نمود... از ساعت ۱۱ به بعد بر تعداد کشته شدگان آن به آن اضافه می‌شد... از ساعت ۱۲ بعد از ظهر از شدت تیراندازی کاشته شد و استعفای قوام کم‌کم شایع شد... از دو بعد از ظهر مردم در بهارستان اجتماع کردند و از وکلای جبهه ملی موجبات استعفای قوام‌السلطنه را می‌خواستند... بالاخره ساعت ۵ بعد از ظهر مژده داده شد که قوام‌السلطنه استعفاء داده و شاه استعفای او را پذیرفت...»

دکتر مصدق بعدها در خاطرات خود، در پشیمانی از استعفای

خود نوشت:

«... اکنون اعتراف می‌کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام‌السلطنه آن اعلامیه‌گذاری را نمی‌داد و با مخالفت صریح مردم

مواجه نمی شد و دولت خود را تشکیل می داد و قبل از اینکه دادگاه اعلام رأی کند دولتین ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتین نیست، دعوای خود را از دیوان لاهه پس می گرفتند و کار به نفع دولت انگلیس تمام می شد و زحمات هیئت نمایندگی ایران به هدر می رفت...»

بازگشت مصدق

روز ۳۱ تیر ۱۳۳۱، امنیت شهر در دست مردم بود. با سازماندهی جبهه ملی، جوانان دانشجو و دانش آموز با بازوبند سیاه که نشان سوگواری ملی بود، انتظامات شهر را به عهده گرفته بودند، ترافیک را هدایت می کردند و امنیت محله ها را تأمین می کردند. مجلس در این روز جلسه کرد تا به نخست وزیر جدید رأی تمایل بدهد. از ۶۳ نفر حاضر، ۶۱ نفر به دکتر مصدق رأی تمایل دادند. روز بعد، مجلس سنا هم ۳۱ رأی موافق از ۴۲ نفر نماینده حاضر داد. شاه فرمان نخست وزیری را بار دیگر به نام دکتر محمد مصدق امضاء کرد.

«... برای اینکه [سیاست خارجی در مراجع بین المللی] ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوب نکنند... درخواست نمودم نظر خود را نسبت به سه نفر از تیمساران که مورد اعتماد شاهانه بودند اظهار فرمایند تا امور با مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچگونه سوء ظنی ننماید.»

«... باز برای اینکه خاطر ملوکانه کاملاً اطمینان

حاصل فرمایند که من نه مخالف سلطنت مشروطه هستم، نه می‌خواهم رئیس جمهور بشوم، شرحی به این مضمون:

(دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم، و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم)، پشت قرآنی نوشته، فرستادم...»

«... هرکس را هم که دیدم گفتم نه می‌خواهم شاه بشوم نه رئیس جمهور، به محض اینکه کار نفت خاتمه یافت، دست از کار می‌کشم...»

با بازگشت مصدق، انگلستان در عرض یک هفته دو ضربه مهلک خورده بود. در آن هفته نه تنها مصدق مستعفی دوباره به حکومت بازگردانده شده بود؛ بلکه یک شورش نظامی در قاهره نیز فاروق را از سلطنت برکنار و ژنرال نجیب را به قدرت رسانده بود. چندی نگذشت که سرهنگ عبدالناصر جانشین نجیب شد.

قیام مقدس ملی

پس از بازگشت دکتر مصدق، در نخستین جلسه مجلس شورای ملی که در روز دوم مرداد ۱۳۳۱، تشکیل شد، ماده واحده زیر با پیشنهاد فراکسیون جبهه ملی با قید سه فوریت به اتفاق آراء تصویب شد:

«ماده واحده»

«مجلس شورای ملی در جلسه فوق العاده روز

پنجشنبه دوم مرداد ۱۳۳۱، قیام روز دوشنبه سی‌ام

تیرماه ۱۳۳۱ را که در سراسر کشور برای پشتیبانی از نهضت ملی ایران انجام پذیرفت، قیام مقدس ملی می‌نامد و شهدای آن روز را به عنوان شهدای ملی می‌شناسد.

همه نمایندگان و تماشاچیان برخاسته، و به احترام شهیدان روز ۳۰ تیر یک دقیقه سکوت کردند. در سراسر کشور پرچم ایران بر فراز ساختمانهای دولتی نیمه افراشته شد.

فصل شانزدهم

فراکسیون نهضت ملی

دولت جدید دکتر مصدق

دکتر مصدق در روز پنجم مرداد ۱۳۳۱، هیئت وزیران خود را که نخستین کابینه او در دوره هفدهم مجلس بود، به شرح زیر معرفی کرد. سید باقر کاظمی به جای دکتر مصدق، که در خانه بستری بود، کار معرفی را انجام داد.

دکتر محمد مصدق (نخست وزیر)
وزیر دفاع ملی
(جنگ سابق)

سید باقر کاظمی (نایب نخست وزیر)
وزیر دارایی
دکتر غلامحسین صدیقی
وزیر کشور

وزیر دادگستری
 وزیر فرهنگ
 وزیر راه
 کفیل وزارت
 بهداری
 مهندس سیف الله معظمی
 تلگراف و تلفن
 مهندس خلیل طالقانی
 دکتر ابراهیم عالمی
 دکتر علی اکبر اخوی
 وزیر کشاورزی
 وزیر کار
 وزیر اقتصاد ملی
 برنامه دولت نیز، که در مجلس با هیچ مخالفتی رو به رو نشد، به شرح زیر اعلام گردید:

سیاست داخلی: اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری ها.

- اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم غیر مستقیم.

- اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی و بهره برداری از معادن نفت کشور.

سیاست خارجی: - رعایت اصول مبتنی بر منشور ملل متحد و تقویت این سازمان و اقدام متقابل به همه دول.

همه آن نمایندگان که قبلاً با مصدق دشمنی می کردند، اکنون

ساکت شده بودند و جرأت اظهار نظر نداشتند. آن‌ها حتی درباره وزیران و برنامه دولت مصدق سخنی نگفتند. مهندس کاظم حسینی پیشنهاد کرد که رئیس مجلس، امام جمعه، استعفاء کند. روز بعد، امام جمعه استعفاء کرد و ایران را برای همیشه ترک نمود. در جلسه ۷ مرداد ۱۳۳۱، تعداد ۶۸ نفر از ۶۹ نفر نماینده حاضر، به دولت و برنامه او رأی اعتماد دادند.

فراکسیون نهضت ملی

وقایع اخیر، هواداران مصدق و جبهه ملی را در مجلس افزایش داده بود و تعداد آن‌ها اکنون به ۳۲ نفر می‌رسید. بنابراین، تصمیم گرفته شد که جناح جبهه ملی در مجلس، از آن به بعد فراکسیون نهضت ملی خوانده شود تا همه آن ۳۲ نفر بتوانند عضو آن شوند. اعضای فراکسیون نهضت ملی که با آغاز مجدد دولت دکتر

مصدق در مجلس اعلام موجودیت کرد، به شرح زیر بودند:

۱- اخگر ۲- محمدرضا اقبال (آل آقا)

۳- انگجی ۴- دکتر مظفر بقائی

۵- اصغر پارسا ۶- جلالی موسوی

۷- سیدضیاءالدین حاج سیدجوادی

۸- سیدابوالحسن حائری زاده

۹- مهندس کاظم حسینی ۱۰- سیدجواد خله‌خالی

۱۱- مهندس احمد رضوی ۱۲- علی زهری

۱۳- مهندس احمد زیرک زاده ۱۴- شاهپوری

۱۵- دکتر سیدعلی شایگان ۱۶- شبستری

۱۷- سید احمد صفائی ۱۸- فرزانه

- ۱۹- دکتر فلسفی
 ۲۰- خسرو قشقائی
 ۲۱- محمد حسین قشقائی
 ۲۲- سید شمس الدین قنات آبادی
 ۲۳- نادعلی کریمی
 ۲۴- مدرس
 ۲۵- یوسف مشار
 ۲۶- دکتر عبدالله معظمی
 ۲۷- سید حسین مکی
 ۲۸- دکتر ابوالحسن ملکی
 ۲۹- سید ابراهیم میلانی
 ۳۰- ناظرزاده
 ۳۱- محمود نریمان
 ۳۲- وکیل پور
 اصغر پارسا به عنوان «خنگوی فراکسیون نهضت ملی انتخاب شد.

مفسد فی الارض

در همان جلسه ۷ مرداد ۱۳۳۱، طرح مجازات قوام السلطنه با سه فوریت به شرح زیر تصویب شد:

«... چون احمد قوام یکی از عوامل مؤثر قتل و فجایع جریان اخیر که منتهی به کشتار دست جمعی روز سی ام تیر می باشد و قیام مسلحانه علیه ملت ایران شده است، تشخیص و مفسد الارض شناخته شده، علاوه بر تعقیب و مجازات قانونی، به موجب این قانون کلیه اموال و دارایی منقول و غیر منقول احمد قوام از مالکیت او خارج می گردد...»

دکتر مصدق هرگز اقدام به دستگیری یا مصادره اموال قوام السلطنه نکرد، ولی حزب توده و حزب زحمتکشان اصرار زیادی داشتند که قوام دستگیر و مجازات شود. قوام السلطنه پس از چند ماه زندگی نیمه پنهان، به خانه خود بازگشت.

لایحه اختیارات

مهم‌ترین لایحه مجلس هفدهم، لایحه اختیارات دکتر مصدق بود که در جلسه نهم مرداد با قید دو فوریت مطرح شد.
«ماده واحده»

«به آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر اختیار داده می‌شود که از تاریخ تصویب این قانون تا مدت ۶ ماه لوایحی را که برای اجرای مواد ۹ گانه برنامه دولت ضروری است و در جلسه هفتم مرداد ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی تصویب شده است، تهیه نموده و پس از آزمایش آن‌ها را تقدیم مجلس نماید و تا موقعی که تکلیف آن‌ها در مجلسین معین نشده، لازم‌الاجرا می‌باشد.»

با وجود اینکه بسیاری از نمایندگان، از جمله برخی اعضای فراکسیون نهضت ملی، با لایحه اختیارات مخالف بودند، قید دو فوریت لایحه در همان جلسه تصویب شد. مخالفان این لایحه که هنوز مرعوب قیام سی تیر بودند، از ترس افکار عمومی ساکت ماندند؛ ولی در ماه‌های بعد مخالفت‌ها آشکار شد و این موضوع حتی باعث اختلاف نظر و پراکندگی در میان هواداران مصدق و در فراکسیون نهضت ملی شد.

آیت الله کاشانی و ریاست مجلس

در جلسه ۱۶ مرداد ۱۳۳۱، استعفای امام جمعه از ریاست مجلس قرائت، و برای تعیین رئیس جدید مجلس رأی‌گیری شد.

نمایندگان مخالف مصدق، برخلاف انتظار، آیت الله کاشانی را که عملاً در جناح مصدق قرار داشت، نامزد ریاست مجلس کردند. اعضای فراکسیون نهضت ملی که ابتدا نتوانسته بودند روی نامزد خاصی توافق کنند، بالاخره دکتر عبدالله معظمی را برگزیدند. در هنگام رأی گیری، آیت الله کاشانی ۴۷ رأی و دکتر معظمی ۱۰ رأی از ۶۷ رأی را آورد. از ۳۲ نفر نماینده فراکسیون جبهه ملی، فقط ۱۰ نفر به نامزد فراکسیون خود رأی مثبت داده بودند. این نخستین شکاف در جبهه ملیون بود.

آیت الله کاشانی که هیچگاه به مجلس نمی آمد، علی رغم میل خود ریاست مجلس را پذیرفت. نمایندگان همیشه مجبور بودند برای دیدن او دست جمعی به منزلش بروند.

آیت الله کاشانی در نخستین جلسه غیر رسمی مجلس که با حضور همه نمایندگان در منزلش تشکیل شد، پس از نصیحت نمایندگان به رعایت صلاح ملت و مملکت و امتناع از خودخواهی، و با وجود حمایت از دکتر مصدق، ناخرسندی خود را از «اختیارات» دکتر مصدق با کنایه نشان داد:

«... دولت ولو اینکه اختیارات گرفته و امیدوارم کامیاب بشود، ولی باید از کمک آقایان نمایندگان برخوردار باشد و شما باید او را کمک و مساعدت کنید، چون این دولت مال خود شماست و شما از این دولت و هر دو از ملت هستید...»

در جلسه دیگری در روز اول مهرماه ۱۳۳۱، سه هفته پس از اینکه دکتر مصدق پیشنهاد جدید مشترک انگلستان و امریکا معروف به پیشنهاد «چرچیل - ترومن» درباره حل مسئله نفت را که با این

جمله «... من شرم دارم این پیشنهاد را بخوانم تا چه رسد به قبول آن...» رد کرده بود، آیت الله کاشانی گفت:

«... عقیده من این است که باید همه از دکتر مصدق

تأیید و حمایت کنند و فکر صحیح به او بدهند چون

امروز مملکت در خطر است...»

آغاز پراکندگی

قیام سی تیر اوج اقتدار جبهه ملی بود. جبهه ملی از این که توانسته بود به همه جهان نشان دهد که در دل مردم ایران جای دارد و مصدق، رهبر آن، متکی به توده مردم و نیرومندتر از همه قوای نظامی داخلی و نیروهای اهریمنی بیگانه است، احساس موفقیت می کرد. جبهه ملی یک قهرمان بود.

در میان قهرمانان، برخی از احساس قدرت به هیجان می آیند، در پوست خود نمی گنجند، بی قرار می شوند و می خواهند یکشنبه همه بدی ها را خوب کنند و مانند دون کیشوت یک تنه به جنگ اهریمن بروند. شاید با چنین احساس بود که پس از سی تیر، عده ای از اعضای جبهه ملی نغمه مخالفت و بی قراری سر دادند و باعث پراکندگی اندیشه و روش در جبهه ملی شدند و سرانجام از جبهه ملی جدا شده به راه خود رفتند. برخی هم به موازات این احساس قدرت، احساس مسئولیت کردند، و در این اندیشه شدند که شاید دشمن به سنگر برگردد و خود را مسلح تر و مجهزتر کند و مبارزه پیچیده تر و سخت تری را آغاز نماید. این دسته با مصدق ماندند و کوشیدند تا نیروها را فشرده و یکپارچه نگه دارند.

روزهای دشواری بود. جبهه طرفداران مصدق به علت

خودخواهی‌ها و خود بزرگ بینی‌ها خالی و ضعیف می‌شد. آنچه در ظاهر باعث بحث‌ها و اختلاف نظرهای فراوانی شده بود، مشورت نکردن دکتر مصدق با دیگر اعضاء جبهه ملی درباره انتصابات خود بود. این ناراحتی از آغاز نخست وزیری مصدق وجود داشت. مصدق در را به روی توصیه‌ها و روابط احساسی باز نمی‌کرد. آنروزها، رهبران مذهبی کشور همیشه در انتصابات دولتی دخالت، و اشخاص مورد اعتماد خود را نامزد می‌کردند، و گاهی هم با فشار آن‌ها را مصدر شغل‌های حساس می‌نمودند.

آیت الله کاشانی که شاید مقتدرترین رهبر مذهبی کشور از زمان مدرس تا آیت الله خمینی بود، بیش از همه انتظار داشت توصیه‌های او اجرا شود. ولی مصدق با حفظ استقلال خود زیر بار نمی‌رفت و مقاومت می‌کرد.

پس از رویداد سی‌ام تیر و معرفی کابینه مصدق، آیت الله کاشانی که کمک شایان و بسیار مؤثری در حمایت از مصدق و بسیج مردم کرده بود و انتظار داشت چند نفری را در کابینه جدید داشته باشد، از مصدق سخت ناراحت شد و به وی نوشت که اگر رفتارش تغییر نیابد از شهر یا کشور خارج خواهد شد. در واقع کاشانی تهدید کرده بود که پشت مصدق را خالی خواهد کرد. دکتر مصدق در پاسخ نوشت:

«... بنده صراحتاً عرض می‌کنم که تاکنون در امور

اصلاحی عملی نشده و اوضاع سابق مطلقاً تغییر ننموده است و چنانچه بخواهند اصلاحاتی بشود، باید از مداخله در امور خودداری فرمایند؛ خاصه اینکه هیچگونه اصلاحی ممکن نیست مگر اینکه متصدی مطلقاً در کار خود آزاد باشد، اگر با این رویه موافقند بنده

هم افتخار خدمتگذاری را خواهم داشت، والا چرا
حضرتعالی از شهر خارج شوید، اجازه فرمایید بنده از
مداخله در امور خودداری کنم...»

دلیل دیگر اختلاف، اختیارات دکتر مصدق بود. این اختیارات
هم مجلس را بی اثر ساخته بود و همه فراكسیون نهضت ملی را از
سخنرانی و نشان دادن عزم و اندیشه خود در مجلس، محروم کرده
بود. به همین دلیل برخی درصدد ایجاد حزب و دسته جدید افتادند
و یا حزب‌های پیشین خود را فعال کردند و آهنگی متفاوت سر دادند
تا نام‌هایشان در ذهن مردم فراموش نشود.

خودداری مصدق از پی‌گرد قوام‌السلطنه و مصادره اموال او هم،
گروهی دیگر را که به دنبال عملیات هیجان‌انگیز و وسایل ارتقاء جاه
طلبی‌های شخصی می‌گشتند، سرخورده کرد. مصدق به درستی
قضاوت کرده بود که قوام‌السلطنه که در دوران نخست وزیری‌اش با
نجات نفت شمال و تا حدودی حل مشکل آذربایجان، به کشور
خدمت بزرگی انجام داده، به علت کهولت و از دست دادن بخشی از
مشاعر خود، مسئول حرکات خود نیست و باید به حال خود رها
شود.

دکتر بقائی در جلسه ۱۱ آذر مجلس شورای ملی، با آغاز
مخالفت علنی با دکتر مصدق، درباره قوام‌السلطنه گفت:

«... مجلس شورای ملی قوام‌السلطنه را مفسد

فی الارض شناخته، مفسد فی الارض هم مطابق شرع ما

مهدور الدم است؛ یعنی اگر کسی همین الان برود این

آدم بی همه چیز را بکشد، هیچ گناه شرعاً ندارد...»

دکتر بقائی که به دنبال هیجان و ماجرا می‌گشت، در رأس کسانی

بود که خود را از جبهه ملی کنار کشیدند. سیاست ایجاد آرامش با سرشت او سازگار نبود.

از سوی دیگر برخی از سران لشگری و کشوری با پشتیبانی و برنامه ریزی سفارت انگلستان مشغول توطئه برای کودتا و براندازی دولت دکتر مصدق بودند. برخی از سران این توطئه سرلشگر زاهدی، سرلشگر حجازی، سرتیپ آریانا، سید ضیاءالدین طباطبائی، امیر اسدالله علم (وزیر دربار)، سناتور خواجه نوری و برادران رشیدیان (عوامل انگلستان در ایران) بودند.

ولی معضل بزرگ دکتر مصدق، افزون بر فشارها و توطئه‌های متعدد و بی‌پایان داخلی و خارجی، وضع اقتصادی ایران بود. درآمد نفت از بین رفته و عایدات دولت بسیار ناچیز بود. برای ساماندهی به ساختار اقتصادی ایران و یافتن راه حل، دکتر مصدق از دکتر شاخت، اقتصاددان مشهور آلمانی، که اقتصاد پس از جنگ آلمان را سامان داده بود، دعوت نمود به ایران بیاید. روز ۱۸ شهریور، دکتر شاخت وارد تهران شد و کار خود را آغاز کرد.

روز ۱۹ شهریور، الهیار صالح که یکی از یاران استوار مصدق و از اعضای برجسته جبهه ملی بود، به عنوان سفیر به سفارت ایران در آمریکا فرستاده شد.

ورود دکتر فاطمی

در روز ۱۴ مهر ۱۳۳۱، دکتر حسین فاطمی که برای درمان به آلمان رفته بود، به تهران بازگشت. بازگشت او کمک بزرگی برای مصدق بود؛ زیرا فاطمی جزو آن گروه از اعضای جبهه ملی به شمار می‌آمد که کاملاً قابل اعتماد، و تعهداتشان به نهضت ملی ایران خلل

ناپذیر بود.

روز ۱۷ مهر ۱۳۳۱، دکتر فاطمی به سمت وزیر امور خارجه، با حفظ سمت سخنگویی دولت، منصوب شد و به ناچار از نمایندگی مجلس کناره‌گیری کرد. او در مصاحبه مطبوعاتی ۲۱ مهرماه خود، اعلام کرد که توطئه‌ای برای براندازی دولت توسط عده‌ای از افسران بازنشسته و اعضای مجلس سنا و برادران رشیدیان (جاسوسان انگلستان در ایران) کشف شده و توطئه‌گران کودتاجی، به جز آن عده که از مصونیت پارلمانی برخوردار هستند، بازداشت شده‌اند. در جلساتی که در خانه سرلشگر زاهدی و کانون افسران بازنشسته تشکیل می‌شده، هفت سناتور نیز شرکت می‌کرده‌اند.

دکتر مصدق یک ماهی می‌شد که در جریان توطئه کودتا، که توسط سفارت انگلستان هدایت می‌شد، قرار داشت. او در جلسه ۲۵ شهریور مجلس اشاره کرده بود که:

«... اگر دولت انگلستان روش فعلی خود را ادامه دهد، معلوم خواهد شد که مناسبات آن دولت با ما دوستانه نیست؛ و در این صورت جز قطع رابطه سیاسی چاره‌ای نداریم...»

بالاخره با فاش شدن توطئه سفارت انگلستان و ادامه سیاست دشمنانه آن علیه دولت ایران، در روز ۲۴ مهر ۱۳۳۱ دکتر مصدق در یک گزارش رادیویی همه مسائلی را که بین دولت‌های ایران و انگلستان گذشته بود، مخصوصاً جریان دادرسی دادگاه بین‌المللی لاهه و پیام مشترک چرچیل - ترومن را، برای ملت ایران تشریح کرد و در پایان گفت:

«... متأسفانه دولت مجبور به اتخاذ تصمیم مبتنی

بر قطع رابطه سیاسی با انگلستان شده است...»

قطع رابطه سیاسی با انگلستان، نمایندگان مجلس سنا و مجلس شورا را به ناسازگاری بیشتر با دولت واداشت. در جلسه ۲۷ مهر، همه به دکتر فاطمی حمله کردند. برخی هم معترض بودند که مجلس سنا قانونی نیست و باید منحل شود. در این جلسه دکتر فاطمی گفت:

«... من از مجلس و مطبوعات تقاضا دارم به

حساسیت موقع مملکت توجه کنند. آقایان، قطعه قطعه

کردن حسین فاطمی برای وطن مانع ندارد ولی کاری

نکنید که مملکت قطعه قطعه شود...»

«... باید همه بدانند که در مورد سیاست خارجی

ملت ایران یک صف تشکیل داده است و ممکن است

اختلاف سلیقه باشد، ولی اختلاف عقیده نیست...»

در این گیر و دار که کشور و دولت مواجه با مسائل حیاتی زیادی

چون توطئه بیگانگان، اقتصاد لرزان، و توطئه مجلس سنا بودند، دکتر

بقائی و برخی دیگر از اعضای فراکسیون نهضت ملی، وقت مجلس و

دولت را با بحث‌های بی‌پایانی درباره پیگیری مجازات قوام‌السلطنه،

می‌گرفتند.

مجلس سنا هم خود معضل بزرگی بود، زیرا سناتورها که غالباً

یادگار دوران دیکتاتوری قاجار و پهلوی بودند و از مسائل جدید

اقتصاد و دموکراسی سر در نمی‌آوردند یا نسبت به آن تقریباً بی‌تفاوت

بودند، فقط به اقدامات ضد دولتی می‌پرداختند و هدفی جز ساقط

کردن دکتر مصدق نداشتند.

بالاخره نمایندگان جبهه ملی در مجلس شورای ملی، با استفاده

از اصل‌های ۵ و ۵۰ قانون اساسی، دوره مجلس سنا را دو سال تفسیر

کردند و با تصویب پیشنهاد دوساله بودن دوره سنا، آن مجلس را که دوره دو ساله اش پایان یافته بود، منحل کردند.

آیت الله کاشانی هم از این رأی استقبال کرد و گفت:

«... ملت ایران مجلس سنا را خار راه سعادت و

ترقی خود تشخیص داد و مجلس شورای ملی فقط

تبعیت از افکار و احساسات ملی کرده است...»

اکنون شاید مصدق می توانست کمی نفس راحت بکشد؛ ولی

شاه که مجلس سنا را برای مقاصد خود به وجود آورده بود، نمی توانست آرام بنشیند.

از ماست که بر ماست

دکتر بقائی که روزی از یاران مؤثر دکتر مصدق به شمار می آمد، پس از سی تیر ۱۳۳۱، کاملاً تغییر رویه داده و تنها هدف خود را مجازات قوام السلطنه قرار داد و همه تعهدات و مسئولیت های ملی را فراموش کرد. مجازات و مصادره اموال قوام السلطنه، به ظاهر، به صورت یک هدف آرمانی در زندگی سیاسی بقائی درآمد. انگار او می خواست با مجازات قوام، موقعیت و سهم خود را در قیام ملی سی تیر اثبات کند. دکتر بقائی قیام سی تیر را هویت نهایی خود قرار داده و نسبت به آن حالتی روانی پیدا کرده بود؛ به طوری که در جلسه ۱۶ آذر ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی شدیداً در این رابطه به وزیر دادگستری مصدق حمله کرد و به او مکرر توهین نمود. دکتر مصدق که تغییر حالت دکتر بقائی را نمی توانست توجیه کند، نامه ای به مجلس فرستاد که برای نمایندگان خوانده شد:

«ریاست محترم مجلس شورای ملی، به طوری که

استحضار دارند در موقع طرح سئوالات آقایان نمایندگان وزیران در جلسه سه‌شنبه چهارم آذرماه جاری در مجلس شورای ملی، از طرف سئوال‌کنندگان محترم مطالب و مذاکراتی عنوان شده که به هیچ وجه با موضوع سئوال و توضیح درباره آن وفق نمی‌دهد. صورت مجلس جلسه چهارم آذرماه حاکی است که اظهارات چند تن از آقایان نمایندگان محترم نه تنها در اطراف مطالبی نبوده است که از دولت توضیح آن را خواسته‌اند، بلکه گفته‌های آنان اهانت آمیز و جنبه تهدید داشته است و مشمول قسمت دوم از ماده ۲۰۰ آئین‌نامه مجلس شورای ملی است.

ذکر این حقیقت به مورد است که شخص اینجانب وعده‌ای از وزرائی که سابقاً در دولت اینجانب شرکت داشته‌اند، مکرر در مجلس شانزدهم از طرف بعضی از نمایندگان مورد تعرض و بی‌احترامی، و حتی هدف دشنام و ناسزا قرار گرفتند. آن روز، چون تمام مملکت بر ضد مداخلات اجنبی به پا خاسته بود و سیاست بیگانه می‌خواست با حربه فحش و هتاکی ایادی خود، مرا از طی راه و مقصودی که ملت رشید ایران خواهان ادامه آن بود، باز دارد؛ بدون کمترین توجه به آن جریانات شرم‌آور، مأموریت و مسئولیتی که ملت انجام آن را خواسته بود، دنبال کردم و حتی در یک جلسه علنی پشت تریبون مجلس شورای ملی اظهار داشتم که ما برای کشته شدن حاضر و آماده‌ایم. فحش و کلمات

رکیک و الفاظ زشت کمترین انتظاریست که در این مبارزه بزرگ ملی داریم، در موقعی هم که یکی از وزیران کابینه وقت مورد تعرض و حمله یک نماینده در سرسرای مجلس قرار گرفت و بعضی از وکلا در جلسات بعد می‌خواستند فرمول عذرخواهی تهیه کنند، اینجانب با چنین عملی شخصاً مخالفت کرده و بگذاشتم آن نظریه را به مرحله عمل در آورند، ولی امروز که حریف منتظر به زانو درآوردن ملت است اگر اصلاحاتی در داخل کشور صورت نگیرد و سازمان‌های اداری به نفع سعادت مملکت جرح و تعدیل نشوند و افرادی از هر طبقه به نفع محرومین گذشت‌هایی نکنند و مجال کار مثبت برای دولت باقی نگذارند، چگونه می‌توان با چشم امیدوار به آینده نگاه کرد؟

آقایان محترم می‌دانند که اصلاحات عمیق و ریشه‌دار همین‌که از مرحله حرف خارج، و به عمل نزدیک شد؛ چون به ضرر مستقیم افرادی تمام می‌شود، مخالفین سرسخت پیدا خواهد کرد که جز با یک دولت متکی به قدرت کامل قانون و مستظهر به عواقب ملت و پشتیبانی مجلس شورای ملی، ادامه راه برای او غیر ممکن و محال است.

منظور از این مقدمات این نیست که از عملیات دولت کسی در مجلس شورای ملی انتقاد نکند، و از راهنمایی‌های مفید و مؤثر خود، آقایان نمایندگان محترم، دولت را محروم گذارند؛ ولی تصدیق خواهند

فرمود که انتقاد و راهنمایی با توهین و تهدید تفاوت بسیار دارد و چون نظامنامه داخلی مجلس شورای ملی نیز این قسمت را، همانطور که فوقاً اشاره شد، ضمن بند ۲ از ماده ۲۰۰ آئین‌نامه پیش‌بینی کرده است، اینجانب هیچگونه توقع و انتظاری جز اجرای ماده مزبور درباره آقایان نمایندگان که در جلسه سه‌شنبه چهارم آذرماه به وزراء و معاونین اهانت و تهدید کرده‌اند، ندارد.»

«نخست وزیر - دکتر محمد مصدق»

نمایندگان جبهه ملی از این وضع بسیار متأثر شدند و برای نشان دادن حمایت خود از دولت، طرح زیر را برای تصویب با قید سه فوریت به مجلس ارائه کردند:

«ریاست محترم مجلس شورای ملی، امضاءکنندگان تصمیم قانونی ذیل با قید سه فوریت پیشنهاد می‌نماییم مجلس شورای ملی از جریانات جلسه روز سه‌شنبه چهار آذر در موقع طرح سئوالات، که برخلاف آئین‌نامه داخلی مجلس پیش آمده است، اظهار تأسف می‌نماید و کما فی السابق اعتماد و پشتیبانی کامل خود را از دولت جناب آقای دکتر مصدق اعلام می‌دارد.

دکتر سنجابی، دکتر معظمی، نادعلی کریمی، ناظرزاده کرمانی، انگجی، دکتر شایگان، میلانی، پارسا، اخگر، اقبال، دکتر فاخر، مهندس زیرک‌زاده، شبستری، دکتر فلسفی، ذکائی، مراد ریگی، مجددزاده، دکتر مصباح‌زاده، وکیل‌پور، شهیدی، جلالی، خسرو

قشقائی، شهباز خسروانی، مهندس حسینی، دکتر
 فقیهی شیرازی، مهندس غروی، نجفی، معتمد
 دماوندی، علی زهری، قنات آبادی، علی اصغر مدرس،
 نریمان، حاج سید جوادی.

به این ترتیب دکتر بقائی و چند نفر همراه او، در صف مقابل
 دکتر مصدق قرار گرفتند.

سید حسین مکی که مدتی بود به آمریکا سفر کرده بود، روز ۱۶
 آذر ۱۳۳۱، از آمریکا بازگشت و از آن به بعد رفتار و گفتارش، که قبلاً
 همیشه صد درصد در پشتیبانی از دکتر مصدق بود، تغییر نمود و آغاز
 به ناسازگاری و مخالفت با مصدق کرد.

شمس قنات آبادی هم که از آغاز نهضت ملی کردن نفت هوادار
 دکتر مصدق و جبهه ملی بود، به جناح آیت الله کاشانی پیوست. (پس
 از کودتای ۲۸ مرداد، قنات آبادی جزو اطرافیان مادر شاه می شود.)
 از آن پس، دولت دکتر مصدق از سوی برخی از اعضای سابق
 فراکسیون نهضت ملی نیز هدف حمله قرار می گرفت و با این وضع،
 نمایندگان طرفدار دربار و سیاست بیگانگان توان بیشتری یافتند.
 سرانجام دیوار سنگی سنگر جبهه ملی ترک خورده بود.

استفاده از اصول قانون اساسی که دوره مجلس سنا را دو سال
 اعلام می کرد و تعطیل آن، برخی از نمایندگان مخالف را متوحش
 کرد. آن ها می گفتند شاید مصدق قصد تعطیل کردن مجلس شورای
 ملی را هم دارد. مطبوعات مخالف نیز به این بدگمانی دامن می زدند.
 بالاخره دکتر بقائی و ۱۵ نفر از نمایندگان وابسته به دربار، در جلسه
 ۱۴ دی ۱۳۳۱، طرحی به مجلس ارائه دادند که از تعطیل کردن
 مجلس جلوگیری می کرد:

«... نظر به اینکه نمایندگان مجلس شورای ملی به قید سوگند به حفظ قانون اساسی و مشروطیت و به حفظ مجلس و مجلسیان موظف می‌باشند، امضاء کنندگان این ورقه تصمیم قانونی ذیل را با قید سه فوریت و طرح فی‌المجلس، تقدیم مجلس شورای ملی می‌داریم.

تصمیم قانونی: هیچ طرح و یا لایحه‌ای نمی‌تواند به موجب اکتشافی رئیس دولت باعث تعطیل یا فلج شدن مجلس فعلی گردد...»

هرچند که این طرح به رأی‌گیری نرسید، ولی این بدگمانی بر دکتر مصدق گران آمد و آن طرح را توهین‌آمیز تلقی کرد، به ویژه که یکی از اعضای جبهه ملی، دکتر مظفر بقائی، هم زیر آن را امضاء کرده بود. مصدق تصمیم گرفت در یک سخنرانی رادیویی ناراحتی خود را به آگاهی همه مردم برساند. کوشش برخی از اعضای جبهه ملی، از جمله مهندس رضوی، برای جلوگیری از این سخنرانی به جایی نرسید. آن‌ها می‌ترسیدند که این سخنرانی موجب آشکار شدن شکاف در جبهه ملی شود؛ ولی این کوشش‌ها به جایی نرسید و فقط مصدق قول داد که تند صحبت نکند.

روز ۱۵ دی، دکتر مصدق از رادیو سخنرانی کرد و گفت در حالیکه برای تصمیم‌گیری‌هایی علیه ایران، چرچیل عازم آمریکا است و ایران نیز مشغول مذاکرات بسیار حساس و مهمی می‌باشد، سزاوار نیست برخی از پشت به دولت خنجر بزنند:

هموطنان عزیز:

«یک اصل ثابت و تغییرناپذیر برای حکومتی که به

افکار عمومی تکیه دارد این است که هر وقت با مشکلی روبه‌رو می‌شود به منبع قدرت و سرچشمه لایزال نیروی ملت متوجه گردد و موجد نهضت بزرگ و عظیم ملی را در جریان حوادث و تحولات اوضاع بگذارد...
 «... حال باید دانست که چه علل و جهاتی باعث شده است آن‌هایی که با اصرار، تعقیب و مجازات مسببین سی‌ام تیر را به عجله مطالبه می‌کنند، با آن عده امضایشان را ذیل ورقه گذاشته‌اند...

«... آن‌ها که از پشت خنجر به مادر وطن می‌زنند، مجاهدات ملی ما را قربانی اغراض خویش می‌سازند...»

در جلسه روز ۱۶ دی مجلس شورای ملی، رئیس مجلس (قائم مقام آیت الله کاشانی) اظهار داشت که مجلس حسن نیت داشته و در مورد طرح سوء تعبیر شده است. مهندس رضوی هم که از ارکان جبهه ملی بود، سخنرانی پرشوری در حمایت از دکتر مصدق کرد:

«... شخص دکتر مصدق رأی اعتماد خود را از مردم ایران گرفته است...»

«... قدرتی که دکتر محمد مصدق امروز از آن برخوردار است، در تاریخ مملکت ایران سابقه ندارد...
 «... مردمانی که در خارج از این کشور، در ممالک دیگر حکومت می‌کنند؛ بدانند که در مقابل بیگانگان، تمام کشور ایران، بیست میلیون جمعیت این مملکت، پشت سر مصدق ایستاده است...»

حسین مکی نیز که آن روزها از اعضای اصلی جبهه ملی به شمار

می آمد، در سخنرانی خود در همین جلسه و در حمایتی کنایه آمیز از مصدق، گفت:

«... دکتر مصدق یک پدر بزرگی است برای همه ما و می شود از یک پدری مثل دکتر مصدق تا یک حدودی انتظار داشت که بی مهری به اولاد بکند؛ ولی این اندازه را شاید بعضی از رفقای ما انتظار نداشته اند... بنده اطمینان دارم که این بی مهری را به وجه نیکویی ایشان خودشان جبران خواهند کرد...»

و درباره شایعه اختلاف و پراکندگی در فراکسیون نهضت ملی و نیز درباره اختلاف بین مصدق و کاشانی، گفت:

«... آن بیگانه پرستان و بیگانگانی که در آرزوی چنین روزی نشسته اند... این آرزو را به گور خواهند برد... تضعیف دولت آقای دکتر مصدق به هیچ کیفیت در حال حاضر به مصلحت این مبارزه و سعادت آتیۀ ملت ایران نیست...»

آنگاه نامه دکتر مصدق به مجلس توسط باقرخان کاظمی (نایب نخست وزیر) خوانده شد:

«... فکرواهی انحلال مجلس مثل اغلب فکرهای دیگر مخلوق دستگاه دروغ سازی دیگران است که به این وسیله می خواهند دولت را تضعیف کنند...»

در همین جلسه رأی اعتماد گرفته شد و ۶۴ نفر از ۶۵ نفر نماینده حاضر در جلسه به مصدق رأی اعتماد دادند.

تمدید اختیارات

رای اعتماد مجلس به دکتر مصدق توفان مخالفتی را که این بار از درون می‌وزید، آرام نکرد. روز بعد (۱۷ دی) دکتر بقائی در روزنامه شاهد با لحن شدیدی از مصدق و یاران جبهه ملی اش انتقاد کرد. همانروز، در غالب شهرهای بزرگ مغازه‌ها را تعطیل کردند و تظاهراتی در پشتیبانی از دکتر مصدق برپا شد. سیل تلگراف‌های حمایت از دولت، به مجلس جاری گشت.

روز ۱۸ دی ۱۳۳۱، یکی از سرنوشت سازترین روزهای تاریخ جبهه ملی ایران بود. دکتر مصدق در این روز طی نامه‌ای از مجلس درخواست کرد که اختیارات او برای یک سال دیگر تمدید شود. برای نخستین بار از گروه فراکسیون نهضت ملی صدای اعتراض‌های علنی علیه مصدق برخاست. سید حسین مکی بلندترین صدا را داشت و در مخالفت با پیشنهاد، استعفای خود را از نمایندگی نوشت و از مجلس خارج شد. دکتر مظفر بقائی، ابوالحسن حائری زاده، شمس قنات آبادی، نادعلی کریمی، علی زهری، و یوسف مشار که همه از اعضای فراکسیون نهضت ملی بودند، هم اعتراض‌های شدیدی به لایحه تمدید اختیارات کردند و حساب خود را با بقیه جدا نمودند. آیت الله کاشانی هم که با لایحه مخالف بود، از مصدق فاصله گرفت. چهل نفر نماینده جناح مخالف دولت، سکوت اختیار کرده بودند و با رضایت به این مناظر می‌نگریستند. جبهه ملی دو نیمه شده بود.

این لایحه بحث و جدل‌های زیادی در مطبوعات و محافل سیاسی ایجاد کرد. حسین مکی در مصاحبه‌ای مصدق را هیتلر خواند.

مطبوعات درباری و حزب توده نیز به تبلیغات علیه مصدق

پرداختند، مانند روزنامه شهباز که در شماره ۲۱ دی نوشت:
 «... دیکتاتوری که شاخ و دم ندارد. بساطی که دکتر
 مصدق گسترده است از رسواترین اشکال دیکتاتوری
 فاشیستی است...»

بحران سیاسی به اوج رسیده بود، اعضای فراکسیون نهضت
 ملی در محضور قرار گرفته بودند و دنبال چاره می‌گشتند. سرانجام
 همگی به دیدن دکتر مصدق رفتند و حدود شش ساعت با او مذاکره
 کردند. دکتر مصدق در آن جلسه گفت:

«... منظور من از تقاضای این مدت اختیارات فقط
 فقط برای حل مسئله نفت است، زیرا در این چند روزه
 اخیر مذاکرات اساسی جریان دارد که تا اندازه‌ای باعث
 امیدواری است...»

ضمناً گوشزد کرد که پس از پایان مسئله نفت دیگر قصد
 زمامداری ندارد و از کارکناره خواهد گرفت، ولی از تصمیم خود مبنی
 برگرفتن اختیارات از مجلس، عقب نشینی نخواهد کرد.

«... به هر حال من هیچوقت از مجلس توقع شاقی
 نکرده‌ام و اکنون هم اختیار کاملاً در دست آقایان است.
 اگر به مصلحت مملکت می‌دانند، رأی به تمدید
 اختیارات بدهند و اگر نمی‌دانند، لطف نفرمایند؛ ولی
 نکته لازمی که باید به استحضار آقایان برسد، آن است
 که تمدید اختیارات هرگز سلب قدرت قانونی از مجلس
 محترم نمی‌نماید و هر وقت مجلس از دولت راضی
 نباشد، ساده‌ترین راه چاره همان رأی عدم اعتماد
 است...»

اعضای فراکسیون نهضت ملی سرانجام تصمیم گرفتند در مجلس از مصدق حمایت کنند.

در جلسه ۲۳ دی ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی، جناح جبهه ملی محکم پشت دکتر مصدق ایستاد. دکتر شایگان، مهندس رضوی، دکتر سنجابی، دکتر معظمی، مهندس زیرک‌زاده و خسرو قشقائی، همبستگی خود را نشان دادند. حسین مکی هم پذیرفت که استعفایش مسکوت بماند. دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور) در پاسخ به اعتراضات دکتر بقائی به تمدید اختیارات گفت:

«... و با سابقه ذهنی که به سیره سیاسی و رفتار و عقاید پنجاه سال سابقه شخص نخست وزیر آقایان دارید... با ایمان و اعتقاد کامل عرض می‌کنم که به هیچ وجه قصد تضعیف و تعطیل مجلس و فلج کردن مجلس در میان نیست.

... جناب آقای دکتر بقائی یکبار برای همیشه بدانند که دولت دکتر مصدق در صدد تضعیف مجلس مقدس نیست...»

دکتر بقائی گفت:

«... با اختیارات مخالفم ولی با آقای دکتر مصدق

موافقم...»

دکتر سنجابی در پاسخ گفت:

«بنده شما را منافق می‌دانم.»

در هر حال، دو فوریت لایحه تمدید اختیارات در این جلسه تصویب شد؛ گرچه در نتیجه آن تعداد اعضای فراکسیون نهضت ملی که حامی مصدق بودند، کم شد؛ و تعداد مخالفان دولت افزوده

گشت.

در روز ۲۸ دی، آیت الله کاشانی نیز نامه مفصلی به مجلس نوشت و طرح لایحه اختیارات را غیر قانونی شمرد و مخالفت شدید خود را با آن اعلام کرد. با خوانده شدن نامه رئیس مجلس، جلسه علنی تعطیل، و آغاز جلسه خصوصی اعلام شد.

در جلسه خصوصی هیئتی مرکب از هفت نفر آقایان علی زهری، دکتر کریم سنجابی، دکتر علی شایگان، سید شمس الدین قنات آبادی، سید احمد صفائی، سید ابراهیم میلانی، و سید حسین مکی مأمور شدند تا با نخست وزیر دیدار و مذاکره کنند. دکتر مصدق به آنان اعلام کرد که تصمیمش قطعی است و عدم رأی به تمدید اختیارات را عدم رأی اعتماد تلقی خواهد کرد.

مطبوعات بحث مفصلی را درباره نامه کاشانی و لایحه اختیارات آغاز کردند. در برخی از شهرها در حمایت از مصدق تحصن و تظاهرات شد و تظاهرکنندگان تهدید کردند که به طرف تهران راه پیمایی خواهند کرد. در آبادان تهدید کردند که پالایشگاه این شهر را منفجر خواهند کرد. تلگراف‌های مردم به طرف مجلس سرازیر شد. در تبریز تظاهرات بزرگی در حمایت از مصدق برپا شد. در تظاهرات خیابانی تهران زد و خوردهایی صورت گرفت. از خوزستان سه هزار کفن پوش راهی تهران شدند. لقب «سرباز فداکار» که لقب حسین مکی بود، به «سرباز خطا کار» تبدیل شده بود.

هیئت رئیسه مجلس نامه کاشانی را که جنبه دستور به مجلس را داشت، غیر قانونی تشخیص داد و با ذکر قوانین و آیین‌نامه‌های مربوطه، اعلام کرد که رئیس مجلس نمی‌تواند از مطرح شدن لایحه اعطایی دولت به مجلس جلوگیری کند. هیئت رئیسه مجلس در

پاسخی که به آیت الله کاشانی نوشت، ضمن تعریف و تکریم از مقام رئیس مجلس و موقعیت آیت الله، اضافه کرد:

«... راجع به امر اختیارات هم مسلم است اختیار قانونگذاری از طرف همین مجلس شورای ملی تاکنون به طور اعم و دائم به هیچ مقامی واگذار نشده، و به طوری که سوابق امر ادوار مختلفه قانونگذاری (از دوره دوم به بعد) نشان می دهد، اغلب اینگونه اختیارات چه به کمیسیون های پارلمانی و چه به اشخاص به طور موقت داده شده... بنابراین طرح موضوع اختیارات و بودن آن در دستور جلسه مجلس شورای ملی که دو فوریت آن هم به تصویب رسیده، منافی با اصول قانون اساسی و حق حاکمیت مجلس شورای ملی نمی باشد...»

اعضای جبهه ملی نیز برای جلوگیری از عقب افتادن لایحه اختیارات، اعلام کردند که:

«... تصمیم گرفته ایم مادام که تکلیف قطعی لایحه اختیارات تعیین نشود، از مجلس شورای ملی خارج نشویم...»

پس از اعلام بست نشینی جناح جبهه ملی، تعداد دیگری از نمایندگان نیز به آنها پیوستند؛ ولی دکتر بقائی رسماً از عضویت جبهه ملی استعفاء داد. آیت الله کاشانی در پاسخ خود به مجلس با تأکید بر مخالفت خود با اختیارات، نسبت به طرح لایحه تمکین کرد. هیجان عمومی و فشار افکار عمومی در پشتیبانی از دکتر مصدق آنقدر زیاد بود که مجلس مجبور شد در روز ۲۹ دی جلسه

فوق‌العاده‌ای تشکیل دهد که نتیجه آن، پس از ساعت‌ها بحث و سخنرانی، تصویب لایحه با ۵۹ رأی از ۶۷ نفر نماینده حاضر بود. فقط نماینده مراغه رأی مخالف داده بود. او در ورقه رأی‌گیری نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، برای حفظ مشروطیت و احترام به قانون اساسی، با لایحه اختیارات مخالف و با دولت جناب آقای دکتر مصدق موافقم.»

با تصویب لایحه تمدید یک ساله اختیارات، دکتر مصدق پیروز شد؛ ولی با آیت الله کاشانی که مهمترین و قدرتمندترین روحانی آن زمان بود، در دو جبهه مخالف قرار گرفتند. اکنون دیگر خط‌ها کشیده شده بودند. کاشانی که لایحه تمدید اختیارات را مغایر با قانون اساسی می‌شمرد، مصدق را قانون شکن جلوه می‌داد. همین استدلال شکاف را در فراکسیون نهضت ملی مجلس ژرف‌تر، و مخالفت‌ها را کاملاً علنی کرد.

دکتر مصدق، سال‌ها بعد در خاطرات خود، در دفاع از لایحه اختیارات نوشت:

«... از نظر سیاسی بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس کشور ایران را محاصره نمود و در خزانه دولت دیناری نبود، دولت چگونه می‌توانست بدون هیچ‌گونه کمک خارجی و بدون اختیارات مملکت را اداره کند و با سیاست‌های خارجی مبارزه نماید؟ آیا مخالفت با اختیارات سبب نمی‌شد که دولت به واسطه ناتوانی اظهار عجز کند و حریف بر ملت ایران غالب آید، نهضت ملی ایران خاموش شود، و تمام

فداکاری‌های ملت ایران به هدر رود؟

از نظر قانونی، دادن اختیارات در مواقع عادی، آن هم به اشخاصی که از آن در نفع بیگانگان استفاده کنند، چون مخالف مصلحت است، مخالف قانون اساسی هم هست؛ ولی در مواقع جنگ و غیر عادی، دادن اختیارات موافق روح قانون اساسی است، چونکه قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی. شرب شراب در شرع اسلام به نص صریح قرآن حرام است ولی اگر طبیب آن را برای سلامت مریض تجویز نمود، حرمت از آن برداشته می‌شود.

وقتی سلامت یک مریض ایجاب می‌کند که برخلاف نص صریح شرب خمر کند، آیا اعطای اختیارات که در هیچ‌کجای قانون اساسی تحریم نشده، آن هم برای سلامتی یک ملت، مخالف قانون اساسی است؟ (الضرورات تبیح المحظورات) مخالفت با اختیارات به این عنوان که مخالف قانون اساسی است کلمه حقی بود که می‌خواستند از آن در راه باطل سوء استفاده کنند. از نظر حفظ قول و شرافت، ما روی هدفی جمع شده بودیم و با هم کار می‌کردیم. چنانچه برای مخالفت دلیل موجهی داشتیم اول می‌بایست آن را در بین خودمان طرح کنیم، اگر نتیجه نمی‌داد، عامه را مستحضر کنیم، پس از آن شروع به مخالفت نماییم تا نظریاتمان مورد پشتیبانی مردم قرار گیرد و به نفع مملکت تمام شود.

اغراض و مخالفت‌های بی‌اساس سبب شده بود که روز ۹ اسفند یکی از همکاران در خارج از مجلس بر علیه من اقدام کند و بعضی هم در خود مجلس به انتظار خبر قتل من بمانند. و هم صدا شدن با مردم هم در روز سی‌ام تیر از نظر همکاری و نیل به هدف نبود، بلکه از جهت مخالفتی بود که با شخص قوام‌السلطنه داشتند. نمک خوردند، نمکدان را شکستند.

این بود شرح حقایق تا معلوم شود مخالفت با اختیارات و دولت در صلاح مملت نبود و حق این بود با دولت همراهی کنند تا بتوانند ملت ایران را به هدف خود برسانند...»

اختلاف مصدق و کاشانی

روز بعد از تصویب اختیارات، یعنی در ۳۰ دی ۱۳۳۱، آیت‌الله کاشانی نامه تهدید آمیزی که ظاهر اندرزگویانه‌ای داشت، برای مصدق فرستاد. این نامه پیش از آگاهی کاشانی از تصویب لایحه تمدید اختیارات نوشته شده بود:

«... از شما تقاضا دارم قطعاً از مطالبات غیرقانونی خود دایره به گرفتن اختیارات خودداری نمایید تا در صف ملیون مبارز شکافی ایجاد نشود... خود جنابعالی تصریح نموده‌اید که قانونگذاری قابل انتقال نیست، خود شما گفته‌اید تفکیک قوا پایه و اساس مشروطیت است، اختلاط قوای تقنینیه و قضاییه و اجراییه بازگشت به حکومت دیکتاتوری است...»

شما مدعی هستید که از اختیارات سوء استفاده نمی‌کنید، ولی هستند کسانی که بعد از من و شما می‌آیند و از این قدرت‌های غیرقانونی به ضرر جامعه ملت ایران و برعلیه مردم سوء استفاده خواهند نمود... من یقین دارم که شما نصایح بی‌آلایش مرا خواهید پذیرفت و اگر بازگشت ننمایید و قصد تجاوز به حقوق عامه را به کنار ننهید، روزی بر آن تأسف خواهید خورد که پشیمانی سودی نخواهد داشت...»

انتشار نامه کاشانی و شایعه اختلاف شدید بین مصدق و او، رهبران جبهه ملی را شدیداً نگران کرد آن‌ها می‌کوشیدند از این شکاف و یا دست کم از عمیق شدن آن، جلوگیری کنند. رفت و آمدهای میانجی‌گرانه آغاز شد. آیت الله کاشانی هم که متوجه شده بود این وضع به نفع کشور نیست و دشمنان کشور از آن سوء استفاده خواهند کرد، اعلامیه زیر را صادر نمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

سلام به برادران عزیزم

به طوری که مستحضرید از نظر وظیفه ریاست مجلس و حفظ قانون اساسی و از لحاظ تفکیک قوای سه‌گانه، به مجلس شورای ملی تذکری دادم که بعضی از اشخاص بی‌اطلاع حمل بر اختلاف شخصی بین اینجانب و جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر نمودند و مغرضین انتشارات خلاف واقع داده و خواسته‌اند از این موضوع سوء استفاده نمایند. باید به عموم برادران ایرانی عرض کنم که آنچه به

مجلس عرض شد، یک تذکر قانونی بود و صرفاً به منظور حفظ قانون اساسی بود که البته در این باره مذاکره و راه حلی شاید در نظر گرفته شود. بنابراین به عموم برادران اعلام می‌دارد که هرگونه مخالفت با ابراز احساسات مخالف از هر طرف و هر دسته و به هر کس که باشد به نفع اجانب و استعمارچیان بوده و به ضرر مملکت خواهد بود، و نصایح مشفقانه اینجانب را بپذیرید و از هرگونه تشدد و از اختلاف بپرهیزید. اینجانب کماکان در خدمتگزاری مملکت حاضر و از هرگونه فداکاری مضایقه ننموده و در صورت لزوم، از جدیت در پیشرفت مقاصد معظم له خودداری نخواهم نمود.

سید ابوالقاسم کاشانی»

کوشش‌های گروه‌های میانجی جبهه ملی برای آشتی دادن دو رهبر، و با اظهار نظرات مصلحانه و دلایل منطقی دکتر مصدق، سرانجام به نتیجه رسید و دکتر مصدق و آیت الله کاشانی در روز هفتم بهمن ۱۳۳۱، ملاقات کردند. در این ملاقات همه خبرنگاران داخلی و خارجی، برخی از اعضای جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی، و گروهی از نمایندگان بازار و صنوف حضور داشتند.

در این جلسه آیت الله کاشانی به دکتر مصدق گفت:

«... من هیچ‌گونه مخالفتی با شما ندارم و شما را

دوست دارم و هر حرفی که می‌زنم از نظر علاقه‌ای

است که به شما دارم، و فقط نباید بی‌سوادی (تکیه کلام

معروف کاشانی) بشود و آدم‌های بد روی کار بیایند؛

زیرا مردم توقعاتی که از این دولت دارند، غیر از دولت‌های سابق است...»

دکتر مصدق هم درباره همکاری‌های گذشته‌اش با کاشانی گفت:

«... من همیشه به مقام شامخ حضرت آیت الله

احترام گذاشته‌ام، زیرا با کمک یکدیگر توانسته‌ایم

بسیاری از مشکلات را حل کنیم و باید تا پیروزی قطعی

همکاری خود را ادامه دهیم...»

در پایان جلسه دکتر مصدق و آیت الله کاشانی روبوسی کردند و

اعلامیه مشترک زیر را در اختیار خبرنگاران گذاشتند:

«چون اخیراً در پاره‌ای از جراید راجع به وجود

اختلاف بین اینجانبان شایعاتی منعکس شده است، و

به خصوص پس از نامه‌ای که درباره اعتراض به لایحه

اختیارات به مجلس نوشته شده بود تعبیرات ناروایی به

عمل آمده است؛ امروز عصر که حضوراً در این موضوع

و سایر مسائل جاری مذاکره نمودیم، لازم دانستیم به

اطلاع عموم هموطنان برسانیم که ما همانطوری که از

اوان نهضت ملی ایران همقدم بودیم، اکنون که تأمین

استقلال کشور و سعادت مردم مملکت بر آن استوار

می‌باشد، همواره سعی بوده، هریک در انجام وظایف

خود در حصول به مقصود از هیچگونه همکاری

خودداری نخواهیم داشت. بر عموم هموطنان است که

در این موقع تاریخی بیدار و هشیار و متحد باشند و به

این قبیل شایعات ابداً توجه ننمایند تا به خواست

خداوند متعال با حفظ اتحاد و اتفاق در انجام منظور

مقدسی که داریم پیشرفت کامل حاصل گردد.
دزاشیب، ۷ بهمن ۱۳۳۱ - سید ابوالقاسم کاشانی -
دکتر محمد مصدق»

تاریخ نشان می‌دهد که این اتحاد دوام نیاورد. آیت الله کاشانی که به مجلس نمی‌آمد، هدف خبرچینی‌ها و غیبت‌ها و انتقال اخبار تحریف شده و دروغ بود. تعدادی از نمایندگان مخالف مصدق که خود را به او نزدیک کرده بودند، ذهن او را به تدریج کاملاً نسبت به مصدق بدگمان نمودند. قصد مخالفان و طرفداران دربار و سیاست بیگانگان این بود که سنگر استوار مصدق را درهم بشکنند، بنابراین از این ضعف کاشانی بهره برداری نموده و او را تحت تأثیر شایعه پراکنی‌ها و توطئه‌های تفرقه افکن قرار دادند.

فصل هفدهم

به سوی بحران

از آغاز اسفند ۱۳۳۱، روزی نبود که رویداد یا توطئه‌ای علیه دکتر مصدق آشکار نشود. سیاست انگلستان، به گفته وزیر خارجه وقت این کشور، آنتونی ایدن، این بود که:

«... به مصدق امان ندهیم و او را آسوده

نگذاریم...»

انگار در همه محافل سیاسی و نظامی مخالف دولت، مانند دربار، حزب توده، جناح اکثریت مجلس، کانون آیت الله کاشانی، افسران اخراجی ارتش، سفارتخانه‌های انگلستان و آمریکا، حزب زحمتکشان دکتر بقائی، و مالکین و سرمایه‌داران بزرگ، همه مشغول طراحی توطئه‌هایی برای سقوط دکتر مصدق و تغییر دولت بودند. با

استناد به خاطرات خود دکتر مصدق، می توان گفت که شاه و عوامل دولت انگلستان در این زمینه فعالیت بودند و واقعه نهم اسفند را، که در اصل برنامه قتل دکتر مصدق بود، آن ها به وجود آوردند.

روز اول اسفند، هندرسون سفیر آمریکا در ایران، پیشنهاد مشترک انگلستان و آمریکا را درباره اداره صنعت نفت ایران به دولت ایران ارائه داد. در این پیشنهاد، راه حلی برای نوعی ملی بودن صنعت نفت ارائه شده بود. بر اساس این پیشنهاد، صنعت نفت تحت کنترل دولت ایران اداره می شد، ولی فروش و قیمت گذاری با دخالت کارشناسان آمریکایی و انگلیسی انجام می گرفت. این موضوع آخر با اصل ۹ ماده ای طرز اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت که مجلس تصویب کرده بود، مغایرت داشت.

روز دوم اسفند، ابوالقاسم بختیاری رئیس ایل بختیاری، علیه دولت مرکزی طغیان کرد و با نیروهای دولت وارد جنگ شد. متعاقباً توطئه دیگری با شرکت چند تن از فرماندهان ارتش و نمایندگان مخالف مصدق فاش شد که منجر به دستگیری سرلشگر زاهدی در روز ششم اسفند گشت.

توطئه نهم اسفند

طبق نوشته ثریا در کتاب خاطراتش، شاه در تاریخ ۲۴ بهمن تصمیم می گیرد برای معالجه باروری ثریا به خارج سفر کند. مصدق با آن سفر موافقت می کند، ولی از شاه می خواهد که برای جلوگیری از سوء استفاده برخی گروه ها، موضوع را تا روز حرکت محرمانه نگهدارد. وقتی خبر مسافرت شاه، یکی دو روز پیش از حرکت، علنی می شود، مخالفان مصدق شایع می کنند که مصدق شاه را فراری

می دهد تا پادشاهی را براندازد و جمهوری اعلام کند. روز هفتم اسفند، رادیو در اخبار بعد از ظهر و نیز در برنامه «بحث روز» ساعت ۹ شب، تلویحاً مردم را تحریک می کند که با اقدام به خونریزی و کشتار، مخالفان دولت را از بین ببرند. واضح بود که این گفتار ساختگی، آغاز توطئه ای علیه مصدق بود. آیت الله کاشانی در روز هشتم اسفند نماینده ای به دربار فرستاد. پیک کاشانی با ثریا ملاقات می کند و از او می خواهد که همه نفوذش را برای منصرف کردن شاه از مسافرت به کار ببرد. شاه آنقدر افسرده، ناامید و سردرگم بود که از تصمیمش برای رفتن به خارج بر نمی گردد. ظاهراً شاه شایعات را شنیده و باور کرده بود که رژیم پادشاهی در شرف تغییر به جمهوری است و می خواسته خود را از مهلکه نجات دهد.

صبح روز نهم اسفند، کاشانی نامه دیگری برای شاه می فرستد و بر ماندن او در کشور تأکید می کند. یک نامه هم به مجلس می نویسد و تبلیغات آشوب طلبانه رادیو را محکوم، و درخواست رسیدگی می کند:

«... عقیده دارم دستگاه رادیو را مجلس باید مستقیماً در دست گیرد و یا بودجه این لانه فساد و تحریک حذف شود...»

نامه دیگری هم برای دادستان تهران می فرستد و درخواست تعقیب و مجازات قانونی مسببین برنامه های رادیو را می کند:

«... بسیار موجب تعجب است دستگاه رادیو که باید در کشور کمک به امنیت عمومی کند، عامه مردم را در سراسر کشور به آدمکشی تحریک می نماید...»

مخالفان دکتر مصدق برنامه‌ریزی کرده بودند که تظاهراتی برای جلوگیری از سفر شاه به راه بیندازند و بعد با ایجاد آشوب و هرج و مرج، دکتر مصدق را به قتل برسانند. به این ترتیب، حکومت جبهه منی ساقط می‌شد و دولتی که از شاه حرف شنوی داشت روی کار می‌آمد و قضیه نفت به خوبی و خوشی حل می‌شد.

صبح روز نهم اسفند که قرار بود شاه سفرش را آغاز کند، آیت الله سید محمد بهبهانی شخصاً به دیدن شاه رفت و او را از سفر منع نمود. آیت الله کاشانی هم اعلامیه‌ای صادر کرد و از مردم خواست که از سفر شاه جلوگیری کنند، سپس نمایندگان مجلس شورای ملی را برای جلسه اضطراری و فوق العاده دعوت کرد و اطلاع داد که جلسه را برای نخستین بار خودش اداره می‌کند، ولی جلسه‌ای تشکیل نشد. در ساعات پیش از نیمروز، اعلامیه‌هایی منتشر شدند که خبر می‌دادند شاه استعفا کرده است. دکتر مصدق دستور داده بود که پیرامون کاخ مرمر تجمعی نشود، و از نیروهای انتظامی خواسته بود که از کاخ حفاظت کنند تا مسئله‌ای برای شاه پیش نیاید؛ ولی علی‌رغم این دستور، عده‌ای با بلندگوهای متعدد و تجهیزات، جلو دروازه کاخ شاه گرد آمدند و از دیوار و درخت‌ها بالا رفتند و شعار «زننده باد شاه، مرده باد مصدق» سر دادند.

دکتر مصدق بعدها در دادگاه نظامی درباره روز نهم اسفند گفت:

«... روز ۹ اسفند ۳۱ به این عنوان که من

می‌خواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت به خارج تشریف فرما شوند، عده‌ای برای جلوگیری از حرکت اعلیحضرت مقابل کاخ اختصاصی بیابند و موقعی که من از کاخ خارج می‌شوم مرا از بین

ببرند و این نقشه هم به نتیجه نرسید...»

در آن هنگام، دکتر مصدق که برای خداحافظی با شاه رفته بود، در کاخ مرمر نزد ثریا بود. در آنجا وقتی شعارها را شنید، فهمید که توطئه‌ای در شرف تکوین است و احتمالاً قصد جان او را دارند. هنگام خروج از کاخ، راننده شاه خروجی پشت کاخ را به مصدق نشان داد و او از آنجا به خانه خود بازگشت. پس از رفتن مصدق، شاه که امید تازه‌ای در او دمیده شده بود، با بلندگو خطاب به جمعیت گفت:

«... لازم است چند کلمه‌ای با شما صحبت کنم. با

وجودی که کسالت مزاج از مدت‌ها پیش مرا وادار به معالجه می‌نمود و قصد عزیمت برای این منظور داشتم و امروز نیز بنا به تجویز اطباء اول عازم زیارت عتبات بوده و بعد برای معالجه می‌روم؛ ولی باز می‌بینم از رفتن من ممانعت می‌کنید، چاره‌ای نیست، فعلاً مسافرت خود را به تعویق می‌اندازم...»

طبق گزارش‌های رسمی که بعدها انتشار یافت، معلوم شد جمعیتی که جلو کاخ مرمر گرد آمده بودند همه از چاقوکشان و اوباشان معروف بودند و افسران همراهشان از بازنشسته شدگان توسط دکتر مصدق بودند که بر خلاف مقررات لباس نظامی به تن کرده بودند. آنان سربازان را تحریک می‌کردند که: «بزنیید! بکشید!» و «رادیو را بگیرید... مهم است!»

وقتی به جمعیت اوباشان خبر دادند که «مرغ از قفس پرید»، آن‌ها به سرکردگی شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مخ، از چاقوکشان بنام زمان) و حمیدرضا پهلوی برادر شاه به سوی خانه

دکتر مصدق، که نزدیک بود، به راه افتادند. آنجا که رسیدند به خانه حمله کردند و در آهنی خانه را شکسته تا مصدق را گیر آورده و به قتل برسانند. در آن ساعت، دکتر فاطمی که در منزل مصدق حضور داشت، به کمک مهندس احمد مصدق، پسر مصدق، دکتر مصدق را از راه باغ همسایه خارج کردند. مصدق خود را به ستاد ارتش رساند و از آنجا همراه با رئیس ستاد ارتش، سرلشگر بهارمست، که خود جزو توطئه گران بود، به مجلس شورای ملی رفت تا در جلسه فوق العاده آن شرکت کند. پس از پایان جلسه، مصدق در مجلس بست نشست.

بازار تهران در تمام روز تعطیل شده بود. روز دهم اسفند نیز در تهران و بسیاری از شهرستانها بازارها تعطیل شدند و تظاهرات زیادی برگزار شد که برخی علیه شاه و برخی علیه مصدق بودند. تقریباً همه تظاهرات منجر به درگیری و زد و خورد شده بودند. در آن روز تعدادی کشته و زخمی شدند.

در سرمقاله روزنامه «باختر امروز» شماره دهم اسفند آمده است:

«... دزدها، آدم کش ها، جاسوس ها، وطن فروش ها، و فراریان سوم شهریور، امروز علیه مصدق میتینگ می دادند، امروز زیر سر نیزه نظامی هایی که عکس مصدق را پاره می کردند و جوان های معصوم و زن های فداکار را با قنداق تفنگ متفرق می نمودند، یک صدا، یک صدای خاموش نشدنی بلند بود: یا مرگ یا مصدق...»

دکتر مصدق در این روز سرلشگر بهارمست را معزول و سرتیپ ریاحی را به جای او گمارد. تعدادی از افسران بازنشسته ارتش و تعدادی از چاقوکش های معروف مانند شعبان بی مخ، رمضان یخی،

طیب حاج رضائی، محمود مسگر، و احمد عشقی که در توطئه ۹ اسفند و سوء قصد به مصدق شرکت داشتند، دستگیر شدند. در روز ۱۲ اسفند، دولت طی پیامی از مردم خواست به اعتصاب‌ها که تا آن روز ادامه داشت، پایان دهند تا آرامش برقرار شود.

حل اختلاف

در جلسه دهم اسفند مجلس شورای ملی، هشت نفر از نمایندگان انتخاب شدند تا به عنوان میانجی، اختلاف میان مصدق، کاشانی، و شاه را حل کنند. این هیئت عبارت بودند از سه نفر هواداران مصدق (دکتر عبدالله معظمی، دکتر کریم سنجابی، و بهرام مجدزاده)، سه نفر از مخالفان مصدق (سید حسین مکی، دکتر مظفر بقائی، و عبدالحسین حائری زاده) و دو نفر بی طرف (حاج آقا رضا رفیع و جواد گنجه‌ای). کشور کاملاً فلج شده بود. مجلس عملاً از کار افتاده بود. نمایندگان مجلس به دو جناح مخالف و موافق دولت تقسیم شده بودند و به جای مجلس، نمایندگان مخالف در خانه آیت الله کاشانی، و نمایندگان موافق در خانه دکتر مصدق جلسه تشکیل می دادند.

آیت الله کاشانی دائم اعلامیه صادر می کرد و در همه امور دخالت می نمود. آیت الله العظمی بروجردی، مرجع بزرگ شیعیان، هم که هیچگاه در سیاست دخالت نمی کرد، وارد گود شد و نمایندگان دربار و نخست وزیر را به قم احضار کرد تا پیام خود را به آنان برسانند: «... با اظهار تأسف از واقعه اخیر، چون اطمینان دارم که اعلیحضرت همایونی و جناب آقای نخست

وزیر کمال علاقه را به استقلال و عظمت کشور ایران دارند، امید و انتظار دارم که کما فی السابق وحدت نظر، اتحاد، و اتفاق را حفظ نموده که عناصر منحرف و اخلاک‌گرا فرصتی به دست نیاورند تا موجبات اغتشاش و بی‌نظمی در کشور فراهم گردد...»

هیئت ۸ نفره ملاقات‌های متعددی با مصدق و کاشانی و سپس با شاه داشت. روز ۱۶ اسفند، هیئت اعلام کرد که اختلافات بین مصدق و کاشانی تا حدودی حل شده، ولی مسئله دربار هنوز باقی است.

در روز ۲۱ اسفند، هیئت ۸ نفره گزارش خود را به مجلس داد. در این گزارش حدود مسئولیت‌های نخست وزیر و شاه مشخص، و شاه از دخالت در امور کشور منع شده بود.

«... نظر به اینکه موافق اصل ۳۵ متمم قانون اساسی... شخص پادشاه از هرگونه مسئولیتی مبرا است... اداره مسئولیت امور مملکتی، اعم از کشوری و لشگری، از شئون مقام شامخ سلطنت نبوده و حقوق هیئت دولت و وزیران است...»

نمایندگان درباری و مخالف مصدق، برای جلوگیری از تصویب این گزارش، از شرکت در جلسه ۲۶ اسفند خودداری کردند. روز ۲۹ اسفند ۱۳۳۱، دکتر مصدق پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلستان را برای رفع بحران نفت رسماً رد کرد. به این ترتیب سال پرماجرایی ۱۳۳۱، بدون هیچ پیشرفتی در وضع سیاسی کشور، پایان یافت.

امید و ناامیدی برای شاه

توطئه نهم اسفند و رویدادهای پس از آن، بارقه امید برای شاه بود. شاه متوجه شد طرفدارانی هم دارد که حاضرند دست به کارهای خشونت‌آمیز بزنند تا او را در قدرت نگهدارند. او فهمید که دلگرمی‌های اربابانش چندان هم بی‌اساس نیستند. ثریا، همسر شاه، در خاطرات خود از این تغییر روحیه از روز نهم اسفند خبر می‌دهد. ولی پس از آنکه دکتر مصدق برخلاف سنت هرساله از حضور در مراسم سلام نوروزی سال ۱۳۳۲ خودداری کرد، شاه دوباره هراسان و ناامید شد. مصدق گفته بود که در دربار تأمین جانی ندارد. میانجی‌گری وزارت دربار هم، حتی پس از آنکه شاه حاضر شد در منزل دکتر غلامحسین مصدق که بین کاخ مرمر و خانه مصدق بود، با مصدق ملاقات کند، به جایی نرسید.

شاه که عرصه را بر خود تنگ می‌دید و می‌دانست که مصدق توطئه سوء قصد به جانش را از چشم شاه می‌بیند، تصمیم به فرار گرفت. او نخست از دولت پاکستان درخواست پناهندگی کرد، که ظاهراً پاکستان نپذیرفت.

روز ۱۵ فروردین ۱۳۳۲، جان فاستر دالس، وزیر خارجه قدرتمند آمریکا، اعلام کرد که پس از رد پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلستان توسط مصدق، دیگر پیشنهادی برای ایران ندارد. آمریکا از مصدق دست شست، و از آن تاریخ به بعد، هماهنگ با سیاست انگلستان، به تدوین برنامه براندازی دولت دکتر مصدق پرداخت.

سال ۱۳۳۲، سال هرج و مرج و توطئه و بحران بود. روز ۱۶ فروردین که قرار بود گزارش هیئت ۸ نفره به تصویب برسد، به دستور کاشانی، بعضی از نمایندگان از حضور در مجلس خودداری کردند و

مجلس به حد نصاب نرسید و جلسه تشکیل نشد. آیت الله کاشانی شخصاً در سیاست روزانه دخالت می‌کرد و علیه دکتر مصدق فعال شده بود. روزنامه‌ها دائم درباره اختلافات بین دولت و دربار می‌نوشتند، باختر امروز در شمارهٔ دهم فروردین نوشت:

«... مهمترین موضوع سیاسی در آغاز سال جدید روابط دربار و دولت می‌باشد. دولت در نظریه خود دایر بر لزوم رفع ابهام، و تشریح حدود اختیارات شاه همچنان باقی‌ست...»

دکتر مصدق از مجلس ناامید شده بود، زیرا متوجه شده بود که مخالفان هرگز قصد ندارند گزارش هیئت ۸ نفره را مطرح کنند. اوضاع نیز روز به روز بیشتر متشنج می‌شد و از کنترل خارج می‌گردید. در روز ۱۷ فروردین، مصدق پیامی برای مردم فرستاد. در این پیام تمامی توطئه‌های دربار را که در طول سال‌ها و نیز در نهم اسفند برای کشتن او ترتیب داده بودند، فاش کرد و گفت:

«... در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد، پادشاه مسئول نیست. پادشاه باید سلطنت کند نه حکومت...»

تظاهرات مردم در خیابان‌ها کماکان انجام می‌گرفت. روز ۱۵ فروردین بین طرفداران و مخالفان مصدق زد و خورد شد و گروهی کشته و زخمی شدند.

روز ۱۶ فروردین در دزفول بین دو گروه زد و خورد شد و عده‌ای کشته و زخمی شدند. روز ۱۷ فروردین دکتر بقائی سخنرانی کرد و گفت:

«دکتر مصدق می‌کوشد شاه برود و حزب توده

سرکار بیاید.»

روز بیستم فروردین، برخی از نمایندگان که از فراکسیون نهضت ملی خارج شده بودند، نامه‌ای شکایت آمیز به کاشانی نوشتند و از عدم امنیت شکایت کردند و برای دفاع از خود اسلحه کمری خواستند. ظاهراً آن‌ها می‌خواستند و انمود کنند که یا مصدق از کنترل اوضاع عاجز است و یا نیروی انتظامی مصدق قصد تعرض به آنان را دارد.

نمایندگان جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی که عدم حضور مخالفان را در مجلس، به سود کشور نمی‌دیدند، در روز ۲۶ فروردین تهدید کردند که اگر آن وضع ادامه یابد، همگی از نمایندگی دوره هفدهم استعفاء خواهند کرد.

هفت نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی در روز ۲۹ فروردین دیداری با آیت الله کاشانی کردند و خواستند که او نمایندگان را وادار به حضور در مجلس کند. کاشانی پاسخ داده بود که:

«... به فرضی که به آن‌ها توصیه کنم به مرکز بیایند،

آن‌ها می‌گویند ما تأمین جانی نداریم...»

عکس العمل کاشانی نشان داد که برنامه ایجاد جو ناامنی و عدم ثبات، تا سقوط مصدق ادامه خواهد داشت. هیچکس در آن زمان اهمیت حل اختلاف بین مصدق و کاشانی را نمی‌توانست به درستی ارزیابی کند. سال‌ها بعد، اورل هریمن، که در تیرماه ۱۳۳۰، از طرف دولت آمریکا برای میانجیگری بین انگلستان و ایران به تهران آمده بود، در خاطراتش می‌نویسد که کاشانی به او اطمینان داده بود که مصدق خطا نمی‌کند، ولی اگر خطا کند مانند رزم آرا کشته می‌شود.

در روز ۲۸ فروردین ۱۳۳۲، هندرسون سفیر آمریکا در ایران،

برای تسلیت درگذشت همسر آیت الله کاشانی، با ایشان ملاقات کرد و یک ساعت و نیم، محرمانه، با ایشان مذکره نمود.

توطئه قتل اطرافیان مصدق

پس از عقیم شدن قتل دکتر مصدق، که با هشجاری خود او بی نتیجه ماند، گروهی از افسران توطئه گری که توسط مصدق بازنشسته شده بودند، با همکاری دکتر بقائی، توطئه‌ای طراحی می‌کنند تا اشخاص کلیدی دولت دکتر مصدق را ربوده، به قتل برسانند؛ تا مصدق تضعیف شود و بالاخره سقوط کند. فهرست قربانیان این گروه عبارت بودند از: سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی، دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه، دکتر عبدالله معظمی، و دکتر سیدعلی شایگان. شاهپور علیرضا، برادر شاه، ستادی برای فرماندهی و اداره این عملیات ایجاد کرده بود.

اعضای اصلی گروه توطئه گر عبارت بودند از سرلشگر فضل الله زاهدی، سرتیپ نصرالله زاهدی، سرتیپ مزینی، سرتیپ منزه، سرتیپ بایندر، سرگرد بلوچ قزائی (دوست شکار شاهپور علیرضا)، افشار قاسملو، حسین خطیبی و دکتر مظفر بقائی. طبق مدارک محرمانه دولت انگلستان که پس از سی سال، در سال ۱۳۶۴، اجازه چاپ گرفت، دستور قتل افشار طوس و یاران دیگر مصدق، توسط سازمان جاسوسی انگلستان، انتلیجنت سرویس، داده شده بود. در ایران، نخستین فرمان قتل، بنا به اقرار متهمان، توسط دکتر بقائی و در منزل او صادر شده بود.

سرتیپ محمود افشار طوس، رئیس شهربانی دولت مصدق، نخستین قربانی این توطئه بود. او در روز اول اردیبهشت ۱۳۳۲،

ر بوده و به طور وحشیانه‌ای شکنجه و کشته شد.

روز سوم اردیبهشت، افسران نامبرده که مظنون به شرکت در قتل افشار طوس بودند بازداشت شدند (به جز فضل‌الله زاهدی). در روز ششم اردیبهشت، با اقرار دستگیر شدگان، جسد افشار طوس در غاری نزدیک تهران پیدا شد.

در روز ۱۲ اردیبهشت، فرماندار نظامی تهران توطئه و اعضای گروه توطئه‌گر را افشا کرد و دکتر بقائی و سرلشگر زاهدی را نیز متهم به شرکت در جنایت نمود و آن‌ها را احضار کرد.

در روز چهاردهم اردیبهشت، آیت‌الله کاشانی برای جلوگیری از بازداشت سرلشگر زاهدی دستور داد بازرسی مجلس اجازه بدهد وی در مجلس متحصن شود. نمایندگان و مطبوعات جبهه ملی اعتراض کردند که رئیس مجلس نباید مجلس را پناهگاه متهمین به جنایت کند. کاشانی نه تنها به اعتراضات اهمیتی نداد، بلکه همان روز شخصاً برای دیدن زاهدی به مجلس رفت و او را در آغوش گرفت و با او روبروسی نمود. مذاکرات محرمانه کاشانی با زاهدی نیم ساعت طول کشید. اهمیت این رفتار کاشانی از آنجاست که او با وجود داشتن سمت ریاست مجلس، هیچگاه برای انجام وظایف خود به مجلس نمی‌رفت. افزون بر حفاظت از زاهدی، کاشانی دکتر بقائی را نیز زیر چتر حمایت خود گرفت و نگذاشت لایحه سلب مصونیت پارلمانی او، که از سوی وزیر دادگستری در روز ۲۴ خرداد به مجلس ارائه شده بود، تصویب شود.

روز ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۱، شاه به دستور دکتر مصدق، همه املاک پهلوی را در برابر پرداخت ماهانه ۶۰ میلیون ریال به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، به دولت واگذار کرد.

فصل هجدهم

کودتای ۲۸ مرداد

تا هنگامی که ترومن، از حزب دموکرات، رئیس جمهور بود، آمریکا با دولت ایران که در شرایط مردم سالاری به روی کار آمده و از پشتیبانی اکثریت قاطع ملت برخوردار بود، دشمنی نمی کرد.

رئیس سازمان «سیا» در برابر اصرار انگلیسی ها به همکاری با آنها در طرح براندازی مصدق، گفته بود:

«... شما شاید بتوانید مصدق را بیرون بیندازید، اما

هرگز نخواهید توانست آدم خود را به جای او سرکار

نگه دارید...»

با روی کار آمدن حزب جمهوریخواه و ریاست جمهوری ژنرال

آیزنهاور، نفوذ جناح محافظ کار که از گسترش کمونیسم و افزایش نفوذ

شوروی وحشت داشت، زیاد شد. سازمان تازه کار جاسوسی «سیا» القاء کرده بود که ادامه حکومت مصدق پای شوروی را به ایران باز خواهد کرد. این دو سازمان جاسوسی طرحی، که در اصل توسط دولت انگلستان طرح ریزی شده بود، برای یک کودتا و براندازی مصدق پیشنهاد کردند و نام رمز آن را «آژاکس» گذاشتند.

آیزنهاور هم در چند ماه اول زمامداری در برابر اصرار انگلیسی‌ها به توطئه علیه مصدق مقاومت می‌کرد. انگلستان، به هر حال، برنامه تضعیف دولت دکتر مصدق، توطئه‌ها و ترورها را آغاز کرده بود، و عوامل انگلستان در ایران نیز چون از حمایت و همکاری دربار و حزب توده برخوردار بودند، به موفقیت‌های چشمگیری در ایجاد بی‌ثباتی، تشنج، و جو وحشت نایل شده بودند. پس از رد پیشنهاد مشترک انگلستان و آمریکا درباره حل مسئله نفت و امضای موافقت‌نامه بازرگانی بین ایران و شوروی در ۲۱ خرداد ۱۳۳۲، سرانجام آیزنهاور متقاعد شد و اجازه اجرای طرح کودتا را داد. مسافرت دالس، وزیر خارجه آمریکا، به خاورمیانه و پاکستان در هفته آخر اردیبهشت ۱۳۳۲، بایستی نخستین نشانه تغییر سیاست آمریکا نسبت به ایران تلقی می‌شد، زیرا او از سفر به ایران خودداری کرد و در پیامی، در توضیح این «خودداری» اعلام کرد که:

«... مردم آمریکا به مردم ایران علاقمند هستند و با

همدردی شاهد مبارزه مردم ایران برای آزادی و آرمان‌های ملی خود بوده‌اند. دولت و ملت آمریکا اشتیاق دارند که ایران به دشواری‌های خود چیره شود و اصولی را اساس رفتار خود قرار دهد که در روابط ملت‌هایی که در این جهان به یکدیگر متکی هستند،

حکمفرماست...»

دکتر مصدق در روز هفتم خرداد پیامی برای آیزنهاور فرستاد که ره‌ئوس مطالب آن از قرار زیر بود:

«... باید به خاطر داشت که ملت ایران حاضر شد دیوان بین‌المللی لاهه قیمت اموال شرکت سابق را هر قدر تعیین کند، بپردازد. و نیز حاضر شد که صلاحیت دیوان مزبور را درباره غرامت به این شرط قبول کند که دولت انگلیس مدعا به خود را در حدود منطق و انصاف تعیین نماید. بدیهی است دولت ایران هم از شرکت سابق نفت و دولت انگلیس مطالباتی دارد که در موقع طرح دعوا اظهار می‌کرد. چون دولت انگلیس به این امید است که وضعیت سابق خود را در ایران تجدید کند، به هیچ یک از این پیشنهادات ترتیب اثر نداد.

«اکنون در اثر اقدامات شرکت سابق و دولت انگلستان، ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامه این وضع از نظر بین‌المللی نیز ممکن است عواقب خطیری داشته باشد و اگر در این موقع کمک فوری و مؤثری به این مملکت نشود، شاید اقداماتی که فردا به منظور جبران غفلت امروز به عمل آید، خیلی دیر باشد...»

در خاتمه توجه موافق و اثر بخش آن حضرت را به وضع خطرناک فعلی ایران جلب نموده، یقین دارم نکات این پیام را با اهمیتی که شایسته است، تلقی خواهند فرمود...»

این آخرین تلاش مصدق در عرصه بین‌المللی بود، ولی دیگر دیر شده بود. روز دهم خرداد، هندرسون، سفیر آمریکا، تهران را به قصد واشنگتن ترک کرد تا در برنامه‌ریزی طرح (آژاکس) برای کودتا در ایران شرکت نماید.

روز دهم خرداد، دکتر فاطمی دوباره برای معالجه زخم‌های ناشی از گلوله به آلمان رفت و دکتر مصدق یکی از بازوان قدرتمند و مورد اعتماد خود را در این روزهای حساس از دست داد. مجلس شورای ملی دیگر محل مشاجره و زد و خورد های شدید و فحاشی بین نمایندگان شده بود. مخالفت علنی کاشانی با مصدق و حمایت عملی او از مخالفان مصدق و دشمنان جبهه ملی، نمایندگان مخالف و درباری جناح اکثریت را که پس از قیام سی تیر تا حدودی رام شده بودند، بی‌محابا و وقیح ساخته بود. آن‌ها به ویژه، لایحه گزارش هیئت ۸ نفره را که دو فوریت آن نیز تصویب شده بود، با غیبت‌های دست‌جمعی تعطیل کرده بودند. از گستاخ‌تر شدن نمایندگان درباری واضح بود که همه منتظر یک دگرگونی هستند.

در روز ۲۹ خرداد ۱۳۳۲، جبهه ملی به مناسبت سالروز خلع ید از شرکت نفت انگلیس، از مردم برای تظاهرات در میدان بهارستان دعوت کرد. در این گردهمایی، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، و مهندس رضوی سخنرانی کردند و موقعیت حساس کشور را برای مردم شرح دادند.

دو دستگی و اختلاف در مجلس آنقدر زیاد و عمیق بود که هیچگونه حل اختلاف یا میانجی‌گری ممکن نبود. بسیاری از نمایندگان ریشه اختلاف را در انتخاب هیئت رئیسه مجلس می‌دانستند، و بالاخره تصمیم گرفتند برای انتخاب رئیس جدید

مجلس دوباره رأی گیری کنند. روز دهم تیر ۱۳۳۲، برای انتخاب ریاست مجلس از بین دو نامزد، یعنی آیت الله کاشانی و دکتر معظمی، رأی گیری شد. دکتر معظمی که از جناح جبهه ملی بود ولی طرفین اختلاف در مجلس او را میانه‌رو و متین محسوب می‌کردند، با ۴۱ رأی کاشانی را که ۳۱ رأی آورده بود، شکست داد. فریاد زنده باد مصدق سراسر مجلس و میدان بهارستان را فراگرفت. نمایندگان مخالف مصدق که خشمگین شده بودند در صدد تلافی برآمدند و علی زهری با راهنمایی دکتر بهائی تصمیم گرفت دکتر مصدق را استیضاح کند. در روز ۲۱ تیر، زهری دکتر مصدق را، به عنوان وزیر دفاع ملی، و لطفی وزیر دادگستری و دکتر صدیقی وزیر کشور را در مورد قتل افشار طوس استیضاح کرد. مضمون استیضاح این بود که عاملان شکنجه و جنایت در هر حال از کارمندان دولت بوده‌اند!

اعلان جنگ کاشانی

پنج روز پس از شکست کاشانی در انتخابات ریاست مجلس، او نخستین اعلامیه شدید و خصمانه خود را علیه دکتر مصدق صادر کرد:

«... من از پشت نقاب تزویر و آزادیخواهی و عوام فریبی شخص جاه طلب و مدعی خدمتگزاری، ناگهان دریافتم که به زودی فکر ناپاک دیکتاتوری سیل خودسری را از دامنه هوی و هوس خویش سرازیر نموده و قصد دارد که نهال آزادی و مشروطیت ایران را از بن برکنند...»

«... چیزی نگذشت که لایحه اختیارات... و سلب

اختیارات از مجلس شورای ملی و مرکز قانونگذاری، به مجلس تقدیم گردید و در تحت عنوان جلوگیری از استعمار بیگانگان و به نام حفظ حقوق عامه، در محیط رعب و وحشت به تصویب آن از مجلس شورای ملی نائل آمد...»

کاشانی شمشیر را از رو بسته بود. مطالبی که در ادامه این اعلامیه آمده بود، نشان می داد که کاشانی کینه شخصی علیه مصدق دارد:

«... ولی من به شما مردم به خلاف آن یاغی طاغی که در کشور مشروطه ایران به خیال خداوندگاری افتاده است، می گویم: مشروطیت ایران هرگز نخواهد مرد و هر خودسر و مطلق العنانی که پای خود را در راه بدکاری و خیال ایجاد دیکتاتوری و امحاء اصول قانون اساسی بگذارد، محکوم به شکست و بر طبق قوانین مملکتی مقدم بر علیه مشروطیت ایران بوده و تسلیم چوبه دار خواهد شد...»

نمایندگان مخالف دولت جلسات هفتگی در خانه آیت الله کاشانی تشکیل می دادند و علیه دولت فعالیت می کردند. در مجلس هم اتاق سرلشگر زاهدی مرکز گردهم آیی ها و عملیات تخریبی آنان شده بود. در آنجا همه اعلامیه ها، مقاله ها، و توطئه های ضد دولتی و ضد جبهه ملی نوشته و طراحی می شدند.

پاسخ آیزنهاور به مصدق

آیزنهاور پاسخ مصدق را ۳۶ روز بعد، در ۱۶ تیر ۱۳۳۲، داد و

متن آن در روز ۲۰ تیر در روزنامه‌های ایران منتشر شد.
 خلاصه متن پیام آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا، در پاسخ به
 دکتر مصدق، به شرح زیر است:

«... تأخیری که در دادن پاسخ پیش آمد، بدان
 سبب بوده است که می‌خواستم با آقای دالس و آقای
 هندرسون، سفیر کبیر، فرصت مشورت داشته باشم.
 اکنون که به نوشتن این پاسخ مبادرت می‌کنم، محرک
 این دوستدار، همان روح صداقت دوستانه‌ای است که
 در نامه خود جنابعالی منعکس می‌بینم.

«تاریخ نشان می‌دهد که دولت و مردم آمریکا
 همیشه احساسات عمیق دوستی نسبت به ایران و مردم
 ایران داشته و هنوز هم دارند. دولت و مردم آمریکا
 صمیمانه امیدوارند که ایران بتواند استقلال خود را
 حفظ کند و مردم ایران نیز با حصول آمال ملی خود
 کامیاب و موفق شوند... به علت همین امیدواری بود که
 دولت ایالات متحده آمریکا در طی دو سال از صمیم
 قلب کوشش نمود برای رفع اختلافاتی که بین ایران و
 کشور متحده پادشاهی روی داده و از ملی شدن نفت
 ایران ناشی گردیده است، مساعدت کند.

«عقیده ایالات متحده آمریکا این بوده است که
 چنانکه قراری درباره غرامت داده شود، در سراسر دنیا
 حس اعتماد و اطمینان به این معنی تقویت خواهد شد
 که ایران مصمم است کاملاً متمسک به اصولی باشد که
 با رعایت آن‌ها ایجاد جامعه باشکوهی از ملل آزاد

امکان پذیر گردد، و این امر مؤید اعتبار بین‌المللی ایران خواهد بود و سبب خواهد شد پاره‌ای معضلات مالی و اقتصادی که اکنون متوجه ایران است، حل شود. چون ایران و کشور متحده پادشاهی نتوانسته‌اند نسبت به غرامت توافق حاصل نمایند، این مسئله دولت ایالات متحده آمریکا را از تلاش‌هایی که برای کمک به ایران به عمل آورده، باز داشته است.

«در ایالات متحده آمریکا و حتی در میان آمریکائیان که نسبت به ایران و مردم ایران منتهای همدردی و دوستی را دارند، این فکر قوت دارد که تا زمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات نفتی وجوهی به دست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عاقلانه‌ای درباره غرامت، بار دیگر نفت ایران به مقادیر زیادی فروخته شود، هرگاه دولت ایالات متحده بخواهد به میزان معتنا بهی به ایران کمک اقتصادی کند، در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است. همین‌طور بسیاری از مردم آمریکا تا وقتی که اختلاف نفت حل و فصل نگردیده است، با خرید نفت ایران از طرف دولت ایالات متحده عمیقاً مخالفت خواهند کرد. این احساسات نیز در ایالات متحده به میزان قابل ملاحظه‌ای وجود دارد که هرگاه بنا شود صرفاً بر مبنای از دست رفتن دارائی مادی، یعنی تأسیسات شرکتی که ملی شده است، مسئله پرداخت غرامت حل گردد، این ترتیب راه حلی نخواهد بود که

بتوان آن را عادلانه خواند و توافق درباره چنین راه حلی ممکن است اعتماد متقابل ملت‌های آزاد را که با هم ارتباط دوستانه اقتصادی دارند، به ضعف متمایل سازد. «بسیاری از هموطنان این دوستدار معتقدند... که نظر به احساسات پرهیجانی که هم در ایران و هم در کشور متحده پادشاهی برانگیخته شده است، کوشش‌هایی که به وسیله مذاکره مستقیم به منظور تعیین مبلغ غرامت به عمل آید، بیشتر ممکن است به جای ایجاد حسن تفاهم، مایه افزایش تنش و اختلاف گردد. عقیده آن‌ها پیوسته چنین بوده است که عملی‌ترین و منصفانه‌ترین وسیله قطع و فصل مسئله غرامت آن است که این امر به یک هیئت بین‌المللی بی‌طرف ارجاع گردد و آن هیئت، کلیه دعاوی طرفین را براساس ماهیت دعوی مورد مطالعه قرار دهد... با بیان این مطلب سعی ندارم برای حکومت ایران مصلحت‌اندیشی کنم و بگویم چه چیز بیشتر به نفع حکومت ایران است. صرفاً سعی من توضیح این نکته است که با این اوضاع و احوال، چرا دولت ایالات متحده اکنون در مقام و موقعیتی نیست که بتواند بیشتر از پیش به ایران کمک کند، یا نفت ایران را خریداری نماید...»

«از نگرانی که در نامه آن جناب نسبت به اوضاع خطرناک کنونی ایران منعکس است استحضار یافته، و صمیمانه امیدوارم تا فرصت باقی و دیر نشده است، از طرف دولت ایران اقداماتی در حدود قدرت خود، برای

جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی به عمل آید...»
 تغییر سیاست آمریکا در قبال ایران و همبستگی آن با سیاست
 انگلستان از این نامه کاملاً مشهود بود. همه درها به روی دکتر مصدق
 بسته شده بود. سال‌ها بعد، آیزنهاور در خاطرات خود نوشت:
 «... من از واگذاری پول مردم آمریکا به کشوری
 آشفته، برای رهایی مصدق از دشواری‌هایی که علل
 آن خودداری او از رسیدن به تفاهم با دولت انگلستان
 بود، خودداری کردم...»

در آن زمان، آلن دالس رئیس سازمان جاسوسی آمریکا (سیا)
 بود. او و جان فاستر دالس، وزیر خارجه قدرتمند وقت آمریکا با هم
 برادر بودند. اینتلیجنت سرویس انگلستان چند ماه قبل از آن یعنی در
 اواخر ۱۹۵۲ (پاییز ۱۳۳۱)، پس از پیروزی آیزنهاور در انتخابات
 ریاست جمهوری آمریکا، پیشنهاد اجرای طرح یک کودتا در ایران را
 به آمریکا داد، ولی پاسخ گرفت که باید تا آغاز دوره ریاست جمهوری
 آیزنهاور در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ (اول بهمن ۱۳۳۱)، صبر کند.
 بالاخره در تیرماه ۱۳۳۲، فرمان آغاز عملیات کودتایی که
 طراحی و زمینه‌چینی شده بود، توسط برادران دالس داده شد. این
 کودتا قبلاً توسط انگلستان با آغاز ترورها و ایجاد جو ناامنی و بی‌ثباتی
 در ایران، عملاً آغاز شده بود.

استدلال وزیر خارجه آمریکا در جلسه شورای امنیت ملی این
 کشور، باعث شد که آیزنهاور رضایت بدهد. او عقیده داشت به زودی
 در ایران دیکتاتوری مصدق برقرار می‌شود و بعد هم مسکو به آنجا
 تسلط خواهد یافت؛ و در این صورت، خاورمیانه با ۶۰ درصد منابع
 نفت جهان در خطر خواهد افتاد. آیزنهاور پرسیده بود آیا می‌شود

کاری کرد که چنین نشود؟ پاسخ مثبت بود. چرچیل مسئولیت سرنگونی مصدق را پذیرفته بود. دولت آمریکا سرانجام اجرای طرح کودتا را پذیرفت و قرار شد که عملیات «چکمه» که قبلاً انگلیسی‌ها به تنهایی طراحی کرده بودند، کنار گذاشته شود و طرح مشترک با سازمان جاسوسی آمریکا که «آژاکس» نامگذاری شده بود، اجرا گردد. طرح کودتا، که کرمیت روزولت مسئول اجرای آن شده بود، این بود که تیمسار زاهدی که به شاه وفادار بود با کمک عوامل انگلستان و پول آمریکا علیه مصدق «قیام» کند.

در روز ۲۸ تیر ۱۳۳۲ (۹ ژوئن ۱۹۵۳)، کرمیت روزولت به طور پنهانی از راه عراق وارد ایران شد. نخستین مأموریت او این بود که شاه خود باخته و هراسان را مطمئن کند که این عملیات واقعی است و از حمایت هر دو دولت آمریکا و انگلستان برخوردار است. از اولین کارهای روزولت ملاقات پنهانی با زاهدی بود. سرلشگر زاهدی روز بعد از ملاقات از تحصن مجلس خارج، و برای هدایت عملیات کودتا مخفی شد.

زمینه‌سازی کودتا

روز ۲۲ تیر ۱۳۳۲، دکتر مصدق در جلسه‌ای که با گروهی از نمایندگان مجلس تشکیل داده بود، می‌گوید: «با وضعی که در مجلس وجود دارد، دولت دیگر قادر به ادامه کار نیست. اقلیت به جای انتقادهای اصولی از روش‌های دولت، همه وقت خود را صرف تحریک و توطئه علیه دولت می‌کند. در چنین وضعی دولت چاره‌ای جز مراجعه به آرای مردم برای تعیین تکلیف خود ندارد.» طبق قانون اساسی، نخست وزیر حق انحلال مجلس را نداشت،

فقط شاه می توانست با دریافت دلایل مثبتة از دولت، به این انحلال دستور بدهد. مصدق می دانست که شاه هرگز زیر بار انحلال مجلسی که اکثریت نمایندگان آن مخالف مصدق هستند، نمی رود. بنابراین تصمیم گرفته شد که اعضای فراکسیون نهضت ملی استعفا کنند.

روز ۲۳ تیر، ۲۷ نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی از نمایندگی مجلس استعفا کردند. متن استعفانامه به شرح زیر بود:

«... چون با کمال تأسف، چنانچه سابقاً هم اعلام شد، وضع کنونی مجلس مساعد برای ادامه وظیفه نمایندگی نیست، ناگزیر ما امضاء کنندگان ذیل، فراکسیون نهضت ملی، بدین وسیله استعفای خود را از نمایندگی دوره هفدهم مجلس شورای ملی تقدیم می داریم.»

متعاقب این استعفا، ۲۵ نفر دیگر از نمایندگان عضو فراکسیون های «اتحاد» و «کشور» هم که خود را از گروه نمایندگان درباری جدا نگه داشته بودند، و می دانستند اگر استعفا ندهند، وجهه خود را بین مردم از دست می دهند و در دوره بعد انتخاب نمی شوند، استعفا کردند. مجلس شورای ملی با از دست دادن ۵۲ نفر از نمایندگان، عملاً فلج شده بود و دکتر مصدق می توانست برای محکم کاری در یک همه پرسی نظر مردم را هم بگیرد و آنگاه شاه را متقاعد به انحلال مجلس سازد.

دکتر بقائی، حسین مکی، حائری زاده، جمال امامی و میراشرافی کماکان از مجلس به عنوان ستاد عملیات ضد دولتی و ضد مصدقی استفاده می کردند. دکتر بقائی و حسین مکی هر دو جداگانه از شاه وعده نخست وزیری گرفته بودند. این وعده ها جزئی

از سناریوی ایجاد نفاق به منظور تضعیف دولت در مجلس، بودند. در روز سی تیر ۱۳۳۲، به مناسبت سالگرد قیام ملی ۳۰ تیر، اجتماع و تظاهرات با شکوه و عظیمی در میدان بهارستان تهران و نیز در بیشتر شهرستان‌ها برپا شد. در این تظاهرات به مخالفان دولت حمله شد و مردم خواهان انحلال مجلس هفدهم شدند.

این بار جبهه ملی اجازه نداد که تظاهرات حزب توده با میتینگ آن‌ها مخلوط شود تا سوء تفاهمی درباره همکاری دولت مصدق با شوروی و کمونیست‌ها پیش نیاید. بنابراین، جبهه ملی صبح و حزب توده عصر تظاهرات برپا کردند.

احتیاط جبهه ملی بسیار به جا بود، زیرا تجدید پیمان بازرگانی ایران و شوروی که در ۲۱ خرداد انجام شده بود و اظهار آمادگی شوروی برای حل اختلافات مرزی و مالی بین دو کشور که توسط مالتکف اعلام شده بود، در مطبوعات آمریکا و انگلستان بازتاب گسترده‌ای پیدا کرده و آن را دلیل نزدیکی ایران به شوروی و یک هشدار درباره پیشرفت کمونیسم در ایران تفسیر کرده بودند.

ولی این احتیاط، که شاید از دیدگاهی به جا بود، در جوی که غرب تصمیم به تغییر رژیم در ایران گرفته بود نتیجه معکوس داد. تظاهرات حزب توده که با تقویت دربار و عوامل مخالف ترتیب داده شده بود، بسیار سازمان یافته، انبوه و منظم و با شکوه‌تر می‌نمود، در صورتیکه تظاهرات جبهه ملی، به آن اندازه انبوه و انتظامات آن قوی نبود. مفسران سیاسی آمریکا که به اندازه انگلستان در ایران سابقه و تجربه نداشتند، این تظاهرات را نشانه قدرت و سازمان یافته بودن حزب توده و نیروهای کمونیسم در ایران تلقی کردند.

دکتر غلامحسین صدیقی در سال ۱۳۵۸، در مصاحبه‌ای

اظهار نظر کرد که:

«... این تقسیم قوا نشانه‌ای به وجود آورد که دولت‌های غربی اولاً در ارزیابی قدرت دکتر مصدق، به تضعیف پایگاه دولت معتقد شوند، زیرا تظاهرات توده‌ای‌ها در آن روز ظاهراً چند برابر طرفداران نهضت ملی بود. به این ترتیب دولت انگلیس توانست نظر موافق دولت آمریکا را برای آغاز یک حرکت ضد ملی در ایران آماده سازد...»

«... به نظر من پیام [۱۵ مرداد] آیزنهاور که با آن شدت دکتر مصدق را مورد تهدید قرار داده بود، متأثر از برداشت رئیس جمهوری آمریکا از نمایشات سی‌ام تیر در میدان بهارستان بود...»

روز سوم مرداد ۱۳۳۲، اشرف پهلوی که چند ماه پیش از آن به علت توطئه‌هایی که علیه دولت توسط مصدق می‌کرد و نیز در رابطه با حوادث سی تیر ۱۳۳۱، به خارج تبعید شده بود، به طور ناشناس به تهران بازگشت. اشرف از فرودگاه به کاخ سعدآباد رفت تا پیغام‌ها و نقشه‌های کودتا را، که از خارج آورده بود، به شاه برساند. مطبوعات شدیداً به بازگشت اشرف اعتراض کردند و مصدق به شاه پیغام داد که اشرف بایستی ظرف ۴۸ ساعت ایران را ترک کند. دربار ناگزیر اعلامیه‌ای در این رابطه صادر کرد:

«... نظر به اینکه والا حضرت اشرف پهلوی بدون اجازه از پیشگاه همایونی و بی اطلاع قبلی به دربار شاهنشاهی، دیروز بعد از ظهر به تهران وارد شده‌اند... به معظم‌الیها ابلاغ شد که فوراً از ایران خارج شوند...»

روزنامه فرانسوی پاری ماچ در شماره ۸ اوت (۱۷ مرداد) خود درباره سفر اشرف نوشت:

«... اشرف به تهران رفته بود تا قسمتی از ارتش را علیه دکتر مصدق بشوراند و با کمک افسران وفادار خود در ارتش ایران، مصدق را از میان بردارد؛ ولی دکتر مصدق به او مجال فعالیت نداد و اشرف با افتضاح از ایران اخراج شد. اما اشرف در همان چند روز اقامت خود در تهران کارهایی کرد که نتایج آن را در آینده خواهیم دید...»

او، قبل از آمدن به ایران، در سوئیس با ژنرال شوارتسکف، که از طرف آمریکا عملیات کودتا را هدایت می‌کرد، ملاقات کرده و پیامی از او برای شاه آورده بود. در پاریس هم با عوامل اطلاعاتی سفارت انگلستان و شرکت نفت سابق ملاقات، و آمادگی خود را برای همکاری در اجرای طرح کودتا اعلام کرده بود.

روز چهارم مرداد، ژنرال شوارتسکف همراه با پولی که دولت آمریکا برای عملیات کودتا در ایران تخصیص داده بود، وارد ایران شد. او در طی یک هفته که در تهران ماند، با شاه و زاهدی، جداگانه، و با هر کدام ساعت‌ها ملاقات کرد و استراتژی عملیات را شرح داد، سپس از تهران به کراچی پرواز کرد.

روز پنجم مرداد، اشرف پهلوی ایران را ترک کرد.

همه پرسى مصدق

روز ۵ مرداد، دکتر مصدق در یک پیام رادیویی اعلام کرد که به علت اینکه مجلس به صورت هسته مرکزی و پایگاه اصلی

اخلال‌گری‌ها و توطئه‌های ضد ملی در آمده است، و به علت عدم امکان ادامه کار با این مجلس، تصمیم‌گیری برای انحلال مجلس هفدهم را به مردم واگذار می‌کند:

...وقتی دولت احساس کرد با این همه اخلال‌گری‌ها و کارشکنی‌ها نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد و مسئولیت بزرگی را که بر عهده دارد همچنان بر دوش بگیرد، تصمیم گرفت در این باره از ملت رشید ایران استمداد کند... و از شما مردم وطن پرست تقاضا کند عقیده خود را در ابقاء یا انحلال مجلس صریحاً اظهار کنید...»

تصمیم مصدق به انجام یک همه‌پرسی مورد تأکید همه اعضای جبهه ملی و نمایندگان پشتیبان دولت نبود، ولی همگی با مصدق هم صدا شدند. نمایندگان مانند دکتر بقائی، حسین مکی، شمس قنات‌آبادی، و آیت‌الله کاشانی که قبلاً با جبهه ملی و پشتیبان دکتر مصدق بودند، اکنون نه تنها در جبهه مخالفان قرار گرفته بودند، بلکه سخت‌تر و شدیدتر از نمایندگان درباری و عوامل خارجی بر علیه مصدق می‌جنگیدند. از روز ششم مرداد، این نمایندگان که فراکسیون‌های «آزادی» و «نجات نهضت» را تشکیل داده بودند، در اعتراض به فراندوم در مجلس بست نشستند. در خانه آیت‌الله کاشانی هم همه روزه مجلس سخنرانی بر ضد دولت برپا بود.

روز ششم مرداد ۱۳۳۲، آیت‌الله کاشانی شدیدترین اعلامیه خود علیه دکتر مصدق را منتشر کرد. در این اعلامیه که عکس‌العمل او به اعلام فراندوم از سوی مصدق بود، به همه مأموران دولت اخطار کرد که هرگونه همکاری آن‌ها در فراندوم برخلاف قانون بوده

و با انجام این کار و به عنوان شریک جرم مصدق قابل تعقیب قانونی خواهند بود. کاشانی در این اعلامیه نوشت که شرکت کنندگان در فرماندم اوباش، رجاله‌ها، و چاقوکش‌ها هستند که در پناه تانک و ارابه جنگی رأی می‌دهند. کاشانی ۲۸ ماه زمامداری دکتر مصدق را عوام فریبی خواند و نوشت که مصدق با هو و جنجال و تهمت و افترا مردم را مشغول کرده است. وی اعمال مصدق را «بی وجدانی و بی انصافی و بی خبری از خدا» معرفی کرد و نوشت که آنچه او تاکنون انجام داده «مستقیماً به مصلحت اجنبی و زیان مملکت بوده است»

«... به ادعای او اجنبی هرکسی است که از او

مؤاخذه کند یا بپرسد که آن مواعیدی که شما در این مدت داده‌اید کجاست؟ چرا یک قدم اصلاحی بر نمی‌دارید، یا چرا اعمالی را که به دیگران ایراد می‌گرفتید خودتان مرتکب می‌شوی؟ با این ترتیب یعنی با هو و جنجال و ادعا و تهمت و افترا تمام قوه‌های موجوده در مملکت را از بین برد و ساعت به ساعت راه را برای تحکیم یک دیکتاتوری و حکومت فردی و خودسری هموار ساخت تا به تمام قوای مملکت مسلط گردید و اکنون به اتکای چند تانک و ارابه جنگی و افواج نظامی و پلیس و ژاندارمری که در دست دارد، می‌خواهد با فرماندوم مجلس را منحل کند...»

روز هفتم مرداد، جان فاستر دالس، وزیر خارجه آمریکا، فعالیت گسترده جذب توده در ایران را نگران کننده خواند.

روز هشتم مرداد، در یک جلسه سخنرانی در منزل آیت الله کاشانی، میان طرفداران دکتر مصدق و طرفداران کاشانی زد و خورد

شدیدی در گرفت و شماری زخمی شدند و پلیس مجبور به دخالت شد. روز بعد، کاشانی اعلامیه شدیدی دیگری علیه مصدق صادر کرد: «... شرکت در رفراندوم خانه برانداز که با نقشه

اجانب طرح ریزی شده، مبعوض حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و حرام است، البته و البته هیچ مسلمان وطنخواهی شرکت نخواهد کرد...»

روز دهم مرداد، دوباره در جلسه سخنرانی منزل کاشانی میان هواداران دو طرف زد و خورد شد. در این زد و خورد که شدیدتر بود، یک نفر کشته و عده‌ای از جمله رئیس کلانتری ۹ زخمی و گروهی نیز دستگیر شدند. نیمه شب دهم مرداد، فرمانده عملیات «سیا» در ایران، کریمت روزولت، که توسط ارنست پرون، جاسوس مستقر در دربار، از شاه وقت ملاقات گرفته بود، پنهانی در یک خودرو درباری وارد کاخ سعدآباد شد. در این ملاقات روزولت برنامه کودتا را برای شاه شرح می‌دهد و نام جاسوسان دیگری را که در عملیات شرکت داشتند، به شاه می‌گوید. ضمناً برای اطمینان شاه می‌گوید که قرار است آیزنهاور تا ۲۴ ساعت دیگر در یک سخنرانی با جمله خاصی عملیات کودتا را تأیید کند و چرچیل هم همزمان از طریق بی بی سی همین پیام را بفرستد.

روز یازدهم مرداد، دکتر عبدالله معظمی، رئیس مجلس، استعفاء داد و امور مجلس را تا تعیین تکلیف آن به دست امور اداری سپرد. اکنون فقط هفده نفر از نمایندگان مخالف دولت بودند که استعفا نکرده و در مجلس بست نشسته بودند. این ۱۷ نفر نماینده، به عنوان اعضای قانونی مجلس شورای ملی برای تعیین رئیس رأی گیری کردند و دوباره آیت الله کاشانی را به ریاست انتخاب نمودند. دکتر

بقائی و حائری زاده نیز جزو این گروه هفده نفری بودند. رفراندوم در روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۲، در تهران و حومه انجام شد. قرار بود رفراندوم شهرستان‌ها یک هفته بعد انجام گردد. رأی‌گیری در تهران در محیطی آرام صورت گرفت، و نمایش باشکوهی که از شادی و استقبال مردم از این همه پرسى برپا شده بود، نشان می‌داد که مصدق بیش از پیش در قلب عامه مردم قرار گرفته است. در تهران ۱,۵۴۳,۵۴۰ نفر به انحلال مجلس هفدهم رأی موافق و ۶۸ نفر رأی مخالف دادند.

عزل دکتر مصدق

دومین ملاقات کریمت روزولت و شاه در روز ۱۱ مرداد انجام می‌گیرد. در این ملاقات روی نخست وزیری سرلشگر فضل‌الله زاهدی توافق، و مقرر می‌شود که زاهدی در انتخاب وزیران خود آزاد باشد.

شاه که از سرانجام کودتا کماکان نگران بوده، پیشنهاد می‌کند که از تهران خارج و مثلاً به شیراز برود. روزولت مخالفت می‌کند، چون شیراز و اصفهان در دست ایل قشقایی بود و آن‌ها از مصدق طرفداری می‌کردند. بالاخره قرار می‌شود که در مدت عملیات، شاه به کنار دریای مازندران برود و منتظر نتیجه بماند.

شاه پس از ملاقات با روزولت، که ملاقات قبلی‌اش را با شوارتسکف و پیام‌هایی را که اشرف با خود آورده بود تأیید می‌کرد، اردشیر زاهدی را به دنبال سرلشگر زاهدی که در اختیاریه تهران پنهان شده بود، می‌فرستد. زاهدی در روز یازدهم مرداد، پنهانی و به طور ناشناس به دیدن شاه می‌رود. شاه که در آن روزها بسیار مردد و ترسان

و آماده فرار بود (نقل از خاطرات ثریا همسرش)، با همه اطمینان‌هایی که به او داده شده بود، از اقدام علیه دکتر مصدق هراس داشت. این مکالمه او از خاطرات ثریا است:

«... ثریا، واقعاً باید مصدق را برکنار کنم؟»

«راستی که شما موجودی قابل ترحم هستید. گویا از این حال حقارت و افسردگی لذت می‌برید؟... اگر حکومت مصدق ادامه یابد باید چوب حراج ایران را به نفع مسکوزد...»

شاه سرانجام بر تردید و ترس خود غلبه می‌کند و به سرلشگر زاهدی می‌گوید که فرمانی را صادر خواهد کرد و مصدق را عزل و او را به نخست‌وزیری منصوب خواهد نمود. البته در یک رژیم مشروطه شاه نمی‌تواند وزیر را عزل و نصب کند، ولی کودتایی در جریان بود و این ملاحظات موردی نداشت.

شاه ضمناً به زاهدی می‌گوید که آن فرمان در روز ۲۲ مرداد به دست او خواهد رسید و او باید در همان‌روز آن را به مصدق برساند. روز ۱۵ مرداد، ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا، در یک مصاحبه مطبوعاتی از گسترش فعالیت‌های حزب توده ایران ابراز نگرانی می‌کند و می‌گوید که دولت ایران گرایش به کمونیسم دارد.

«... تهدید کمونیست‌ها نسبت به آسیا برای آمریکا

بسیار شوم است. گمان می‌کنم امروز صبح در روزنامه‌ها خوانده‌اید که مصدق توانست بر پارلمان غلبه کند و خود را از آن رها سازد. البته مصدق در این کار از حزب کمونیست ایران بهره می‌برد. همه این اوضاع برای آمریکا شوم است؛ زیرا اگر دنیا این مناطق را از دست

بدهد چگونه می‌تواند امپراتوری ثروتمند اندونزی را نگه دارد. در این صورت ملاحظه می‌کنید که این راه را در جایی باید مسدود کرد. دیر یا زود بایستی این راه بسته شود و ما در این کار مصمم هستیم...»

روز ۱۷ مرداد، مالنکف رهبر شوروی در سخنرانی خود در جلسه مشترک اتحاد شوراهای اقلیت‌ها، می‌گوید:

«... دولت شوروی برای حل اختلاف مرزی خود

با ایران و اتحادیه‌سیاستی که متضمن حل و فصل روابط

بین شوروی و ایران باشد، پیشقدم شده است...»

این اظهار مالنکف مدرک دیگری برای آمریکا بود که ایران به

شوروی نزدیک شده است.

روز ۱۸ مرداد، مصدق ضربه‌ای دیگری از پشت خورد. در این

روز سیدابوالحسن حائری‌زاده که از جبهه ملی جدا شده و خود

فراکسیون در مجلس به وجود آورده بود، تلگرافی به دبیرکل سازمان

ملل فرستاد و طی آن اعلام کرد که:

«... دکتر مصدق در نظر دارد که یک دولت

کمونیستی به مردم ایران تحمیل کند...»

روز ۱۸ مرداد، حزب توده هم بار دیگر نقش شوم خود را در

تاریخ سیاسی ایران بازی کرد. آن‌ها تظاهرات بزرگی در تهران برپا

کردند و قدرت و نظم سازمانی خود را به نمایش گذاشتند. در این

تظاهرات حزب توده خواستار تشکیل مجلس مؤسسان شد تا «دربار

را به عنوان کانون تحریک توطئه علیه نهضت مرفعی کشور ما برای

همیشه بی‌اثر سازد». در طی این تظاهرات، حزب توده اقدام به زد و

خورد خونینی با مأموران انتظامی کرد.

روز ۱۹ مرداد، رفراندوم در شهرستان‌ها انجام گرفت و در آنجا نیز اکثریت قاطع مردم به انحلال مجلس هفدهم رأی مثبت دادند. از کل ۲,۴۰۳,۳۸۹ رأی اخذ شده فقط ۱,۲۰۷ رأی مخالف به صندوق‌ها ریخته شد.

دکتر فاطمی که از وضع بسیار بحرانی ایران آگاه شده بود، معالجه خود را نیمه تمام گذاشت و روز ۲۰ مرداد به تهران بازگشت. پس از معلوم شدن نتیجه رفراندوم در روز ۲۰ مرداد، دکتر مصدق بی‌درنگ از شاه به طور کتبی درخواست کرد که فرمان انتخابات دوره هیجدهم را صادر کند:

«... پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون

شاهنشاهی، چون در نتیجه مراجعه به آراء عمومی در تاریخ دوازدهم و نوزدهم مرداد ۱۳۳۲، ملت ایران به انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی رأی داده است، از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی استدعا می‌شود امر و مقرر فرمایند فرمان انتخابات دوره هیجدهم صادر شود تا دولت مقدمات انتخابات را فراهم نماید...»

ولی شاه دیگر تسلیم مصدق نمی‌شود. او منتظر اجرای عملیات براندازی «آژاکس» بود.

دکتر مصدق در روز ۲۱ مرداد ۱۳۳۲، برای ترغیب شاه، پیامی از رادیو خطاب به ملت ایران فرستاد. او در این پیام به ضرورت صدور فرمان انحلال مجلس از سوی شاه اشاره کرد و به شاه فهماند که چاره‌ای به جز تمکین ندارد.

توطئه‌گران از شاه خواسته بودند که این بار مانند ۳۰ تیر سال

گذشته، در صورت بروز خونریزی، به طرفداری از مصدق نپردازد. سرهنگ تیمور بختیار هم قول داده بود که ایل بختیاری را، در صورت ضرورت، وارد عمل کند.

در روز ۲۲ مرداد، شاه به وسیله سرهنگ نصیری فرمان عزل دکتر مصدق و فرمان انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست وزیری را محرمانه به زاهدی می‌رساند و بعد طبق برنامه با هواپیمای کوچکی همراه ثریا به کلاردشت می‌رود و منتظر می‌ماند.

به گفته ثریا، در روزهای ۲۱ تا ۲۴ مرداد، آن دو در انتظار پر اضطرابی به سر می‌برده‌اند. شب‌ها خوابشان نمی‌برده و هر آن منتظر یک پیغام بوده‌اند. از ایران فرار کنند یا به تهران برگردند؟

کودتای ۲۵ مرداد

روز ۲۳ مرداد، ژنرال مک کلور رئیس هیئت مستشاری آمریکا در ایران، از سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش دکتر مصدق، دعوت می‌کند که برای ماهیگیری با هم دو سه روزی به لار بروند، که ریاحی نپذیرفته بود.

عوامل اطلاعاتی حزب توده در ارتش، از توطئه کودتا با خبر شده و دکتر مصدق را آگاه کردند. روزنامه شجاعت نیز در شماره ۲۳ مرداد نوشت:

«... دشمنان ملت و نوکران دربار، یکبار دیگر برای پایمال کردن محصول مبارزات شرافتمندانه شما به توطئه دامنه داری پرداخته‌اند. این بار هم دربار در رأس توطئه جای دارد. قصد آن‌ها این است که با یک کودتای نظامی زمام امور را به دست گیرند و نهضت ضد

استعماری ملت ما را به نفع اربابان خود مختنق
سازند...»

چون اسرار کودتا برای مصدق فاش شده بود، حمله گارد
شاهنشاهی به پایتخت یک روز عقب انداخته شد.

جالب این است که حزب توده با امکانات وسیعی که در
نیروهای مسلح داشت، خود هیچ حرکتی علیه کودتاگران انجام نداد.
روز ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، افسران وفادار به شاه در کاخ سعدآباد
گردآوری و فرمان آغاز عملیات صادر می‌شود. در همان روز سرلشگر
زاهدی سرلشگر باتمانقلیچ را به ریاست ستاد ارتش و سرهنگ
نصیری را به فرماندهی عملیات کودتا منصوب می‌کند.

ساعت ۱۰ شب، سرهنگ نصیری (که بعدها رئیس ساواک شد)
برای افسران گارد شاهنشاهی که مأمور اجرای کودتا شده و از روز
پیش در حال آماده باش به سر می‌برده‌اند، سخنرانی می‌کند و
می‌گوید:

«... اعلیحضرت برای نجات کشور از خطر

نابودی، دکتر مصدق را از نخست وزیری عزل کرده‌اند.

اکنون من می‌روم حکم را به او ابلاغ کنم...»

دکتر مصدق که از احتمال کودتا آگاه شده بوده، به ستاد ارتش و
نیروهای انتظامی فرمان آماده باش و دستگیری کودتاچیان را می‌دهد.
افسران کودتاگر نخست دکتر فاطمی، وزیر خارجه، را در منزلش
دستگیر می‌کنند و سپس برای دستگیری رئیس ستاد ارتش به
خانه‌اش می‌روند. پس از تبادل تیراندازی با تنها نگهبان منزل سرتیپ
ریاحی و تسلیم شدن نگهبان، مهندس زیرک‌زاده، نماینده مجلس و از
رهبران حزب ایران، و مهندس حق‌شناس، وزیر راه مصدق را که با

سرتیپ ریاحی یک جا زندگی می‌کردند، بازداشت کردند. سرتیپ ریاحی ساعتی قبل به دستور دکتر مصدق به ستاد ارتش رفته بود و در آن زمان در ستاد بود. افسران کودتاگر زندانیان خود را بدو به قسمت نگهبانی سعدآباد و بعد به ستاد ارتش می‌برند و در خیابان پهلویی خیابان کاخ منتظر سرهنگ نصیری، که برای بازداشت دکتر مصدق رفته بود، می‌نشینند. قرار بوده مراکز مهم تهران مانند ستاد ارتش، وزارت جنگ، ایستگاه رادیو، و وزارتخانه‌ها توسط گارد شاهنشاهی اشغال شوند و سرهنگ آزموده هم ارتباط تلفنی ایران را با خارج از کشور قطع کند و مرکز تلفن بازار را از کار بیندازد.

نیم ساعت پس از نیمه شب، سرهنگ نصیری که نیروهای خود را در خیابان پاستور متمرکز کرده بود، با دو کامیون سرباز، یک زره‌پوش، یک خودرو بی‌سیم، و دو جیپ برای حمله به خانه نخست وزیر حرکت می‌کند. وقتی به خانه شماره ۱۰۹ خیابان کاخ می‌رسند، نصیری به افسر نگهبان خانه می‌گوید که نامه‌ای از طرف اعلیحضرت برای آقای دکتر مصدق آورده است و می‌خواهد به سرهنگ دفتری (با سرتیپ دفتری اشتباه نشود) فرمانده پاسگاه نخست وزیر تحویل بدهد. سرهنگ دفتری نامه را تحویل می‌گیرد و نزد مصدق می‌برد. بیست دقیقه بعد، دفتری پاسخ کتبی دکتر مصدق را تحویل سرهنگ نصیری می‌دهد. چند لحظه بعد، سرهنگ ممتاز از کلانتری یک که در حال آماده باش به سر می‌برده از راه می‌رسد و سرهنگ نصیری را مورد پرسش قرار می‌دهد که در آن موقع شب با یک گردان سرباز و زره‌پوش در آنجا چه کار می‌کند؟ افسران همراه نصیری پراکنده می‌شوند و فرار می‌کنند. سرهنگ ممتاز نصیری را پس از بازداشت به ستاد ارتش اعزام، و بقیه افراد را خلع سلاح می‌کند.

در ستاد ارتش، سرتیپ ریاحی، سرتیپ نصیری را زندانی می‌کند و دستور بازداشت افسران گارد شاهنشاهی و خلع سلاح گارد را صادر می‌نماید. با دستگیری سرهنگ نصیری کودتا شکست می‌خورد و بسیاری از افسران کودتاچی فرار می‌کنند و پنهان می‌شوند.

ساعت ۴ بامداد، ارنست پرون، مرد سوئیسی مرموزی که گفته می‌شود جاسوس انگلستان مستقر در دربار بوده، با بی‌سیم اختصاصی با شاه تماس می‌گیرد و خبر شکست کودتا را به او می‌دهد. شاه (به نقل از خاطرات ثریا) سراسیمه سراغ ثریا رفته و او را بیدار می‌کند.

«... ثریا، نصیری را هواخواهان مصدق توقیف

کرده‌اند، باید هرچه زودتر از اینجا بگریزیم...»

«... هر لحظه ممکن است دشمنان اینجا بریزند و

ما را بکشند، باید بی‌درنگ حرکت کنیم...»

«... خودمان را به رامسر می‌رسانیم، از آنجا با

هواپیمایمان به عراق پناهنده می‌شویم... یک ثانیه را هم

نباید از دست بدهیم...»

سحرگاه، شاه با وضعی ژولیده و بدون اینکه برای لباس پوشیدن

وقت تلف کند، همراه با ثریا و دو همراه با هواپیمای کوچکشان ایران

را به قصد عراق ترک می‌کنند.

ساعت ۶ بامداد، خبر کودتا از رادیو تهران اعلام، و ساعت ۷

بامداد اعلامیه مشروح دولت درباره ماجرای کودتا از رادیو و

روزنامه‌ها پخش می‌شود.

فرمانداری نظامی، در روز ۲۵ مرداد، اعلامیه‌ای می‌دهد و برای

اطلاع از محل پناهگاه سرلشگر زاهدی و دستگیری او، یکصد هزار ریال جایزه تعیین می‌کند. خبرنگار آسوشیتد پرس که در آن روزها در تهران به سر می‌برد و از پنهانگاه زاهدی خبر داشت، وی را در آن روز ملاقات می‌کند. زاهدی اصل فرمان شاه را مبنی بر عزل دکتر مصدق به او نشان می‌دهد و می‌گوید که سرهنگ نصیری مأمور ابلاغ آن بوده است.

تا ساعت ۱۰ بامداد، لشکرگارد شاهنشاهی به دستور رئیس ستاد ارتش خلع سلاح می‌شود. دکتر فاطمی، وزیر خارجه، وقتی از فرار شاه آگاه شد، به همه سفیران و وزیران مختار و کارداران سفارتخانه‌های ایران در سراسر جهان تلگراف می‌کند که چون شاه فرار کرده، خود به خود مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد. با پخش خبر فرار شاه، مردم به خیابان‌ها ریختند و مانند یک جشن ملی به شادی و شعار دادن پرداختند. در آن روز، مجسمه‌های محمدرضا شاه و رضا شاه پایین کشیده شدند و عکس‌های شاه از همه اداره‌های دولتی جمع‌آوری گردید.

دکتر مصدق اعلام کرد که چون شاه دیگر حضور ندارد، خود رأساً درباره انحلال مجلس هفدهم تصمیم‌گیری کرده است:

«... بنا به اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به

آراء عمومی اظهار شده، بدینوسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می‌گردد. انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورای ملی پس از اصلاح قانون انتخابات و قانون تقسیمات کشور، به زودی انجام خواهد گرفت و بر طبق قانون اعلام خواهد شد.

دکتر محمد مصدق»

به دستور نخست وزیر، دکتر حسین فاطمی همراه با دکتر سعید فاطمی و تعدادی سرباز به کاخ شاه رفته و همه اتاق‌ها و ساختمان‌ها را مهر و موم کردند.

در این گیر و دار، حزب توده هم از فرصت استفاده نمود و نام برخی خیابان‌ها را عوض کرد. خیابان شاهرضا به نام «ملت» و خیابان شاه به نام «جمهوری» نامگذاری شد. (بعد از انقلاب ۱۳۵۷ هم حزب توده همین کار را با این خیابان‌ها کرد، به جز اینکه شاهرضا خیابان «انقلاب» شد). کمی پس از نیمروز ۲۵ مرداد، هواپیمای شاه به طور ناشناس در فرودگاه بغداد به زمین نشست. ثریا، خاتم، و آتابای (همسر، خلبان، و میرآخور شاه) همراهان او بودند. شاه ژولیده، با لباسی نامرتب و بدون جوراب از هواپیما پیاده شد. سفیر ایران در بغداد منتظر بوده تا او را به دستور وزارت خارجه ایران دستگیر کند، ولی نوری سعید، نخست وزیر عراق، او را به عنوان میهمان می‌پذیرد و از فرودگاه بیرون می‌برد.

ساعت یک و نیم بعد از ظهر، رادیو لندن (بی‌بی‌سی) خبر کودتا در تهران با به عنوان یک کودتای «نیم بند» اعلام می‌کند.

بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد، تظاهرات عظیمی به دعوت جبهه ملی در میدان بهارستان برپا، برای نخستین بار شعارهای ضد شاه از سوی مردم داده می‌شود. مردم همچنین شعار می‌دادند که «مصدق پیروز است».

حزب توده هم که می‌خواست پادشاهی ملغی و اعلام جمهوری به همه پرسى گذاشته شود، شعار می‌داد: «بر شاه ننگ و لعنت» و «ما شاه نمی‌خواهیم».

دولت در تمام روز کوشش می‌کرد احساسات شدید مردم را

آرام کند و نظم عمومی را حفظ نماید. پیش از آغاز برنامه سخنرانی در گردهمایی میدان بهارستان، دکتر سعید فاطمی طی یک سخنرانی مهیج ولی کوتاه، از مردم خواست که نظم عمومی را رعایت کنند، زیرا هنوز مبارزه تمام نشده و ملت در آغاز یک مبارزه تاریخی است. دولت نگران بود که حزب توده از موقعیت و هیجان مردم و شلوغی و بی نظمی برای پیاده کردن برنامه‌های از پیش تدوین شده خود سوء استفاده کند.

در این تظاهرات از نمایندگان جبهه ملی در مجلس، دکتر شایگان، مهندس رضوی، مهندس زیرک‌زاده و جلالی موسوی سخنرانی می‌کنند. دکتر حسین فاطمی در سخنرانی خود شدیداً به محمدرضا شاه و رضاشاه حمله می‌کند. این حملات مکمل مقاله بسیار شدیدی علیه خاندان پهلوی بود که در باختر امروز نوشته بود. بعدها این مقاله و این سخنرانی در دادگاه نظامی باعث محکومیت او به اعدام شدند. از جمله گفته‌های او به نقل از روزنامه باختر امروز:

«... جبر تاریخ موقعیت سلطنت‌ها را به طور کلی

در این قرن و در شرایط بین‌المللی نفی کرده است. دربار پهلوی و شخص شاه هم نمی‌تواند از چهارچوب مقتضیات جهانی بیرون باشد. در جریان نهضت ضد استعماری ملت ایران علل وجودی خود را از دست داد و با یورش سبعانه‌ای که نیمه شب گذشته، ۲۵ مرداد، به نهضت ملت ایران کرد، مکان تاریخی خود را از دست داد و از خوف طوفان خشم میلیون‌ها مردم مبارزه وطن ما به دامان ارباب‌های لندنی خود، به عراق گریخت...»

در این سخنرانی، دکتر فاطمی خواستار لغو نظام پادشاهی و برقراری جمهوری می‌شود.

سرلشگر زاهدی که در خانه یکی از دوستانش در شمیران پنهان شده بوده، در حالی که در پتو پیچیده شده و کف اتومبیلی خوابانیده شده بوده، به یکی از خانه‌های امن سازمان «سیا» در تهران نقل مکان داده می‌شود. کرمیت روزولت بعدها نوشت که این خانه، سه ساختمان با ستاد عملیاتی «سیا» فاصله داشته است.

بیست و ششم مرداد

بامداد روز ۲۶ مرداد، رادیو از پخش سرود شاهنشاهی که برنامه روزانه را با آن آغاز می‌کرد، خودداری می‌کند. رئیس ستاد ارتش به همه یگان‌ها دستور می‌دهد که در سلام صبحگاهی به جای ذکر نام شاه، واژه‌های میهن و ملت را به کار ببرند.

کرمیت روزولت پس از شنیدن خبر شکست کودتا از رادیو، تصمیم می‌گیرد، طرح دوم خود را به اجرا بگذارد. این طرح بر این مبنا بود که سرلشگر زاهدی نخست وزیر واقعی است و دکتر مصدق باید به هر ترتیبی که شده، کنار برود. لوئی هندرسون سفیر آمریکا که در خارج از ایران بود، شتابان به تهران بازگشت.

با بازگشت هندرسون، مستشاران آمریکایی در ایران بنای ناسازگاری گذاشته و در بین افسران و فرماندهان ایرانی ایجاد دو دلی و تفرقه می‌کنند تا ارتش را فلج نمایند. عده‌ای از دانشجویان دانشکده افسری به تحریک سرتیپ زنگنه در اعتراض به برداشته شدن نام شاه از نیایش بامدادی، اعتصاب غذا می‌کنند.

ژنرال مک کلور، رئیس هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران،

به دیدار سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش می‌رود و می‌گوید:
 «... سفیر ما می‌گوید ما نماینده دولت آمریکا در
 دربار شاه هستیم. اکنون که او رفته، دیگر سمتی در برابر
 مصدق نداریم...»

رئیس ستاد ارتش پاسخ می‌دهد:

«شاه، دکتر مصدق، دولت و ارتش همگی در
 خدمت ایران هستند، و شما مأمور خدمت در کشور
 ایران هستید و تغییری در مأموریتتان داده نشده است.»
 طبق برنامه کودتای جدید، شاه عراق را با هواپیمای کرایه به
 قصد رم ترک می‌کند و وارد رم می‌شود تا در دسترس و حفاظت
 سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلستان باشد.
 اردشیر زاهدی، پسر سرلشگر زاهدی، به اصفهان می‌رود و در
 بیرون شهر با سرهنگ ضرغام، جانشین فرمانده لشکر اصفهان،
 ملاقات می‌کند و از او می‌خواهد که آماده باشد تا در صورت لزوم به
 تهران حمله کند. ضرغام می‌پذیرد.

سرهنگ فرزنانگان، از طرف سرلشگر زاهدی با سرهنگ تیمور
 بختیار، فرمانده تیپ کرمانشاه، ملاقات می‌کند و از او می‌خواهد که
 برای سقوط مصدق، تیپ خود را به سوی تهران حرکت دهد.
 سرهنگ بختیار به تیپ فرمان آماده باش می‌دهد.

اردشیر زاهدی و سرتیپ هدایت الله گیلانشاه بعدها در
 خاطرات خود می‌نویسند:

«... هدف از تماس با فرماندهان اصفهان و
 کرمانشاه این بود که سرلشگر زاهدی دولت قانونی خود
 را در یکی از شهرستان‌های مذکور تشکیل داده و با

اعلام استقلال واحدهای ارتشی و انتظامی کرمانشاه و اصفهان، سایر واحدهای اهواز، خرم‌آباد و کرمان را هم، که در شاه دوستی آن‌ها تردیدی نبود، با خود همدست کرده، جنوب را از مرکز مجزا کنیم و آنجا تکلیف دولت مصدق را معین کرده، تهران را تصرف نماییم.»

دکتر حسین فاطمی در سرمقاله شماره ۲۶ مرداد روزنامه باختر امروز، با لحنی بسیار شدیدتر از روز گذشته به شاه و سلطنت حمله کرد:

«... خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد، فرار کرد...»

«... این جوان هوسباز با یک چنین اندیشه خام و احمقانه‌ای فراموش کرده بود ملتی وجود دارد...»

«... از کودتای انجام شده پدر و سوم شهریور بیست سال گذشته بود و پسرش که وارث آن کودتای ننگین بود برای تحکیم پایه‌های لرزان و سست سلطنت جنایت آمیز خویش به نهضت ملی وطن که با خون فرزندان سی تیر آبیاری شده بود شبیخون ناجوانمردانه زد...»

«... بروای خائن که تو را آنقدر اجانب نیز پست و حقیر شناخته‌اند که دیگر برای این جنایت هولناک که ورق آخر و برگ نهایی دوازده سال سلطنت توست و به اشاره و دستور مستقیم آنان صورت گرفته مزدی به تو نخواهند پرداخت...»

«... وظیفه مردم سنگین‌تر از همیشه است. به هیچ

کس، و به هیچ دسته سیاسی، نباید فرصت سوء استفاده از جهاد خود را بدهد، زیرا هرگز نباید فراموش کنند که همه این مبارزات بر ضد اجنبی است و اجنبی برای ما هرکسی است که خارج از مرزهای ایران باشد...»

غروب روز ۲۶ مرداد، در جلسه هیئت دولت، دکتر مصدق برای نخستین بار حکم عزل خود را از سوی شاه عنوان می‌کند. دکتر مصدق که این فرمان عزل را غیر قانونی می‌دانست، تصور می‌کرد که با افشای آن نیروهای مسلح در وفاداری به او تردید می‌کنند و کشور به دست کودتاگران می‌افتد. او بعدها در دادگاه نظامی در دفاعیات خود گفت:

«... اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و نصب کند، مشروطیت معنی و مفهومی نداشت. این همان کاری است که قبل از مشروطیت سلاطین استبداد می‌کردند... چنانچه به اصل ۴۴ قانون اساسی دقت و توجه کنید، معلوم می‌شود. این اصل در جمله اول خود می‌گوید «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است» پادشاه را غیر مسئول قرار داده و در جمله ثانی که «وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلس هستند» وزراء را مسئول مجلسین نموده است. چنانچه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت مداخله می‌کرد، و مسئول هم بود، هر شخص مسئول، کاری بر خلاف وظیفه و مقررات نمود، باید مورد پرسش و مؤاخذه واقع شود... همانطور که اصل ۵۶ به مجلس حق مؤاخذه از وزراء را داده است. کجا به اعلیحضرت

چنین حقی داده شده است؟ هیچ وزیری حق ندارد فرمان شاه را مورد عمل قرار دهد...»
در دادگاه، مصدق اظهار کرد که شب ۲۵ مرداد، شاه علیه دولت کودتا کرده بود.

«... اگر کودتا نبود، چرا دستخطی که تاریخ آن ۲۲ مرداد است نصف شب ۲۵ مرداد ابلاغ کردند؟ ... چرا آقایان وزیر خارجه، وزیر راه و آقای مهندس زیرک‌زاده نماینده مجلس را در منازلشان دستگیر کردند و به سعدآباد بردند؟ چرا سیم‌های تلفن ستاد ارتش را قطع کردند و تلفنخانه بازار را اشغال کردند؟ اگر این کارها مربوط به کودتا نیست، خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند برای اجرای نقشه کودتا چه کاری غیر از این‌ها باید کرد؟»

و در مورد اعتبار نخست وزیری خود گفت:

«... شاه در حضور مجلس نمی‌تواند نخست وزیر را عزل کند. من آن شب دستخط را نگاه کردم دیدم اول صبحه شده و بعد نوشته شده است...»
«... شاه حق عزل مرا ندارد. من نخست وزیر هستم و شاه به هزار دلیل حق عزل مرا نداشت. من حالا هم نخست وزیر هستم.»

بیست و هفتم مرداد

این روزها روزهای تردید و سردرگمی در محافل دولتی ایران بود. کسی انتظار کودتای ۲۵ مرداد را نداشت، کسی هم انتظار فرار

شاه را نداشت، و کسی هم تصور نمی‌کرد که پس از آن عکس‌العمل متهورانه و قاطع مصدق در برابر نیروهای کودتا، کودتای دیگری در شرف تکوین باشد. بنابراین، دولت برنامه‌ای برای مقابله با این تحولات تدوین نکرده بود. بعدها، بسیاری صاحب نظران گفتند که دکتر مصدق می‌بایستی پس از کودتای ۲۵ مرداد، ارتش را بسیج می‌کرد، مظنونان را دستگیر می‌نمود و برنامه‌ای برای خنثی کردن هر اقدام بعدی تدوین، و یا حداقل حکومت نظامی برقرار می‌کرد. ولی روح آزادیخواه مصدق هرگز اجازه چنین اقدامات خودکامه را به او نمی‌داد و شاید هم چنین اعمالی را ممکن و یا مقتضی نمی‌دانست. حتی کرمیت روزولت در خاطرات خود، موفقیت کودتای دوم را مدیون «خواب خرگوشی» نجات یافتگان از کودتای ۲۵ مرداد محسوب می‌کند. واقعیت آن است که مصدق مردی دموکرات و قانونمند بود و این خصلت را در طول سالیان دراز خدمت و مبارزه خود ثابت کرده بود. او همه چیز را در چارچوب قانون درست می‌دانست و نمی‌توانست نظامی‌گری کند و یا قانون را ندیده بگیرد. تفاوت او با شاه و آیت‌الله کاشانی همین بود که او عقیده داشت هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. او می‌دانست که نهال دموکراسی و حکومت مردم بر مردم را در ایران کاشته است و اگر خودش موفق به پرورش این نهال نشود، سرمشقی برای آیندگان خواهد بود.

حزب توده اصرار به تغییر رژیم داشت و شعار «جمهوری»، آن هم جمهوری دموکراتیک، را می‌داد. بسیاری از حزب‌ها و شخصیت‌های درون جبهه ملی نیز از تغییر رژیم به جمهوری حمایت می‌کردند، ولی مصدق از عکس‌العمل و وفاداری ارتش نگران بود و از سوی دیگر به شاه قول داده بود که از قانون اساسی عدول نکند

اقدامی علیه او و مقام پادشاهی انجام ندهد. او همچنین می‌دانست که شاه مردی ترسو و خود فروش است و برای حفظ تاج و تخت خود از هیچ خیانتی فروگذاری نخواهد کرد. مصدق در معضل بزرگ اخلاقی و وجدانی و نیز قانونی قرار داشت و محظورات مهم عملی و اجرایی هم سد راه او بودند.

ساماندهی کشور بر سازماندهی حزبی مقدم بود. مصدق هیچگونه جاه طلبی یا برنامه دراز مدتی برای تداوم زندگی سیاسی خود نداشت. او بالاترین مقام اجرایی کشور را با اکراه، و فقط به خاطر حس وظیفه‌شناسی و عشق به میهن پذیرفته بود. او از محبوبیتی در میان مردم ایران و از احترامی در بین مردم جهان برخوردار بود که در تاریخ ایران نظیر نداشته است. در سن بالا، با دشواری‌ها، خیانت‌ها، و توطئه‌های داخلی و خارجی دست و پنجه نرم می‌کرد. چنین شرایطی نیز هیچگاه در تاریخ سیاسی ایران نظیر نداشته است. قدرتمندترین، سازمان یافته‌ترین و خطرناکترین سازمان سیاسی در تاریخ کشور به نام حزب توده ایران دائم در حال توطئه و آشوب و اخلال بود و بایستی تحت کنترل نگه داشته می‌شد. ایران شاهی داشت ترسو، زبون، خودخواه و بی‌لیاقت که فقط اشخاص چاپلوس و جاه طلب و دزد و خائن به دورش جمع می‌شدند و او را بازیچه قرار می‌دادند. قدرتمندترین دولت‌های تاریخ بشریت به نام آمریکا و انگلستان با گسترده‌ترین و با نفوذترین سازمان‌های جاسوسی در تاریخ بشر، رو در روی او بودند و دائم برای شکست و سرنگونی او نقشه می‌کشیدند و اقدام می‌کردند. در این شرایط، فرصتی برای سازماندهی سیاسی باقی نمی‌ماند.

مصدق فقط متکی به پشتیبانی مردم ایران و رأی آنان بود، و

قدرت پایداری او از نیروی مردم سرچشمه می‌گرفت. روز ۲۷ مرداد، روزی ظاهراً آرام، آغاز می‌شود. دکتر مصدق برای اینکه نشان دهد قصدی برای براندازی رژیم پادشاهی و مشروطه ندارد، اقدام به تشکیل شورای سلطنتی می‌کند. برادران شاه در کاخ‌ها تحت نظر بودند و حق خروج نداشتند. همه روزنامه‌های چپی و حزب توده، در شماره‌های آن روز خود، خواستار سرنگونی نظام شاهنشاهی و برقراری رژیم جمهوری شدند.

شاه از کشور فرار کرده بر. شاه قانون اساسی را نقض کرده بود. شاه برخلاف مصالح کشور و ملت با بیگانگان همیاری کرده، آلت و وسیله امیال آن‌ها شده بود. بنابراین، به جز مردم کسی نمی‌بایست درباره سرنوشت او تصمیم‌گیری کند. دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور، دستور داد کارهای مقدماتی برگزاری یک همه‌پرسی برای تعیین سرنوشت نظام کشور با توجه به رفتن شاه انجام گیرد.

ایران در اخبار جهان

در روز ۲۷ مرداد، مطبوعات جهان بیشتر به شرح کودتا و رویدادهای ایران پرداختند. کودتای ۲۵ مرداد داغترین خبر روز بود. خبرنگار رویترا از تهران گزارش کرده بود:

«... ایران نیز ممکن است مانند مصر رژیم پادشاهی را ملغی سازد. کانون‌های سیاسی در لندن می‌گویند این احتمال وجود دارد، ولی معلوم نیست آیا دکتر مصدق مانند نجیب [در مصر] خود را رئیس جمهوری اعلام خواهد کرد یا شخص دیگری را به این کار و خواهد داشت، و یا اینکه اجازه خواهد داد شاه

عنوان گذشته‌اش را نگه دارد...»

خبرگزاری رویترز از واشنگتن گزارش کرده بود:

«... محافل آگاه واشنگتن از پیش‌بینی اینکه رژیم

پادشاهی ایران رو به سقوط است خودداری کردند.

آن‌ها می‌گویند که اوضاع ایران بسیار تغییر پذیر است...

برخی از منابع واشنگتن باور دارند که دکتر مصدق پس

از محدود کردن اختیارات شاه می‌خواسته یک رژیم

جمهوری در ایران برقرار کند...»

روزنامه تایمز لندن نوشت:

«... شاه به این کار [کودتا] دست زد تا مصدق را

سرنگون کند. او [مصدق] هم بایستی به چنین کاری

دست می‌زد، زیرا اگر افراد گارد شاهنشاهی پیش برده

بودند، همه مردم با آن‌ها همراهی می‌کردند. ولی چنین

نشد و مصدق پیروز گشت...»

آسوشیتدپرس از قول خبرنگار خود در تهران چنین گزارش کرد:

«... امروز ضرب المثل معروف که در نیمه دوم قرن

بیستم فقط پنج شاه در جهان باقی خواهد ماند، یکی

پادشاه بریتانیا و چهار تا شاه ورق بازی، در تهران عمل

شده است. ملت ایران یکی دیگر از شاهان، شاهنشاه

محمد رضا پهلوی، را از تاج و تخت سرنگون کرد. آنچه

بسیار مسلم به نظر می‌رسد اینست که خاندان پهلوی

دیگر امیدی به بازگشت به ایران و زندگی شاهانه ندارند.

اگرچه دکتر مصدق خودش با تغییر رژیم به جمهوری

مخالف است. ولی اکثریت مردم خواهان پایان دوران

پادشاهی هستند. ناظران باور دارند که در مرحله نخست یک شورای سلطنتی، هرچند برای مدتی محدود، در ایران تشکیل و سپس به تدریج کشور به جمهوری تبدیل شود...»

رادیو (بی بی سی) گزارش کرد:

«... شاه گفته است آنچه در تهران به وقوع پیوسته کودتا نبوده و پادشاه ایران فرمان عزل نخست وزیری دکتر مصدق را صادر و سرلشگر زاهدی را به جای وی منصوب نموده است. پادشاه ایران گفته است که استعفا نداده و به این جهت دکتر مصدق را عزل کرده است که وی از حدود قوه اختیارات پارلمانی تجاوز کرده است...»

بسیج اوباش و آشوب حزب توده

در حالی که نمایندگان مستعفی جبهه ملی و فراکسیون نهضت ملی در حال تشکیل جلساتی برای تصمیم گیری در مورد اقدامات بعدی بودند و از هر اقدام تند، مانند آماده باش ارتش، برقراری حکومت نظامی و یا تغییر رژیم به جمهوری، پرهیز می کردند؛ کودتاگران در حال برنامه ریزی در ارتش، و بسیج اوباش برای ایجاد آشوب و هرج و مرج بودند تا در سایه این هرج و مرج بتوانند برنامه دوم خود را اجرا کنند.

آیت الله سید محمد بهبهانی تعدادی از چاقوکشان و گردانندگان شهرنو (محلّه روسپیان تهران) مانند شعبان بی مخ، محمود مسگر، طیب حاج رضایی و رمضان یخی را مأمور کرده بود تا گروهی زیادی

از او باش را جمع آوری کنند و منتظر دستور باشند. آنروز، باز حزب توده با جمعیتی حدود سه تا چهار هزار نفر به ایجاد تظاهرات در میدان بهارستان و بازار و بسیاری از خیابان‌های شهر پرداخت و شعارهای «برچیده باد سلطنت، پیروز باد جمهوری دموکراتیک» سر داد. توده‌ای‌ها عکس‌های شاه را از مغازه‌ها پایین می‌کشیدند، مجسمه‌ها را سرنگون می‌کردند، نام خیابان‌ها را عوض می‌کردند، شعارهای ضد آمریکا و ضد شاه می‌دادند و کوشش داشتند که سطح تشنج و آشوب و نگرانی را بالا نگه دارند تا شاید شاخه نظامی آن‌ها بتواند وارد عمل شود.

کرمیت روزولت، فرمانده عملیات کودتای «سیا» در تهران، در خاطرات خود درباره اعمال حزب توده در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، می‌نویسد:

«... توده‌ای‌ها با تشویق و حمایت شوروی‌ها به خیابان‌ها ریختند. با اینکه تعداد آن‌ها از چند هزار تن تجاوز نمی‌کرد، بی اغراق خیابان‌ها را به تصرف خود در آورده بودند. آنان سراسر شهر را از شمال تا غرب بازار اشغال کرده شعارهای ضد پادشاهی می‌دادند و مجسمه‌های رضا شاه و پسرش محمدرضا شاه را پایین می‌کشیدند. خوشحال‌کننده‌ترین این‌ها آنچه را می‌توانستند غارت می‌کردند و به هر ساختمان‌هایی که می‌توانستند حمله‌ور می‌شدند. من اعتراف می‌کنم که در آن هنگام دچار نگرانی و ترس شدم. این وضع حتماً روس‌ها را شادمان کرده بود. اما به زودی دریافتم که این بهترین واقعه‌ای بود که می‌توانستیم انتظار آن را داشته

باشیم. آن‌ها هرچه بیشتر بر ضد شاه فریاد می‌زدند. مردم و ارتش بهتر و بیشتر متوجه دشمنی آن‌ها نسبت به خود می‌شدند، و هر قدر بیشتر شهر را غارت می‌کردند، گروه‌های بیشتری را خشمگین می‌کردند...

«... هیچ عاملی بهتر از این کارها نمی‌توانست اوضاع را دگرگون سازد... باید فرصت بیشتری به آن‌ها می‌دادیم تا مردم تهران آماده قیام می‌شدند تا آن‌ها را سر جایشان بنشانند و برادران بوسکو (همان برادران رشیدیان) نیز ترتیب برانگیختن مردم را فراهم سازند...»

جبهه ملی تمام کوشش خود را به کار می‌برد تا کشور را آرام سازد و سطح هیجان را پایین بیاورد تا دولت بتواند بحران را مدیریت کند و کشور را به روال عادی هدایت نماید. توده‌ای‌ها مانند همیشه آب را گل آلود می‌کردند و عرصه را بر مصدق تنگ می‌نمودند. همین اقدامات ضد ملی و ضد مردمی حزب توده و نیز قدرت بالقوه آن‌ها ناشی از حمایت مستقیم مالی و اطلاعاتی شوروی بود که آمریکا را معتقد ساخته بود که گرچه مصدق خودش کمونیست نیست ولی دارد در دامی که حزب کمونیست شوروی از طریق حزب توده ایران برای او نهاده می‌افتد. اگر حزب توده‌ای وجود نداشت و اگر سران حزب توده منافع کشورشان را به منافع شوروی و حزب کمونیست شوروی ترجیح نمی‌دادند، شاید آمریکا آنقدر نسبت به استقلال رأی دولت ایران حساسیت نشان نمی‌داد.

اعضای جبهه ملی و برخی نمایندگان فراکسیون نهضت ملی از بامداد روز ۲۷ مرداد در خانه دکتر مصدق به مذاکره می‌نشینند. جلسات متعددی در آنجا تشکیل می‌شود. ولی درباره اینکه یک

شورای عالی سلطنت در شرف تشکیل است، خبری به بیرون نمی‌دادند. دکتر فاطمی وزیر خارجه و سخنگوی دولت که خودش طرفدار برقراری جمهوری بود، به خبرنگاران می‌گوید:

«... موضوع رژیم جمهوری الان مورد بحث دولت نیست...»

و اینکه:

«... برقراری رژیم جمهوری مورد تأیید مقامات صلاحیت دار نیست...»

بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد، هندرسون، سفیر آمریکا در ایران، به دیدن دکتر مصدق می‌رود. در این ملاقات، هندرسون به مصدق می‌گوید که دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند دولت او را به رسمیت بشناسد و مانند یک نخست وزیر قانونی با او معامله کند. هندرسون با خشم به دکتر مصدق تکلیف می‌کند که از نخست وزیری به کناره‌رود. دکتر مصدق با تندی به هندرسون می‌گوید که فردا با دولت آمریکا قطع رابطه خواهد کرد، و او را از خانه بیرون می‌کند.

در این ملاقات، هندرسون از نبودن امنیت برای اتباع آمریکا در ایران به علت تظاهرات مردم شکایت، و تهدید می‌کند که اگر وضع ادامه یابد دستور خروج اتباع آمریکا را از ایران خواهد داد.

هندرسون وقتی به سفارت می‌رسد، به وسیله رابطان سفارت با دولت ایران تماس می‌گیرد و به آن‌ها می‌گوید که دولت آمریکا فقط دولت سرلشگر زاهدی را به رسمیت می‌شناسد و دولت قانونی ایران می‌داند.

مصدق آن روز بعد از ظهر به نیروهای انتظامی دستور می‌دهد که پایان تظاهرات را اعلام کنند و نظم و امنیت را در شهر برقرار نمایند، و

نیز از سفارت آمریکا و ساختمان اصل چهار حفاظت نمایند. توده‌ای‌ها که در خیابان‌های اسلامبول، نادری، شاه‌آباد و میدان سپه (توپخانه) اجتماع کرده بودند، از اطاعت نیروهای انتظامی سرباز زدند و با آن‌ها درگیر شدند. نیروهای انتظامی هم به ناچار به آنان برخورد می‌کردند.

همزمان، جمعیت اوباش و چاقوکشانی که سید محمد بهبهانی تدارک دیده بود و در میان آنان روسپیان و بدکاران نیز حضور داشتند، با هدایت تعدادی گروه‌بان ارتشی که لباس شخصی پوشیده بودند به خیابان‌های لاله‌زار و نادری می‌ریزند و شعارهای «زننده باد شاه» سر می‌دهند. تعدادی از مأموران شهربانی و نظامی از اوباش حفاظت کرده و مردم را تهدید می‌کنند که با اوباش هم صدا شوند. مردمی که خودداری می‌نمودند با قنداق تفنگ مضروب می‌شدند.

در میدان سپه، توده‌ای‌ها شعارهای خود را شدیدتر کرده و چلواری که روی آن «زننده باد حزب توده ایران» نوشته شده بود، به میدان آوردند. نیروهای انتظامی که از مصدق دستور داشتند به اجتماع تظاهرکنندگان پایان دهند، دائم به آن‌ها اخطار می‌کردند که پراکنده شوند. ولی آن‌ها با سماجت تظاهرات را به خیابان‌های پیرامون می‌کشاندند تا سرانجام پلیس مجبور شد گاز اشک‌آور به کار برد. جوانان حزب ملت ایران و نیروی سوم و دیگر طرفداران دولت به کمک نیروهای انتظامی آمدند و کوشیدند توده‌ای‌ها را فراری دهند. شعارها دیگر مخلوط شده بود، مردم نیز دست و پا می‌فتادند و زخمی می‌شدند و شعارهای مختلط «زننده باد مصدق» «زننده باد سلطنت» «زننده باد حزب توده» همه جا شنیده می‌شد. آشوب تا حدود ساعت هشت شب ادامه داشت تا بالاخره آرامش برقرار شد.

نیروهای انتظامی نیمه شب به قرارگاههای خود بازگشتند. هرج و مرج و آشوبی که کودتاگران خواستار آن بودند به خوبی توسط حزب توده اجرا شده بود، و کودتاگران با سرگرم نگه داشتن دولت توانستند در فراغت مواضع خود را محکم کنند و آماده حرکت اصلی شوند. حزب توده آخرین ضربه مهلک خود را به پیکر نحیف دموکراسی در ایران وارد آورده بود.

در رم، شاه و ثریا تمام روز از اتاق خود در هتل بیرون نیامده و به اخبار رادیو گوش می دادند. آن‌ها اخبار تظاهرات ضد شاه، سخنرانی تند دکتر فاطمی و پایین آوردن مجسمه‌ها را شنیده، و به کلی ناامید شده بودند. شاه در پاسخ ثریا که پرسیده بود برای زندگی به کجا می خواهند بروند، گفته بود که به آمریکا نزد مادر و خواهرش خواهند رفت.

فصل نوزدهم

۲۸ مرداد ۱۳۳۲

حدود ساعت هشت بامداد روز ۲۸ مرداد، جمعیت اوباش و چاقوکش‌هایی که روز پیش نیز در عملیات شرکت داشتند، در خیابان‌های تهران و سرپل تجریش عملیات جدید خود را آغاز می‌کنند. در شمیران رانندگان را متوقف و مجبور می‌نمودند که عکس شاه را زیر برف پاک‌کن‌ها گذاشته و چراغ‌ها را روشن کنند. رانندگان را وادار می‌کردند بگویند «زننده باد شاه»، و اگر خودداری می‌کردند آنان را کتک می‌زدند، با چماق به بدنه اتومبیل‌ها می‌کوبیدند یا شیشه‌ها را می‌شکستند. به این ترتیب، صافی از خودروها با چراغ روشن و عکس شاه از خیابان پهلوی به سوی شهر روان شد.

ساعت ۹ بامداد، گروهی از اوباش و جمعی از گروهبانان و

پاسبانان با لباس مبدل در میدان بهارستان به دادن شعار به طرفداری از شاه می پردازند. اوباش به جمعیتی از تظاهرکنندگان هوادار مصدق که مطابق همه روزه برای تظاهرات در میدان جمع شده بودند، حمله می کنند و زد و خورد میان آنها در می گیرد. سربازان نیروهای انتظامی فرمانداری نظامی و پاسبانان شهربانی در کامیون های خود نشسته و فقط تماشا می کردند.

در همین مواقع، سرتیپ محمد دفتری، خواهرزاده دکتر مصدق و فرمانده گارد گمرک، نزد نخست وزیر می رود و درخواست می کند به ریاست شهربانی منصوب شود تا نظم را در شهر برقرار نماید. ساعت ده بامداد مصدق به سرتیپ ریاحی تلفن می زند و از او می خواهد سرتیپ دفتری را به جای سرتیپ مدبر به ریاست شهربانی منصوب کند. در برابر اعتراض ریاحی، که به دفتری ابراز عدم اعتماد می کند، دکتر مصدق می گوید که به دفتری اعتماد کامل دارد. آن روز سرتیپ دفتری رئیس شهربانی کل کشور می شود. حال آنکه سرتیپ دفتری از سرلشگر زاهدی هم حکم ریاست شهربانی در جیب داشت. یکی دیگر از برنامه های کودتاگران با موفقیت انجام شده بود. سرتیپ دفتری پس از تصدی ریاست شهربانی، طبق قرار قبلی با کودتاگران، به مأموران شهربانی دستور می دهد که از جمعیت اوباش تظاهرکننده حمایت کنند.

ساعت ۱۰ بامداد، حدود چهارصد نفر از گروهی که توسط شعبان جعفری (شعبان بی مخ)، طیب حاج رضائی و رمضان یخی (چاقوکشان معروف تهران) هدایت می شدند و جملگی مجهز به چماق و چاقو و تپانچه بودند، سبزه میدان و میدان ارگ را اشغال می کند. در آنجا به گروه های ۳۰ تا ۴۰ نفری تقسیم می شوند و هر

دسته با دادن شعارهای «زنده باد شاه» به یکی از ساختمان‌های دولتی حمله می‌کند و پس از کتک زدن نگهبانان وارد ساختمان شده، عکس شاه را بالای سر در آویزان می‌کنند. سپس در حالی که چند کامیون سرباز و پاسبان پیشاپیش آن‌ها حرکت می‌کند، به سوی خیابان‌های مرکزی شهر به راه می‌افتند.

هدف جمعیت مهاجم اکنون ساختمان‌های حزب ایران، حزب ملت ایران، روزنامه باختر امروز، حزب توده و روزنامه‌هایشان بود که پس از رسیدن به آنجاها همه چیز را در هم می‌شکنند و غارت می‌کنند و به آتش می‌کشند. در خیابان شاه‌آباد و نادری، زنان بدنام معروف به سرکردگی ملکه اعتضادی و آجودان قزی به چاقوکشان ملحق می‌شوند و در حالی که عکس‌های شاه را در دست دارند، به شعارهای «زنده باد شاه» می‌پردازند.

هیچ‌کس انتظار این عملیات را نداشت و هیچ برنامه‌ای برای مقابله با آن پیش بینی و تدارک دیده نشده بود. مردم در خیابان‌ها حیرت زده به این نمایش می‌نگریستند. تعدادی از دانشجویان دانشگاه تهران، دکانداران و کارمندان دولت در گروه‌های کوچک به طور خودجوش و جسته‌گریخته، به مقابله با این دسته‌های اوباش می‌پردازند، ولی هربار نیروهای انتظامی مداخله می‌کنند و آن‌ها را عقب می‌رانند.

حدود نیمروز، دسته‌هایی از آشوب‌گران به خیابان کاخ که خانه نخست وزیر در آن قرار داشت نزدیک می‌شوند، ولی با شلیک هوایی نگهبانان عقب می‌نشینند.

ساعت یک بعدازظهر، تانک‌ها وارد خیابان‌ها می‌شوند. دیگر نیروهای ارتشی مهاجم ابتکار عمل را در دست دارند. آن‌ها مرکز

فرستنده رادیو را به تصرف خود در آورده و برای حمله به خانه نخست وزیر، روانه خیابان کاخ شدند. چون مانعی سر راه کودتاگران قرار نداشت، همه چیز با سرعت انجام می‌شود. مصدق از دستور دادن به ارتش برای سرکوبی کودتاگران خودداری کرده بود، زیرا نمی‌خواست خونریزی شود.

در یکی از روزهای پیش از کودتا، حزب توده نمایندگان نزد دکتر مصدق فرستاده و اجازه می‌خواهد که اسلحه بین اعضای حزب پخش شود تا بتوانند از او حمایت کنند. دکتر مصدق در پاسخ با صراحت می‌گوید:

«... من ترجیح می‌دهم طرفداران شاه مرا زجرکش

کنند ولی خطر یک جنگ داخلی پیش نیاید...»

مصدق به درستی تشخیص داده بود که حزب توده مطلقاً قابل اعتماد نیست و می‌خواهد از اوضاع سوء استفاده کند. در هر حال مصدق با خونریزی مخالف بود. وقتی سرتیپ ریاحی به او تلفن می‌کند و می‌گوید که نمی‌تواند نظامیان را کنترل کند، مصدق فقط به سرهنگ ممتاز دستور داد که از خانه او محافظت کند، ولی از تیراندازی به نظامیان خودداری نماید.

اوایل بعد از ظهر، بالاخره رئیس ستاد ارتش یک ستون ضربت را از پادگان عشرت آباد به فرماندهی معاون ستاد ارتش، سرتیپ کیهانی، برای سرکوب آشوبگران می‌فرستد. سرتیپ دفتری و رئیس شهربانی جدید دکتر مصدق، بی‌درنگ به سوی گروه ضربت می‌رود. او افسران اعزامی را به شاهدوستی دعوت کرده و آن‌ها را به عنوان همقطاران کسانی که همه تحت فرمان شاه که فرمانده کل قواست، هستند؛ در آغوش می‌گیرد و با آن‌ها روبوسی می‌کند. افسران ستون

ضربت مردم می‌شوند که چه کار کنند. فرمانده آن‌ها سرتیپ کیهانی که تزلزل افسران را مشاهده می‌کند، ستون را ترک نموده، و برای گزارش به ستاد ارتش بازمی‌گردد. هر افسر رزمی که به جای او بود، نه تنها یک گردان سرباز و یک گروهان تانک را در یک صف وارد شهر نمی‌کرد، بلکه اجازه مکالمه افسران شهربانی و ایجاد تزلزل در افرادش را نمی‌داد و آن‌ها را به پست‌های تعیین شده خود در جاهای حساس شهر اعزام می‌نمود.

کودتاگران دقیقاً از نقاط ضعف دفاعی دولت بهره بردند. رئیس ستاد، افسری میهن پرست و شریف بود، ولی تجربه و قاطعیت لازم را برای مسئولیت خطیر خود نداشت. افسرانی هم که او برای فرماندهی برگزیده بود، همه شریف و میهن پرست بودند، ولی در کار خود قاطعیت و تجربه رزمی لازم را نداشتند.

ساعت دو بعدازظهر، حمله به ساختمان زندان و دژیانی آغاز می‌شود. آن‌ها می‌خواستند زندانیان کودتای ۲۵ مرداد را آزاد کنند. سرهنگ سر رشته، فرمانده زندان، برای پراکنده کردن مهاجمان دستور تیراندازی می‌دهد، ولی گروهبانان او که قبلاً شستشوی مغزی شده بودند، به مهاجمان می‌پیوندند. حتی یکی از آن‌ها با چاقو به سرهنگ سر رشته حمله می‌کند. ساعت ۳ بعدازظهر جمعیتی از اوباش و چاقوکشان به کمک مهاجمان می‌آیند و به زندان حمله می‌کنند و درها را گشوده، کودتاچیان را آزاد می‌نمایند. از میان آنان، سرتیپ باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش کودتا، از آنجا به مرکز ستاد برده می‌شود.

حمله به خانه شماره ۱۰۹

ساعت دو و نیم بعد از ظهر ۲۸ مرداد، یک دسته تانک پیشاپیش جمعیتی که برای این کار تدارک دیده شده بود، به خانه نخست وزیر نزدیک شده و حمله را آغاز می‌کنند. نگهبانی از مقر نخست وزیر به عهده سرهنگ عزت‌الله ممتاز بود. در آن هنگام، دکتر مصدق و تعدادی از اعضای جبهه ملی و وزیران، در خانه نخست وزیر بودند. سرهنگ ممتاز که انتظار حمله را می‌کشید، در خیابان‌ها و کوچه‌های منتهی به خانه ۱۰۹ نیروی زرهی و سرباز گماشته بود. ساعت دو و چهل و پنج دقیقه، سربازان گارد شاهنشاهی از کاخ مرمر به سوی خانه مصدق آغاز به تیراندازی با مسلسل و خمپاره کردند. تظاهرکنندگان کودتاگر تانک‌های فرمانداری نظامی را که برای حفظ نظم و آرامش به خیابان‌ها آمده بود، تصرف می‌کنند.

ایستگاه رادیو اکنون در تصرف کودتاگران بود و شعارهای زنده باد شاه از آن پخش می‌شد. رادیو اعلام می‌کند نخست وزیر جدید سرلشکر فضل‌الله زاهدی در دفتر کارش مستقر شده و اعلیحضرت همایونی در راه بازگشت به میهن هستند.

کرمیت روزولت، فرمانده عملیات کودتا، در خاطرات خود می‌گوید:

«... بوسکوها (برادران رشیدیان) حمایت غول‌های زورخانه‌ها را به دیگر همراهان خود اضافه کرده بودند... رادیو تبریز از ساعت ۸ صبح می‌گوید: زنده باد شاه... من و بیل (ارنست پرون) در راهروی متصل به دفترش از خوشحالی می‌رقصیدیم... بیل مرتب مشغول تلفن کردن به دوستان بود، شبیه

تلفن های شنبه گذشته، ولی این بار امیدوارکننده بود. از شهر خیبر می دادند که همه در حرکت هستند، کارها به خوبی پیشرفت می کرد...»

کرمیت روزولت درباره آوردن زاهدی از پنهانگاه می گوید:
«... برای آوردن زاهدی روانه مخفی گاه او شدم...»

وقتی به خانه فرد زیمرمن [از عاملان «سیا» در ایران] رسیدم، یکسره به زیرزمین رفتم. نخست وزیر قانونی ایران با یک زیر پیراهن تابستانی نشسته بود. اونیورم ژنرالی او روی صندلی بود. او بی درنگ برخاست و آغاز به پوشیدن لباس کرد... او را روی دست به خیابان تخت جمشید بردند. من تا مدتی صدای فریاد مردم را که به طرف خانه مصدق می رفتند، می شنیدم...»

ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد، سرلشگر زاهدی از رادیو سخنرانی کرده و سقوط مصدق و انتصاب خود را به نخست وزیری اعلام می کند.

ساعت چهار بعد از ظهر تیراندازی و زد و خورد در پیرامون خانه دکتر مصدق به صورت یک جنگ تمام عیار در می آید. مهاجمان با سماجت می کوشند که به درون خانه نفوذ کنند و مصدق و یارانش را به قتل برسانند، ولی پایداری افسران و سربازان نگهبان مصدق، اسطوره ای از شجاعت، مهارت، از خود گذشتگی و میهن پرستی بود. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر، سرگرد شاه خلیلی فرمانده گردان تانک ستون ضربت نزد سرهنگ ممتاز فرمانده نگهبانان خانه نخست وزیر می آید و درخواست می کند اجازه بدهند او به ملاقات دکتر مصدق برود و علت عملکرد نامشولانه و نالایق و سوء مدیریت

ستون ضربت را که باعث پراکنده شدن ستون و شکست مأموریتش شده، به نخست وزیر گزارش کند.

قبلاً سرتیپ محمود امینی، فرمانده ژاندارمری کل کشور، که افسری شرافتمند و وفادار به دکتر مصدق و حکومت دموکراسی بود، دو کامیون ژاندارم مسلح برای تقویت قدرت دفاعی خانه نخست وزیر و کمک به سرهنگ ممتاز اعزام داشته بود.

حدود ساعت چهار و نیم، چند تانک دیگر برای کمک به مهاجمان به سوی خانه مصدق روانه می‌شوند. تانکها دو گلوله سنگین شلیک، و بالای خانه نخست وزیر را خراب می‌کنند. شلیک مداوم مسلسل‌ها خرابی فراوانی به خانه وارد می‌آورد. اکنون ۲۷ تانک خانه مصدق را محاصره کرده بود و در پیرامون تانکها تعداد زیادی سرباز مسلح مهاجم قرار گرفته بودند.

«... رأس ساعت چهار و نیم بعد از ظهر روز ۲۸

مرداد، آقای سرتیپ فولادوند، به نمایندگی از طرف افسران طرفدار شاه، برای گرفتن استعفاء از اینجانب به خانه من آمدند. چون امکان نداشت من استعفا بدهم و هدف ملت ایران را از بین ببرم، گفتم باید کشته شوم تا هدف از بین نرود.

از آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی، دکتر شایگان، حسینی، زیرک‌زاده، دکتر سنجابی و نریمان تقاضا کردم اعلامیه‌ای تهیه و امضاء کرده به دست ایشان بدهند. آن‌ها اعلامیه‌ای به مضمون زیر تهیه کردند:

(دکتر مصدق خودشان را نخست وزیر قانونی

ملت می دانند ولی اکنون که مأمورین انتظامی غیر از این می خواهند، ایشان مانند یک فرد بلا دفاع در منزل مسکونی خودشان هستند. از تعرض و تجاوز به منزل معظم له خودداری شود.) و حتی گفته شد، بیرق سفیدی درست کنند، تا مردم بدانند که تو با کسی طرف نیستی. بنده ملافه سفید و رختخواب خودم را پاره کردم و به دست آن‌ها دادم...»

ساعت پنج بعد از ظهر: عمله واقعی به خانه نخست وزیر آغاز می شود. سربازان گارد شاهنشاهی و نیروهای دیگر با ۲۷ تانک و تعدادی زره پوش و خمپاره انداز خانه را به رگبار آتش می بندند. سرهنگ ممتاز و سربازان او با دلاوری و پایداری خارق العاده‌ای از خانه نخست وزیر دفاع، جانفشانی می کنند. گلوله‌ها از درون پنجره‌ها و دیوارها به درون اتاق‌ها اصابت می کند و اهالی خانه را به خطر می اندازد.

جنگ خانه نخست وزیر ساعت‌ها ادامه داشت. مهاجمان هنوز جرأت ورود به خانه را نداشتند. مدافعان کم کم از مهمات و نفرات تهی می شدند. سرهنگ ممتاز که می دانست شکست خواهند خورد، برای نجات جان سربازانش، آن‌ها را یکی یکی آزاد می کند تا از میدان آتش دور شوند. گلوله و گرد و خاک فرو ریختن دیوارها درون خانه را تاریک و خطرناک کرده بود. نریمان می گوید:

«اکنون که دشمن می خواهد ما را بکشد، بهتر

است خودمان خودکشی کنیم.»

و هفت تیر خود را درمی آورد و روی میز می گذارد، ولی مصدق او را آرام می کند و می گوید که نمی خواهد هیچکدام از آن‌ها کشته

شوند، به همین دلیل همه باید بروند و او را تنها بگذارند. یاران مصدق می‌کوشیدند که او را از مهلکه خارج کنند تا به دست مهاجمان نظامی یا چاقوکشان دربار نیفتد. مصدق اصرار می‌کند و می‌خواهد که اول از سرهنگ ممتاز که جان برکف از او دفاع می‌کرد، سپاسگزاری نماید. مصدق هیچ عجله‌ای برای رفتن نشان نمی‌دهد و سرهنگ ممتاز را احضار می‌کند. ممتاز نمی‌خواهد سنگرش را پیش از رفتن مصدق ترک کند. مصدق از همه نظامیان میهن پرست سپاسگزاری می‌کند و به سرهنگ ممتاز می‌گوید:

«... رحمت به شیر مادرت...»

آن‌گاه با قامتی افراشته و با گام‌های آهسته خانه را ترک می‌کند و از طریق نردبان به خانه همسایه هدایت می‌شود. سرهنگ ممتاز تا آخرین لحظه می‌ماند و تا آخرین گلوله شلیک می‌کند. حدود ساعت هشت شب آخرین گلوله مدافعان خانه نخست وزیر شلیک می‌شود، ولی گلوله باران خانه تا پاسی از شب ادامه داشت، تا اینکه بالاخره دیوارهای خانه به کلی فرو می‌ریزد. آن‌گاه تانک‌ها وارد خانه می‌شوند و صدای آتش مسلسل‌ها خاموش می‌شود.

چند دقیقه پس از ورود تانک‌ها به خانه نخست وزیر، دسته چاقوکشان و اوباش مسلح به انواع سلاح‌های سرد مانند چماق، خنجر، چاقو، زنجیر و غیره، به درون خانه یورش می‌برند تا مصدق و یاران او را به قتل برسانند. ولی آنها رفته بودند. اوباش به غارت خانه می‌پردازند و همه اثاث و لوازم شخصی و دبیرخانه نخست وزیری، صندوقهای نسوز حاوی اسناد مهم خود او و محرمانه سیاسی، از جمله پرونده روابط ایران و انگلستان و اسناد محرمانه کشوری، را به

یغما می‌برند. آن‌ها سرانجام خانه را آتش می‌زنند.
 هنگامی که مصدق شعله‌های آتش را که از خانه‌اش زیانه
 می‌شد، نظاره می‌کند، دکتر صدیقی می‌گوید: «خیلی متأسفم که
 خانۀ آزاده‌ای را اوباش به آتش کشیدند.» دکتر مصدق دست روی
 شانۀ وزیر کشور می‌گذارد و می‌گوید:
 «... آن‌ها خانه مرا آتش زدند، آن‌ها ایران را آتش

زدند...»

روز ۲۸ مرداد، روز بکرت حزب توده بود. آن‌ها که در تمام
 مدت حکومت مصدق با سوء استفاده از دموکراسی و آزاد منشی
 دکتر مصدق و جبهه ملی دائم به جنجال و آشوب و ایجاد هرج و مرج
 می‌پرداختند، امروز ساکت و در سوراخ‌های خود خزیده بودند.
 خبرنگار نیویورک تایمز که روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد در تهران بود
 و با زاهدی هم پنهانی مصاحبه کرده بود، گزارش کرد:

«... در آن روز توده‌ای‌ها می‌توانستند اوضاع را
 علیه طرفداران شاه تغییر دهند، ولی به دلایلی از
 درگیری با آن‌ها خودداری می‌کردند. این نظریه که
 توده‌ای‌ها در زدو خورد شب پیش و کتک خوردن و
 مضروب شدن به وسیله سربازان طرفدار شاه و مخالف
 دکتر مصدق، مرعوب شده بودند و روز بعد، ۲۸ مرداد،
 خود را کنار کشیدند، قابل پذیرش نیست...»

البته شاید دستور لازم از مسکو به حزب توده نرسیده بود، زیرا
 در همین روز شایع شد که سفیر شوروی در ایران به علت عدم
 پیش‌بینی احتمال کودتا خودکشی کرده است.

بازداشت مصدق

مصدق و همراهانش، دکتر شایگان، دکتر صدیقی، مهندس رضوی و مهندس زیرک‌زاده آن شب را در خانه یکی از همسایه‌ها پناه گرفتند و با کسب اجازه تلفنی از صاحب خانه، که آن شب در منزل نبود، در زیرزمین آنجا خوابیدند. بامداد روز ۲۹ مرداد، مصدق به یارانش گفت که آن‌ها می‌توانند بروند و خود را نجات بدهند. دکتر صدیقی و دکتر شایگان با او ماندند. مهندس زیرک‌زاده، که پایش شکسته شده بود، و مهندس رضوی به یکی از خانه‌های نزدیک آنجا پناه بردند. دکتر مصدق به همراه شایگان و صدیقی به خانه مادر مهندس معظمی که در آن نزدیکی بود، رفتند.

بعد از ظهر روز ۲۹ مرداد، علی رغم مخالفت شایگان و صدیقی، به دستور دکتر مصدق به شهربانی تلفن زدند و گفتند که آماده دستگیر شدن هستند. ساعتی بعد سرلشگر با تمانقلیچ به خانه معظمی می‌آید و آن‌ها را بازداشت می‌کند. دکتر مصدق و مهندس معظمی را به باشگاه افسران می‌برند و دکتر شایگان و دکتر صدیقی را به شهربانی تهران. دکتر مصدق که تصور می‌کرد آن‌ها را برای اعدام برده‌اند، به زاهدی پیغام می‌دهد که اعتصاب غذا خواهد کرد مگر اینکه شایگان و صدیقی را هم به باشگاه افسران بیاورند. ناچار آن دو را هم به باشگاه افسران می‌برند. مهندس معظمی روز بعد آزاد می‌شود، ولی مصدق و شایگان و صدیقی پس از چند روز بازداشت، روانه زندان می‌شوند تا بعد محاکمه شوند.

دکتر حسین فاطمی که یکی از مخالفان سرسخت شاه بود و در سخنرانی‌ها و نوشته‌ها شدیداً به دربار و شاه حمله کرده بود، می‌کوشد تا پنهانگاه امنی برای خود پیدا کند.

پایان جبهه ملی اول

پیدایش، حضور و پیروزی جبهه ملی در نخستین تجربه‌اش در مبارزه با قدرتمندترین و خطرناکترین عوامل ضد مردمی دربار پادشاهی و کشور قدرتمند و پرنفوذ انگلستان آن زمان که بزرگترین و گسترده‌ترین و با تجربه‌ترین سازمان جاسوسی جهان را در اختیار داشت، و نیز در کنترل کشور نیرومند، خطرناک و عوام‌فریبی مانند شوروی که هولناک‌ترین سازمان جاسوسی تاریخ بشر را به وجود آورده بود و متشکل‌ترین و مطیع‌ترین حزب دست‌نشانده را در ایران با تجهیزات نظامی کامل و بودجه فراوان در اختیار داشت، بایستی یکی از شاهکارهای دموکراسی عملی در یک کشور استعمار شده جهان سوم شمرده شود. جبهه ملی تحت این شرایط و با رهبری بزرگمردی که در تاریخ ایران نظیر ندارد، توانست دموکراسی مطلق را در ایران ایجاد کند و در برابر حیرت صاحب‌نظران جهان، ۲۸ ماه دوام بیاورد.

سقوط دکتر مصدق و جبهه ملی شکست بزرگی برای ملت ایران بود، و در عین حال، درس و سرمشق بزرگی برای آیندگان شد. مصدق نشان داد که برای یک دولت ملی، اتکاء به رأی و خواست مردم پشتوانه‌ای چنان قدرتمند است که دو ابرقدرت زمان بایستی متحد شوند و همه خائنان و میهن‌فروشان کشور را بسیج کنند، و لشگرکشی نظامی کنند تا آن را بدون اینکه خم شود به زانو در آورند.

یکی از عوامل مهم موفقیت کودتا برانگیخته شدن بخشی از ارتش علیه حکومت دکتر مصدق بود. این کار توسط افسرانی صورت گرفت که از اول شهریور ۱۳۳۱، پس از رسیدگی به سوابق و

پرونده‌های آنان بازنشسته شده بودند. این گروه ۱۳۶ نفری که معروفترین آنان، سپهبد کوپال، سرلشگر گرزن، سرلشگر علوی مقدم، به اضافه ده نفر سرتیپ و تعداد زیادی سرهنگ بودند و در ارتش نفوذ زیادی داشتند به تحریک و بدبین سازی ارتش علیه مصدق می پرداختند. برخی از آنان نیز، مانند سرلشگر کوپال، رئیس شهربانی وقت، پس از واقعه ۹ اسفند ۱۳۳۱، تحت تعقیب قرار گرفته بودند یا مانند سرلشگر بهارمست خانه نشین شده بودند.

درباره دخالت‌های خارجی هم مدارک بسیاری در دست است. اندروتالی، یک نویسنده مطلع و مفسر آمریکایی، در کتاب عربستان بی سلطان نوشته فردهالیدی می‌گوید: «... احمقانه است که بعضی‌ها نوشته‌اند مصدق را ایرانیان برانداختند، این عملیات از اول تا آخر یک یورش آمریکایی بود...»

در همین کتاب آمده است که رئیس کمک‌های نظامی آمریکا پس از ۲۸ مرداد، به کنگره آمریکا چنین گزارش داد:

«... وقتی که بحران آغاز شد و اوضاع روبه وخامت گذاشت، ما ضمن اقدامات دیگر فعالیت خود را شدت بخشیدیم و به سرعت ارتش ایران را برای اقدام فوری و جدی آماده نمودیم و با تحویل پتو، چکمه، لباس، ژنراتورهای برق و کمک‌های پزشکی شرایط مساعدی را برای حمایت از شاه فراهم ساختیم... در روز ۲۸ مرداد، سلاح‌هایی که قیام‌کنندگان در دست داشتند، تانک‌هایی که سوار بودند، زره پوش‌هایی که در خیابان‌ها به راه افتادند. وسایل مخابراتی و ارتباطی رادیویی، همه و همه از کمک‌های نظامی آمریکا تهیه

شده بود و کلیه این اقدامات به این جهت بود که حکومت ضد آمریکایی ایران سقوط کند...»

سفارت آمریکا در ایران نیازهای مالی کودتاچیان را تأمین می‌کرد. سفارت نخست ریال خرج می‌کرد، ولی بعد که سرعت کودتا بیشتر شد، دستمزدها را با دلار می‌پرداخت، به طوری که کودتاگران در خیابان‌ها دلار خرج می‌کردند.

آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلستان، بعدها در خاطرات خود نوشت:

«... خبر سقوط دکتر مصدق هنگامی به دست من رسید که همراه همسر و فرزندم در تعطیلاتمان به استراحت در جزایر یونان می‌گذراندم. من آن شب از خوشحالی دریافت این خبر خواب راحتی کردم...»

بری روبین در کتاب جنگ قدرت‌ها در ایران نوشت:

«... با سقوط مصدق، آمریکا بازیگر اصلی سیاست شد. نخست وزیر جدید ایران در اوایل زمامداری هر روز با سفیر آمریکا و مقامات دیگر آمریکایی ملاقات می‌کرد...»

با سقوط دولت دکتر مصدق و بازداشت وی و سران و فعالین جبهه ملی و اختفای بعضی از آنان، فعالیت جبهه ملی به صورت گروهی یا سازمانی ظاهراً پایان یافت، ولی بلافاصله به صورت نهضت مقاومت ملی ایران و سپس در سال ۱۳۴۲ تحت نام جبهه ملی دوم ظهور کرد.

جبهه ملی ایران، برخلاف گروه‌های دیگر که به نسبت وضع و مقتضیات زمان به وجود می‌آمدند و از بین می‌رفتند و اثری از آنها

نمی‌ماند، سازمانی ماندگار در صحنه سیاست ایران بوده است. دو سازمان سیاسی از زمان پیدایش تاکنون ادامه حیات داشته‌اند: یکی حزب توده ایران بود که چون عامل یک دولت خارجی بوده و بودجه و تجهیزات و دستوره‌های خود را از آنجا دریافت می‌کرد، کاملاً سازمان یافته و موجودیتش بستگی به موجودیت و اراده آن دولت بود. جبهه ملی ایران، از سوی دیگر، بدون اینکه سازمان و تشکیلاتی به صورت کلاسیک داشته باشد، با خواست و اراده مردم به وجود آمد و در اندیشه مردم جای گرفت. موجودیت آن پیوسته در قلبها، ذهنیت و آرمان‌های مردم حضور داشته است. از آنجا که هیچ ملتی بی‌امید برای آینده‌ای بهتر نمی‌تواند دوام بیاورد، ملت ایران هم هرگز به زندگی سیاسی بدون اهداف و اصول جبهه ملی نمی‌اندیشد.

پیوست کتاب

آخرین دفاع دکتر مصدق در دادگاه نظامی

در دوره دیکتاتوری احتیاج به توسعه اختیارات شاه نبود، چون در آن رژیم هیچ کس قادر نبود حرفی بزند و سخنی اظهار نماید، چنانچه احتیاج به وضع قانون بود در مجلس شورای ملی بدون تأخیر می‌گذشت. ولی بعد از سقوط دیکتاتوری، اقتداری که پادشاه داشت تدریجاً از بین می‌رفت. در دوره سیزدهم تقنینیه چون که تمام نمایندگان آن از انتخاب شدگان دوره دیکتاتوری [بودند] و متفقین هم تازه وارد این مملکت شده بودند، حس اطاعت در آن‌ها بیشتر محسوس بود. ولی در دوره چهاردهم تقنینیه که انتخابات طهران نسبتاً آزاد بود این حس اطاعت در

مجلس کمتر دیده می‌شد و امور بر طبق نظریات بعضی اشخاص نمی‌گذشت و آن‌ها که از قدرت پادشاه استقبال می‌کردند راضی نمی‌شدند که از قدرتش چیزی کاسته شود و برای تقویت پادشاه بعضی راه حل‌هایی در نظر گرفتند:

اول - اینکه مجلس سنا که از اعیان و اشراف مملکت تشکیل می‌شود و نصف نمایندگان آن را هم پادشاه معین می‌کند و از اول مشروطیت هیچ‌گاه تشکیل نشده بود به وجود آید تا هرگاه مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نمود که موافق با سیاست آن اشخاص نبود مجلس سنا بتواند آن را جبران کند.

دوم - چنین صلاح دانستند که یک مجلس مؤسسانی هم تشکیل شود و در اصل چهل و هشتم قانون اساسی تجدید نظر کند و به پادشاه حق بدهد [که] هر وقت خواست یک یا هر دو مجلسین را منحل کند و دلیل انحلال هم در فرمان انتخابات مجلس بعد ذکر شود. و این یک تهدیدی باشد که اگر پادشاه به انجام کاری اشاره نمود، نمایندگان ترمز نکنند و بدانند که ترمز آن‌ها سبب خواهد شد که پادشاه مجلس را منحل کند و تمام زحماتی که برای استفاده از یک دوره نمایندگی متحمل شده‌اند از بین خواهد رفت.

سوم - مجلس مؤسسان فقط به تجدید نظر در اصل چهل و هشتم قناعت ننمود و اجازه داد که بلافاصله بعد از افتتاح دوره شانزدهم تقنینیه مجلس شانزدهم با مجلس سنا یک مجلس مؤسسان سومی تشکیل دهند و در بعضی از اصول قانون اساسی تجدید نظر کنند و یک اصل دیگری هم به قانون اساسی بیفزایند که بر طبق آن پادشاه با هر قانونی که از مجلسین بگذرد و موافقت

نکنند از حق و تو استفاده نماید یعنی آن قانون را توشیح نکنند و نتیجه این بشود که آن قانون بلااثر شود. که چند روز قبل از افتتاح مجلس شانزدهم که من به نمایندگی در آن مجلس از طرف اهالی طهران مفتخر شده بودم به پیشگاه ملوکانه تشریف حاصل کرده و درخواست نمودم که در تشکیل مجلس مؤسسان سوم چندی تأخیر فرمایند و به مورد اجابت رسید و پس از چند روز که از افتتاح دوره شانزدهم گذشت خواستند مجلس مؤسسان را دعوت کنند، چون مدتی که در ظرف آن می بایست تشکیل شود منقضی شده بود مؤسسان تشکیل نشد و یکی از روزها که شرفیاب شدم فرمودند تو می دانستی و این کار را کردی. در صورتی که من به هیچ وجه اصل چهل و هشتم جدید را مطالعه نکرده بودم. و هرچه بود این به نفع مملکت گذشت.

در اواسط دوره شانزدهم تقنینیه ماده واحده راجع به ملی شدن نفت از مجلس گذشت. پس از آن مجلس شورای ملی کمیسیون نفت را که مرکب از هجده نفر نمایندگان آن دوره بود مأمور کرد که مواد اجرائیه ماده واحده را نیز تهیه و تقدیم مجلس کنند. اشخاص مخالف با ملی شدن صنعت نفت می خواستند قبل از اینکه ۹ ماده اجرائیه به تصویب مجلس برسد، دولت آقای حسین علاء استعفا دهد و شخص معهودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و خنثی کند. اینجانب به محض اطلاع از این تصمیم، ۹ ماده را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم ولی قبل از اینکه در مجلس تصویب شود دولت علاء استعفا داد و نظر اعلیحضرت این بود که شخص معهود دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان

ساعتی که مجلس رأی تمایل می‌داد وکلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند. ولی مجلسین شورای ملی و مجلس سنا هر دو به من رأی دادند و آن کار نشد و من دولت را تشکیل ندادم تا ۹ ماده پیشنهادی کمیسیون نفت از تصویب مجلس گذشت.

بعضی اشخاص می‌خواستند که دولت اینجانب هرچه زودتر سقوط کند و چنین تصور می‌کردند که به دو جهت عمر دولت اینجانب زیاد نخواهد بود:

اول - اینکه بدون عواید نفتی دولت نمی‌تواند مدت زیادی دوام کند.

دوم - دولت ایران مجبور خواهد شد که در مراجع بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد. به محض اینکه در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامه ایران با او مخالف می‌شوند و بالنتیجه از بین می‌رود. و این کار شد و نتیجه معکوس داد. در شورای امنیت دولت ایران غالب شد و در دیوان بین‌المللی دادگستری هم طرف را محکوم نمود. و چون بعضی اشخاص دیدند اگر به دولت مجال داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد، همچنان که قرونی مملکت بدن عواید نفت خود را اداره می‌کرد.

اینجانب نمی‌خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی‌کند بلکه می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود، یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم. معروف است که شخصی خواست غلام سیاهی را بخرد. به او گفت قیمت تو چند

است؟ غلام گفت هزار دینار. خریدار داد و او را خرید. پس از آن گفت العبد و ما فی یده کان لمولاه. برای ما چه فایده‌ای متصور است از اینکه از عواید نفت چیزی به ما برسد و آن را هم نتوانیم به میل و اراده خود مصرف نماییم؟ من به کرات گفته‌ام که یک خانه خراب که مالک بتواند از حق مالکیت خود استفاده کند به از قسوری است که در آن سکنی کنند ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند.

بعضی اشخاص چنین تصور می‌کرده‌اند که اگر ما خود را از عواید نفت مستغنی کنیم دول دیگر هم برای رسیدن به آزادی و استقلال به ما تاسی می‌کنند، و در نتیجه آن‌ها از عواید نفت و از دخالت در امور آن دول محروم می‌شوند. در مورد ایران سه چیز مد نظر بود:

(۱) از نظر اقتصادی - اگر دولت ایران می‌توانست به نهضت ملی خود ادامه دهد، سایر کشورهای نفت خیز هم تدریجاً از آن درس می‌گرفتند. و این کار برای دولی که از نفت آن‌ها استفاده می‌کنند ضرر داشت و آن‌ها مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند.

(۲) از طریق سوق الجیشی - عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بی‌طرفی خود را حفظ کند چونکه قبل از وقوع یک جنگ احتمالی بلوک غربی نمی‌تواند با ایران هیچگونه کمک افراد نظامی بکند. چنانچه جنگی روی داد و خواستند بی‌طرفی ایران را نقض کنند، آن وقت به ما کمک کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ هر دو مساوی است. اگر حمله‌ای به ما نشد بی‌طرفی ایران هم

در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوک شرق و غرب هر دو. و بعد از جنگ هم هریک از دو بلوک که فاتح شوند می‌خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و به آزادی و استقلال هیچ یک از ملل واقعی نمی‌نهند و برای آن احترامی قایل نمی‌شوند. بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا در ممالک ضعیف افرادی برای ادامه جنگ یافت شود دست از جنگ برنمی‌دارند تا به مقصود خود برسند. یعنی یا فاتح شوند و یا قطعاً شکست بخورند. خلاصه اینکه اگر جنگی درگرفت هریک از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و فقط فایده‌ای که از بی‌طرفی عاید ما می‌شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک زیر و رو شده است.

۳) تجدید روابط بعد از انعقاد قراردادی که بشود حقوق و وظایف دولتین را معلوم کند یعنی اصولی برای روابط آتی دولتین تدوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تادیه غرامت به کلی حل شود. نتیجه تجدید روابط بدون انعقاد قرارداد این است که دولت انگلیس تدریجاً همان وضعیت سابق را به وسیله دولت‌هایی که خود روی کار می‌آورد در ایران برقرار کند.

اکنون باز در مقام آخرین دفاع برمی‌آیم و عرض می‌کنم که بر طبق سوابق عدایده، هیچ نخست‌وزیری با حضور مجلس بدون استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دستخط شاهنشاه ابلاغ شد بنا

بر هریک از دو قول یعنی موافقین و مخالفین با
 رفراندوم، مجلس شورای ملی وجود داشته است و
 اینجانب چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت
 نخواستم که دست از کار بکشم و می خواستم قضیه
 نفت را که بسیاری تشنه حل آن بودند شرافتمندانه حل
 کنم و به فرض اینکه نمی خواستند قرارداد
 شرافتمندانه‌ای با دولت اینجانب منعقد کنند وضعیات
 اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت
 مملکت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و
 استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیه حیاتی
 است از بین نرود.

راجع به اینکه موارد دیگر مذکوره در کیفر
 خواست منطبق با ماده ۳۱۷ نیست مشروحاً به عرض
 دادگاه رسیده است به این معنا که هیچ یک از عملیات
 اینجانب به منظور یکی از سه موضوع مندرج در ماده
 ۳۱۷ نبوده است.

آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این
 است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط
 استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین
 امپراتوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه
 در پنجه مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و
 جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن
 خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم
 خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم
 آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت انگیز را در
 نوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه
 تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری
 خود غافل نیستم و به خوبی می دانم که سرنوشت من

باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه در صدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند.

روز نهم اسفند سال قبل طنابی را که برای انداختن به گردن من آورده بودند همه دیدند. آن روز هم اگر موفق می‌شدند می‌گفتند مردان مسلمان وطن پرست شاهدوست سزای یک مرد خائنی را کف دستش گذاشتند.

من می‌خواهم از افتخاری که نصیب آن مرد شده یعنی توانسته است متهم لجوج و عنود ردیف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره‌سری به جنگ با استعمار برخواسته روی کرسی جرم و جنایت نشانیده استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود ملت رشید ایران را از حقایق این نبرد وحشت‌انگیز مطلع سازم و مژده بدهم:

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این ورق
حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من
در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی
میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت
کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه بر این پیش آورده‌اند
هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا
سرحد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم
که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز
گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده است و خواهد رسید.
عمر من و شما و هرکس چند صباحی دیرو یا زود پایان
می‌رسد. ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی و یک
ملت مظلوم و ستم‌دیده است. آن مرد گفت که من و

اقدامات دولتم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود و لابد الان که من و همفکران و همکاران مرا به نام مجرم و جانی و خائن می نامند و روی کرسی اتهام می نشانند آبروی ریخته شده باز می گردد. آن مرد باید بداند که اقداماتش برای بازگشت حیثیت از دست رفته در انظار جهانیان کافی نیست و باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و کنسولگری هایی که بسته شده و پس از استقرار مجدد کمپانی سابق نفت جنوب به همان لباس یا به لباس یک کمپانی بین المللی آنوقت ادعا کند که لکه ننگ ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن شیلات و... از دامان او و حامیانش زدوده شده است. چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم. از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می کنم و تأکید می نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته اند از هیچ حادثه ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

منابع

- ۱- اسفندیاری، ثریا، کاخ تنهایی، به کوشش لوئی والانتن، ترجمه امیر هوشنگ کاوسی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲- افراسیابی، بهرام، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، انتشارات شمس، تهران، ۱۳۶۶.
- ۳- امیر علائی، دکتر شمس‌الدین، چند خاطره سیاسی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۰.
- ۴- امیر علائی، دکتر شمس‌الدین، خاطرات من در یادداشت‌های پراکنده، انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۶۳.
- ۵- امیر علائی، دکتر شمس‌الدین، خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۵۷.
- ۶- امیر علائی، دکتر شمس‌الدین، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۵۸.
- ۷- امیر علائی، دکتر شمس‌الدین، مصدق هم ملی بود و هم مسلمان، انتشارات میترا، تهران، ۱۳۷۰.
- ۸- انتشارات و تبلیغات، اداره کل، اسناد نفت، انتشارات پویان، تهران، ۱۳۳۰.
- ۹- ایران، حزب، آگاهی نسل جوان، حزب ایران، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۰- ایران، حزب، تاریخچه نفت و راه حل این مشکل، انتشارات کمیته مرکزی حزب ایران، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۱- بزرگمهر، جلیل، دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۲- بیل، جیمز، شیر و عقاب، ترجمه برلیان (جهانشاهی)، نشر فاخته، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۳- بزرگمهر، جلیل، خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق، انتشارات ناهید، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۴- بزرگمهر، جلیل، مصدق در محکمه نظامی، کتاب اول، جلد ۱، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۵- بزرگمهر، جلیل، مصدق در محکمه نظامی، کتاب اول، جلد ۲، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۶- برهان، عبدالله، رنج‌های سیاسی دکتر مصدق، یادداشت‌های جلیل بزرگمهر، نشر روایت،

تهران، ۱۳۷۰.

- ۱۷- پهلوی، محمدرضا، مأموریت برای وطنم، خودش، تهران، ۱۳۴.
- ۱۸- پیام پیروز، گوشه‌ای از جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران، بولتن شماره ۵ شرکت پژوهشی پیام پیروز، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۹- ترکمان، محمد، نامه‌های دکتر مصدق، نشر هزاران، تهران، ۱۳۷۴.
- ۲۰- تفضلی، محمود، مصدق، نفت، کودتا، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۱- جان‌زاده، علی، مصدق، انتشارات همگام، تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۲- حجازی، مسعود، رویدادها و داوری، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲۳- جامی، انتشارات، گذشته راه آینده است، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۵۷.
- ۲۴- دهنوی، م (گردآورنده)، مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت الله کاشانی، چاپخش، تهران، ۱۲۶۲.
- ۲۵- ذبیح، پروفیسور سپهر، ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، مؤسسه مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۶- روبین، بری، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود شرقی، انتشارات آشتیانی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲۷- روزولت، کرمیت، کودتا در کودتا، انتشارات جاما، تهران، ۱۳۵۹.
- ۲۸- زبرجد، انتشارات، مصدق و موازنه منفی، انتشارات زبرجد، تهران، ۱۳۵۱.
- ۲۹- زونیس، ماروین، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۰.
- ۳۰- سعیدی، خسرو، زندگی نامه الهیار صالح، جلد اول، نشر خلیفه، تهران، ۱۳۶۷.
- ۳۱- سفری، محمدعلی، قلم و سیاست، از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، نشر نامک، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳۲- سنجابی، دکتر کریم، امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، انتشارات جبهه ملیون ایران، لندن، ۱۳۷۳.
- ۳۳- شیفته، دکتر نصرالله، زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، آفتاب حقیقت، تهران، ۱۳۶۴.
- ۳۴- صدر، حسن، دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۳۵- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، جلد ۱، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۹.
- ۳۶- فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، انتشار کاوس، تهران، ۱۳۳۴.
- ۳۷- فردوست، حسین (خاطرات)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه اطلاعات، تهران، ۱۳۶۹.
- ۳۸- قاسمی، ابوالفضل، تاریخچه جبهه ملی ایران، نشریه حزب ایران، تهران، ۱۳۵۷.
- ۳۹- کیا، ب، ارتش تاریکی، مرکز ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۶.
- ۴۰- کی استوان، حسین، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، انتشارات روزنامه مظفر، تهران، ۱۳۲۹.

- ۴۱- گازیوروسکی، مارک ج.، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، انتشارات رسا، ۱۳۷۱.
- ۴۲- مصدق، دکتر محمد، باکوشش ایرج افشار، خاطرات و تألمات، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۴۳- مکی، حسین، خاطرات سیاسی حسین مکی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۴۴- مکی، حسین، دکتر مصدق و نطق‌های تاریخی او، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۸.
- ۴۵- ملکی، خلیل، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۸.
- ۴۶- نجاتی، سرهنگ غلامرضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۴.
- ۴۷- نهضت آزادی ایران، صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۳.
- ۴۸- والترز، ورنون، مذاکرات مصدق و هریمن، ترجمه دکتر شمس‌الدین امیرعلائی، انتشارات میترا، تهران، ۱۳۶۹.
- ۴۹- ورجاوند، دکتر پرویز، یادنامه استاد غلامحسین صدیقی، شرکت انتشاراتی چاپخش، تهران، ۱۳۷۲.
- ۵۰- وود هاوس، سی.ام.، ماجرای که شد: شرح عملیات چکمه (اجکس)، ترجمه نظام‌الدین دربندی، نشر راهنما، تهران، ۱۳۶۴.
- ۵۱- هیکل، محمدحسین، ایران، روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۲.
- ۵۲- برگین، دانیل، نفت ایران، از آغاز تا جنگ خلیج فارس، ترجمه ابراهیم صادقی‌نیا، انتشارات هیرمنه، تهران، ۱۳۷۶.
- ۵۳- یمگانی، پارسا، کارنامه مصدق، جلد اول، انتشارات رواق، تهران، ۱۳۵۷.

«... چه زنده باشم و چه نباشم، امیدوارم
و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش
نخواهد شد و مردان بیدار کشور
این مبارزه ملی را آنقدر دنبال می‌کنند
تا به نتیجه برسند...»

دکتر محمد مصدق

شابک: ۸-۰۰-۵۶۶۳-۹۶۴
ISBN: 964-5663-00-8

انتشارات ایران مهر - نشر تاخ